

و در نبرد خواهد برآمد است شیطان ظهور این انجمن از بدین انداز گردیده که سال سی و دوم از عهد
 سیزدهم یونان سلطان عبدالحمید خان و تغلب برادرزاده اش سلطان سلیمان ثالث
 بر سلطنت و بر سر آمدن قوانین و ضوابط مرسوم آن دولت و فساد رای او در تشریف است
 ریاست و خلش و آوینش بیجا با ولاد سلطان مرحوم و عدم مراعات اجبات
 با عساکر در عیال علی العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و قتل او از دست
 سلطان مصطفی رابع خلف سلطان عبدالحمید خان در سنه او تسلط سلطان مصطفی
 چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بپیر قدار در سلطنت آل عثمان تزلزل میسران
 تخللی بی پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بر کی زبان پاشا گویند و ملوک و ائمه توابع
 سلطان لوائی یعنی وطنیان برافراشته قدم از دایره اطاعت و انقیاد بیرون گذاشته
 هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده از بند بست بلاد و در دست همه غافل
 و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود و بهر عاقل در نهانیه فتنه عجب و شورش غریب بر پا گردیده
 ممالک متعلقه حرمین محرمین صانها الله من کل این و شین که کجا بتش از دیر باز در قایم
 متعلق بود چندان حاصلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه شکر جبار
 نقود بسیار و اجناس بی شماری آمد و بحضرت سادات و اهل خدمات و تمام عمده و خدمه غنایات
 عالیات که تخمینا عدد شان بده دوازده هزار کس رسد و جمعی معین محبده علی حسب المراتب

میرسانید و برای زمانه مسکنه خرمین شین و انواب باشندگان ما من چه مقرر بود میرسد
 و بدایا نذر غیر معینه خاص این سلطان و دیگر اعیان علاوه بر این لشکر سلطان دین و ان
 تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی حاجتی حکمی در باره تادیب بتبیه کدام طایفه یا غیره
 امضا فرمایید لشکر را سر بخط آن نهادن از واجبات بدین سبب اسباب جمعیت
 حجاز فراموش در غایب برای اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم و استقلال رونمود
 در بیان وجود استقلال رونمود بیکه قدر ملک خرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم
 شوکت و سطوت شریف در هم گردیده مردم واقعه طلب آن جاده وقت را خاطر خواه
 یانته از هر سو سر بر آورده در فکر ملک گیری افتادند فتنه غفیل و حوادث فخر بر سر آورده
 بدترین فتنه سخت ترین فتنه این نجد است که مالیت در میان حجاز و عراق واقع و شیطانی
 رحیم در دار اندوده به شکل شیخ انجاست شکل گردیده معاوان و شرک مشرکین در عداوت و فتنه
 حضرت ختم المرسلین گشته در آن روشیطان شیخ نجد بی می گویند قبا و این سانحه و فضاخ
 این حادثه چه شرح و در بستان خرمین محترمین و توابع بلدین طبرستان مظالم نیر و حجاج علیه السلام
 اللعنه و العذاب الشدید انچه بگوشش شنیده بودند از دست نجدیه بکشم خود معاینه نمودند
 این جمال آنکه عبد الوهاب بنام یکی از اعیان آن دارالایام در قبایل نجد ممتاز و در حدت فکرم
 قوت بیان بی انبار آوازه او در عالم ظاهر و باطن خلی با نام و مقتدا می خاص و بنام

سلسله طریقت شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبد الوهاب
 بود و بعد انقلاب برج و مرج در مملکت و تحلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست و امارت افتاده چون
 این امر موقوف بر عساکر و خزاین است و از آن چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و احفاد که
 در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بود و دیگر خواص و کائناتش نموده رای خجاست انهای
 بران قرار یافت که برای اجتماع مردمان حصول ریاست برای غیر و از آن فکری غیر از تنویر و
 دینداری در عالم تدبیر جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین تحریرین را که پراست از
 بی شمار و خالی از لشکر بر او واقع در قریب جوار تصرف باید آورد من بعد تسلط بر تمامی بلاد
 که برب منازعت با هم کار همه بر هم است بسهولت دست خواهد داد و فاتحه شهر برین خوانده شیخ
 عبد الوهاب مع اولاد و احفادش هر گرم و عطا و ایامی طریقه مرید گرفتن که آبائی بود گردیده
 عامه خلائی آن ملک را در ام اطاعت و انقیاد آورده در شش ماهی روز جمعه جمع عام نموده داعی
 و امامی اطراف را یکی ساخته بطور و عطا ارشاد نمود که در شرع از نادشاه چاره نیست اما مستجمع
 و جماعات و اعیاد ضالحات و نصب قضات و دادرسی مظالم و تنبیه ظالمان و تنفیذ احکام
 شرع و احکام شعائر دینی همه موقوف بر اید شاه است و سلطان روم دشام که منصف این نام بود
 قوی و حکمی ندارد و گرفتن ناسخ در خطبه با وضا سلطنت دروغ مخفی که حرام است مطلقا جای
 جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده شخصی را رئیس خود سازند و او را

بر خود خود واجب دانند مگر مرا معذور دارند که رغبتی ندانم اولاً خواص را که درین کتب بسیار
بودند و آخر آنکه گفتند که بجز ذات شریف دیگری لائق این کار نیست گفت که عالم بجز تربیت
جماعه مسالین چگونه کنم مگر یک شرط که در عقاید و اعمال هم همه مطیع من باشند و از آنچه امر کنم باز نمانند
الاصول از هر بیت گرفته ام و منیر لقب یافته همان روز بجای نام سلطان نامش در خطبه فاضل
و بجمعه دیگر در تمام انصار آن ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که در خیمه
نام داشت مقر اقامت قرار داده تا دم زیت از آنجا حرکت نکرده همان روز اولاد و اقارب
خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفا برادرین موسوم ساخته قاضیان و محاسبان و عالمان و بجا
نسب تعیین نموده باشا عدل و احیاء دین پر دخته چون این مقدمه که مقدمه الحش و خلعت
توان گفت نموده گردید در مقصود بالذات که نسیب خزان حرمین بود شروع نمود باین طور که
از ابتدای روز اجل اسلمت که انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته در کین فرصت چهار
نیمه که از مذاهب مشهوره اهل سنت و سایر فرق اسلامی باینست کلی و مخالف قطع که فرق کفر
و اسلام بیان باشد بر ذرات بعضی مسائل متفرقه مشتت از مذاهب معتزله و خوارج و طوائف
ظاهریه و دیگر اهل انبیا بر خیزه و برخی از مسائل را از طبیعت بحث طریقت خود ایجاد است
منقطع را مدلل بدلائل احادیث سند آورده بدین سان پیشین دعای مختصره را با دله ترا
فکر عین مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال خود سیاه ساخته تحت نام پیشین بضم مقدمه و بسط

و تفصیلی آن رساله مختصره را فاعلی دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرده
باب اول در دشرک باب دوم در بدعت تلخیصش تکفیر و تفسیق تمام است مروجیه و تدلیسش انکار
بعض افعال مجرمه را که بعض جهال مرکب باشند جلوه نمائش داده با افعال مختلف فیها که
بکرات تحریری یا تشریحی مستحبه و مسنونه تخطا ساخته و آیات و احادیث کوازد عیاش اصول
و مناسبتی نداشته باشند برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر
مرکبان آن به افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیاء و اولیاء و ائمه تبرکات آنها هستند داده
سمانه بی قتل اهل حرمین مجرمین مجاهد کرده و چند نسخ آن کتاب بخلاف را شدین خویش که
مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود بدو ابوالوارث فرزند خود مارقین بن کورین بخریبانها
باظهار و اعلان با فیها باتباع و تقلید آن کتاب بدعت نمودند و عامه ناکان بهوای نفس
و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بر خط آن نهادند و عیب خیر الیاد و ثواب
جهاد چون این مدعا کسی نشنید سعد و ناسعد و اجبت ذریه آن ناعاقبت محمود در ۱۲۲۱
او اخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام نهاد زیارت کعبه با جمعی کثیر غرم بیت الله
نمود اکثر اهل حرمین که بادر اک حال اولین از اتباع سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیاء
دین از آمدنش خورم و منتظر خرم مقدم و مشاق ملاقات با هم میگردید که در قرب زمان اخر
دین جدید در آن بلاد رسید و از خشم و کوشش آنهمه مجرا دید و شنید در مکه معظمه افتادی حال

آن گروه بد مال نموده پنهان خبر بشریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک
و مصر طلب از وی جمع قبائل عرب بردارد و هر حد حجاز را محکم دارد آن شرار را بکشد که در حدود
کله معطله داخل شوند که کار بجایان دشوار و باز برگزیده یکبار خوانده شد شریف در میان
اولین گفت که معاذ الله من زایلین خانه خدا را مانع آیم و برگزیده گان زجر فرمود که اینگونه کلمات
مفیده بباردگر کسی بزر زبان نیارد درین تاسع و با ابوه نامعبد و در روانه این می شود باز
مردمان دی شان بجنور شریف عرض می نمایند که از غفلت خادم کرام تنگ حرم و غیب
مال و منفک دم شد نیست شریف همان جواب میداد که متوج سنت را در بدعت مدعی تقوی چه
امکان که باز نگاہ بمحو حرمت و کبارت و از و باین شریف و اعیان که همین مطایفه مانده که آن
گروه شقاوت پزده تا بقرون المنازل که میقات اهل نجد است رسیدند از آنجا که راکد داشته
البعار لطایف رسیده دفعه تمام شهر را محاصره نمود و با عیان دارگان که درباره مقابله و مزاحمه
محل گمان بودند حکم میرسد که خلیفه را شد برای ملاقات از راه محبت دینی طلبه طلب کردگان
و دیگران هم با طمان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه را شد رسیدند رسیدن
که سربازان کسی نبود و پورش از هر چهار طرف بر طائف همان از آن طرف که متنفذی را فر
دم راست کردن دست بزد و تا به افقه و مانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از طرف
سفای را که اول مشق بود و نیز آرم کمال رسانیدند زن چه مرد چه ضعیف چه کسیر هر که

پیش آمد به رات پنج میریخ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گشت بر سر آن بجا
 آنچه عشر آن از دست کفار چنگیز بر اهل بغداد رسید و زاید از آنچه در واقعه حره بر اهل نیز رسیدند
 انکار نید باید علیهما اللعنه والعدا ابتهید بالجمیع بر تمامی اموال و امتعه شان تصرف گردیده گماشته کار
 در آنجا گذاشته بخراب و شتعال زد بکه مخاینها و دیگر کینزل باقی مانده که بعضی از مصیبت زدگان کاف
 افتاد و خیران بیت اند رسیده سرگزشت طائف بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست
 و نیز از کمان حسیه در که فوجی نبود صرف پانصد غلامان شریف و مهلت رسیدن عدد از جای کجا و
 کتاب التوحید هم که روزی قبل آن در که معطر رسیده علامه که قوی بر کفر آن طائف نوشته خدا حرم و
 بازار ارباب مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم باو شان متفق گردیده از شریفان
 خواسته شریف که با شماع حادثه طائف سر اسیم و خائف و بغفلت و مغالطه خود نادان و محفل و از
 معز بودن فوج سخت بر انسان و جل و هنوز درین شبهه که شاید اهل طائف باو قیال و باعث جدال شده باشند
 و برین جن مطمن که در طائف گشت آنچه گشت در حرم سلیم و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من
 حکم قتال با زبیر بن عتب الحارثی نمیدم در همین حصن و حصی که که بخیران سیف زنان غارت کمان و
 حارم گردیدند آنوقت شریف راجعت آن خشیان متیقن گردیده چاره کار غیر از فرار ندیده قتال
 و خیران با خیل غلامان جریده راه جده گرفته در قلعه متحصن گردید آن اشقیایی آنکه کسی بمقابل و مراد
 بر خیزد از هر طرف که معطر کمال مساکی و سفاکی آبروی ایمان خود و زنان داخل شدند در کمال

بلند و مرد خاها و گدازنده بر حال تنوکی گردیده و بعضی ماه پسید حرام بر دندان است
تغایب کنان داخل مسجد الحرام را

هنگام ابراهیم بن محمد کرده گردانید که
تغییر خانه را شکست نداده که از اقبل بان حضرت ختم رسالت مجتمع و رسول مقبول و خلفا
راشدین از مسلمانان استغرض آن گردیده و در از نه مباحره آن موافق و اما در این مباحره آن
اشقی از خانه کعبه بقر تمام بر آورده گرفته و اموال تمام خانای مردم و کارخانای حرم حضرت
خود آورده و چیزی نمانده استند آنوقت حکم فرستاد اهل که از حال خود آمده بخانه خود بیاورند
مگر در دست کسیکه سلاح میزد کار او تمام کنند قانما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه
و سلم سیادت شان صحیح و مسلم و مقبول تمام عالم بود متبقی ایمان نیست بر حاکمانند کار
شان تمام نمایند که از خود شان محل دفعه است بابتش از این حکم از امانت نری بر سبکبازان
در از دست هر سو که راه گریز یافته آواره گردید و هر کس بدست این اشقیان افتاد شربت شهادت
و قصیه السیف از سکان بلد این چنانه های خود که از حمله انات الیه جاروب داده یافته شد
ای کافی اهل ایمان ای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بیدارید و گردید و عبرت گیرید چنانکه
بنا نوزان شکازی را شکار کردن از سایه و آب گریزانیدن و درخت و نبات را بریدن و قتل
و سرک و درخت حرام باشد و ای بر قصد گناه و این بقعه و اخذ شود و از آیات عظام آنجا

که اگر درنده مسلک و پلنگ در پی جانوری می‌دود و آن جانور داخل حایرم می‌گردد درنده بازگشته
و اصله داخل حایرم می‌گردد و جانوران برینده چون در پرنیزین مقابل خانه کعبه می‌رسند بر است و چپ
منحرف می‌شوند و بالای آن خانه نمی‌گذرند و الی غیر ذلک این گروه شیاطین و این قباکان پندین و این
شقاوت آگیزان فریاد بریزند لعین بدتر از سبع و بهائم در آن بقعه شریفه مرتکب کرام کلام اقام
جرائم گردیدند تا آنکه ایدر ایدر اجون بعد فراغ از مهم که معطر بقصد غارت مدینه نموده با قوس
ایفار نموده در شاه راه کسی را یافتند شربت شهادت چنانچه بر بدنه نموده تاخت آورده
بیمه افغنی و مزاحمتی بآنچه در که مخط نموده بودند در دای خود را سیاه ختند علاوه قتل و تنب ساجد
بقدره مقابرتی که و آثار صحابه و اهل بیت هم را منهدم ساخته باز من برابر ساختند چه در مکه چه
مدینه چه در راه و اکثر بل کل مساجد آثار نبویه که این ملاحظه نمیدم ختند بنا کرده صحابه و تابعین
و از آن وقت عبادتگاه و زیارتگاه کافه مسلمین بوده اند و در کتب بقعه و حدیث زیارت آن
امکنه قدسیه و تبرک نماز در آن جایاد و رباب آداب مذکور و اتخاذ بعضی از آن که باذن رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم بطریق صحیح ثابت مثل مسجد ابن مالک که در صحیح مسلم موجود و امثال
ذلک با آنکه قصد هم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوٰه والسلام که حتم اکبر نام نهاده
نمودند و ضامی از آن اشتیقا بآلات هم باین نیت خبیثه بآن مقام رسیده دروازه را که می‌نامند
بمجرد کشادن دروازه از دای بران فراغند گویند که عصای موسی بود دم زدیم تا از قف

کرش سوخته شنباه گردیده راه دارالبوا که رفته است نایک آن خبیان را همین که از حرم
 بردند آنقدر بوی داد آن فاز کرده که آن اشقیار را هم تحمل نمود و بخت غسل و کفن و دفن هم نبرد
 هزار دقت بیرون شهر برده انداخته گر خجسته آمدند و آن معاطه بخضر خالف و موافق پیش آمده
 چنانچه فقیرم در ۱۵۶ و ۱۵۷ از ثقات حاضرین آن واقعه بگوشت خود شنیده الحاصل بعد
 تکمیل و تمیم مراتب جوهره معتمدی را با فوج اطام در نجالدشته منع تمام احوال انتقال بکام
 سعادت نموده ملحق بکشت عظیم گردیدند بر بلاد مکه و مدینه و نجف دست تقدی آغاز کردن و در آن نمود
 و بر بعضی بلاد عراق هم که از فوج خالی بود دست برد نمود از آنجا که بکاملای محلی هم آنچه بکار می نمود
 نمود بود بعمل آورد و بجهت نحوه او هر روز در ترقی فلما بر حده قصد کردن توانست که مردم
 قطاع الطریق مجتمع گردیده بحمله و خدع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگاهی نداشتند
 از حرب توپ نهایت خالف و بر اسان در شیرازی کامل و چیزی شوق بنزدق نم داشتند اما نه با
 قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت و در میان زمانی مدت بشیر که غیرت آگهی بخش
 آمده وقت تدارک آن نایکان می باک و بی باکان نایک در رسید تفصیلات انکه سلطان محمود
 غاز می مرد و احداث مقامات مایه و حالات متعالیه نجم حمادی الاخره ۱۲۲۳ تحت تشرین

محمد علی پاشا والی مصر افرمان داد که تدارک فساد انطاکیه بدهد و بواقعی دید و متنفسی نزنه بگذرد
 و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون جنگی زبان و شجاعتش به تیر تو امان حکم نمود آن شهرسوار
 میدان کار آزمائشی و تنگ دریای ملک گیر می کشور کشتی عسرت از باد گرفته ببحال کشتی و خا
 عاتوم بندر جده گردیده و لشکر جرار بر پاک کبره متعاقب از عجبای غروب غراب واقعه را حین
 و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان ملاعین از آن و این قوای علما را که که یکه و قبل از تر
 ملاک این سید رونان مرتب گردیده بود در نهب خانه شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تمام
 تمام باقیمانده گان را از ارباب خویشم بدار و گیر آورده در حرم خانه ساخته تعرض شروع نمودند چون حضرت
 عمر عبد الرسول هم بران قوی ثبت بود و حضرت مدوح منبوع و مقتدای کل سند وقت در علم و فضل
 و زهد تقوی و کمال ظاهری و باطنی بر کافه اتران و امثال فاضل همه احواله بر آنحضرت کردند با وقت
 حاضر آورده شد سود خارجی بطریق تسخوفت السلام علیک یا شیخ الکلمه حضرت شیخ فرمود علیک
 السلام یا شیخ الخیر بشنیدن این کلمه برآمده گفت مراد شما دای فرمود که بتعلیم است مرا نسبت
 به بلد من ترا نسبت کردم به بلد تو برآید که میباید از حیث نیجه نخبه امثلها محل کردم گفت که تو مریض قوی کرده
 گفت که برضا و رغبت خود بی آنکه جبری و اکراهی بمیان باشد حق فمیده و دانسته مهر کرده ام گفت شیخ
 حکم کفر ما کرده فرمود که کتاب التوبه خود بسیار تا مفصلات آن کم کتاب حاضر بود بدست شیخ و از حضرت
 شیخ پرسید که او را کثرت در اول صفحہ فرمود بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی بند غیر وقت زیاده

قبول شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوبی بین عیارت را و در یک این شرک است که در نماز
داخل السلام عليك ایها النبی اگر از کافر گویند و عقیده ترا مسلم دارند پیش منشی یا صاحبی که در نماز
نمی باید نمود یا بعد از آن بفرموده العقیده الفاسدة و بدلائل قاطعه و بر این ساطعه بظان تجرأت قرن
تأیید نموده و لازم و مجرب است بالآخر باصفای این زود ابرخیلی و غضب آمده گفت ای شیخ خرف کردی
اینچنین بی محابا با کلام میانی حال آنکه حال سطوت و جبروت با میداننی آنکه وقت برای اعمال
مدر رسیده حضرت شیخ در زبان نعره زد یا حکم الحاکمین کلام تمام نشده بود که در مردم گفتگو افتاد و
ایریم پاشا از بند میبوع در گذشته متوجه بندر جده گردیده به زبان همین خبر جاری و ادوی اصل
و در اعلان انجیر کسی را بجهت مضایقه و ملاحظه میت حتی که امیر الاقین هم مانند از گوش حضرت
منصطبان به بلکتر رسیده در فکر خود انداخته و ذات حضرت شیخ که حجة الله علی الارض بود از نظام آن
ناکال انحرطان بعد واقعه معلوم شد که بما نوقت لشکر ایریم پاشا از میبوع که بقاصله شت بروزه
راست گردیده بود دوم آنروز کل طائفه خیمه از که معطر روان گردیده و بحد رسیده بر کنار دریا
خیمه زد و ایریم هم بماند و قبل در و این جوش با مصاحبان خاص از آنرا که داخل قلعه گردیده آن
کستی را بما نوقت باز پس فرستاد که با میرزا که کمر رسانده تا نصف شب بر بند یک از حد
بقاصله شکر و دست لشکر ساخته تمام قوج را بر زمین رسانیده مراک با توپهای خاصه هزار
بندر جده رسانیده قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گوله نازی بر کعبه خیمه یک

نماید و فوج هم بر زمین رسیده آرام نکند بامیغاری بر قلبش که مخالف رسیده توپ برادرشان
 بر نزدیکی بحیب در حرکت نموده بر سیر رسیده استاد مانند نگاه که روی فرار بیان سوتند آنوقت
 شلک کنند الغرض آخر شب چند ضربت پانزیم قلعه بر آورده با همان مصاحبان ترک بیرون قلعو قدم
 بینکه توپها را راست کرد در اکب از بندر ضربت شلک شروع کردند و ازین طرف ابراهیم آتشباری نموده
 و خوش ازین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف از آتش می بارد و تیریری بخیاں می آید که چه کند و از
 طرف حده هم عذاب انباری در پی میرسد اراده فرار به پشت نموده همین چندین نگاه گذارسته ابراهیم پاشا
 تخیم شان رسیده بر تمام اموال منسوبه تصرف گردیده آن مکان را بر پشت خود گرفته که قلبش کمرخ مخالف
 از ضرب طیانچه گوله پشت بندل کرده داد ازین سو ابراهیم پاشا همان محاصره کند بر سینه که دریای شوم
 غیر از مسیره ندیده رود بان سو کردند فوج مسیره همان سو سوزی شروع کرد و غرض از هر سه جانب حرکت
 آغاز گردیده و آن فرایه چون غلبه بر میش بر آب رسیده بعضی آتش بعضی آب شور و در حال جنگ
 تا طلوع آفتاب مطلع مصاف بود الحاح بود باناکان معدود راه گریز یافته را بخیل خود
 احمد کلاعی بجاوقت قوه هرب السعود الحار جی که متضمن تاریخ است بعض پاشا رسانیده بانعام شاه
 سرفرازی یافت پس از آن ابراهیم نفس نفس متوجع که محظور گردیده و امیری را بطائف تعیین نمود
 را و از مدینه منوره ساخته گران رسیدن از آن بیچ مقام نامی و ثانی از آن لایم نمود و بعد از مدتی
 خود متناقصه و اجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد از ایامی که در سیر رسیده تنفس را از آن شرارد تمام

در آن روز که گذشت و تمام ساجد سلمان و تهرانی از آنجا که معطر و عریضه نموده و حشر را از جای که بود ساجد
 انوار الکاظم را بر کمری کشید و با ثبات رسانید و الله اش نمود و جنس و نقد ملوک و نجاریان که در جهاد بودند
 بهر ایرکان حرمین رفت کرد که با تلافی مافات گردید و در سیم ساجد بقدره آتش بر سر که آن شخصان هستند
 کرده بودند حکم قهر نداشتند که بقصد تعالی اکثری قدرت گردیدند و در قرب همان امیر جوانان زیردست که بیداری
 از شیعه در نواح بلادین بر رسیدن کتاب التوحید بمقتضای عمل جدید اندیشه و سبب تجدید اختیار نموده
 ضعف حکومت امام رضا بادشاه میری که از غلبه و عصیان و زلزله و امر ارکان سلطنت از حیدری
 و پرتان شمل و از سلطنت شوریه و فرزند و ستان بوده است امیر المومنین بر پشت بر رخا و حیدری که از
 بلاد و نیادین از جهاد نموده و بقتل و تبسلمان بر رانخته قدم فراتر نهاده که از امام رضا استغاثه
 با کاه سلطان رسید و از اینجا نام بریم که در آن زمان مقیم حجاز بود حکام نامه گردید و بر ایم پاشا انقرا
 جمعی از اترک اند که آن گزیده نایک نموده بحصرف و خزینه زیردست بحرا و استغرق گردیدند بعد مدتی که
 سلطان محمود خان غازی بخوار حرم الهی بیست و شصت و شش خان غازی خلیفه الله بلکه زیر آبی تحت
 سلطنت گردیده تمامی صورت و لایق از حجاب آورده حکم بادشاه جاری نمود و بعد با تجاری بسیار
 مطیع و فرمان بردار گردیدند و محمد علی پاشا هم غیاز مصر بهم بفرستاد معینه وقت شوکت سلطنت
 نگذاشت و حکومت حجاز و یمن و نجد و شام و غیره هم از سر عمنوده دیگر پاشایان فرستاد و نجیب
 حکم فوج محمد علی از روانه مصر گردیده و فوج سلطان به بلادین بر رسیده بود که سادات زیردست که

نواح و حایده خود را امیر المومنین لقب نهاده همان تیره تیره نجدی شکار ساخته بر نواح حایده
 آورده اموال تجار را غارت نموده حاکم شدند زمانیکه قیصر در انجا رسیده حکومت همین حضرت بود مردم
 صحرائی از امور نظم و نسق محض ناواقف قیصر امیر المومنین تجار برای علاج بهم یاد نموده بود قرضه شایسته
 صحت یافت حالاشده می شود که رسیدن فوج ترک بصوای خود رفتند و همچنان صحرائیان بیاضیه
 فرقه ایست از خارج در اطراف مسقط این مذنب اختیار نموده شخصی امیر المومنین نام نهاده سرگرم
 نهب و قتل گردیده چند مرکب تجار و حجاج را غارت نموده قتل و آشوب راه دریا پراستند آخر
 امام مسقط سعید نام که خیلی پوشیدار و برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و اداریت متنفسی از
 رعایا و مسافری که ام ملت و مذنبیت به تنفیذ قرار واقعی پیرا که اثری ناشانی از اهل طائفه باقی
 نگذاشته الحاصل نجدی حکم حس پیدا کرده که بهر مذنب نه خود امروز در تمام عرب زحما و شام
 و یمن و غیره بخیزد صحرائیان زبیده با طواف سواحل عرب ناشانی از ان مذنب اهل مذنب نیست و در
 حرمین شریفین و سایر بلاد مغطیه اسلامیة متعلقه ممالک روم و شام و مصر و غیره بی تقیید گذشتان
 محال نیست آغاز و انجام نجدی عرب که از تاریخ محمد بن نصر ناشانی اتفاق القاط افاده با
 کیفیت شیوع آن در هندوستان پس عین عنوانست که شاه عبدالعزیز صاحب در آخر عمر ملوک
 نجد و منقوله و غیر منقوله که در قسم کثرت بوده است بحرم و اولاد دختر خویش سپرده نموده فائز
 گردانیدند مولوی محمد اسماعیل برادر زاده شاه صاحب سر سپرده گردیده با اتفاق مولوی عبدالحی

و اما در شایسته آنست که هم در این ایام از تو کبری محرابی عدالت اگر زنی صلح میرسد موقوف گردیده
 به پای برسد به بودید سید احمد نام مرید شایسته را به پیری و در شادی خود در دهشت میرسد شایسته
 نمودند و در این ایام کمالات پیرو مرشد شایسته خویش اخلاق و مسائل را کمال ترسانند و درین
 خصیصه کتابی تالیف نموده اند که در این المصنف نام شخص است آنکه از یک نفس علی حضرت ایشان
 کمال شایسته جناب رسالت مآب شده و نظر کمال طاق شده و باره علیه لوح قطرات ایشان
 از نفوس عالم زنده و راده شده اند آن کلام و تحریر و تقریر معصی مانده بود و حضرت ایشان
 از بد و فطرت بر کمال است طریقی نبوت انجاء بحول بوده اند که از این معیت شاه عبدالعزیز صاحب
 کمالات طریقی نبوت که محکم دارند و فطرت شریح بوده بر تفصیل و شرح انجاسید و مقامات طریقی
 ولایت بر احسن و به جلوه گر گردید جناب رسالت مآب سه خرابیت مبارک خود خوانند بعد
 بیداری ایشان روی ای خفته و نفس خود یافته و نیز انچه ابتدای سلوک طریقی نبوت شده و بعد از
 روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی و فاطمه زهرا را انجاء دیدند جناب علی مرتضی بخت مبارک خود
 غسل دادند و فاطمه زهرا لباس پس فاخره بدست خود پوشانیدند بخت همین وقایع کمالات طریقی
 نبوت نهایت جلوه گر گردیده اقبال لم نزل و غایت رحمانی و تربیت نیر وانی ملا و اطله احدی متکفل
 حال ایشان شد تا آنکه روزی خدای تعالی دست راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفت و خدای
 از انوار قدس که سر رفیع و بدیدم بودش روی حضرت ایشان کرده و فرمود که ترا اینچنین داده ام

و نیز برای دیگر خواهم داد تا آنکه شخصی استعدای بیعت کرد حضرت ایشان بحاجت حضرت حق تبارک
 شده استغفار و استیذان نمودند که در آن معامله چه منظور است از انطرف حکم شد که هر که ببرد
 توسیعت خواهد کرد و کلهها باشند بر یک رکفایت خواهم کرد العرض امثال این و قانع صدایشان
 تا آنکه کمالات طرفی نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم مت انجامید است
 استفاده کمال راه نبوة و اما استفاده کمال راه ولایت پس قبل از تحصیل کمال بایدهات و ریاضات و ادکار و اشغال
 و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت قادر به نسبت تقشیر به باری که روح مقدس جناب
 حضرت غوث الثقلین و جناب خواجہ بہار الدین تقشیر توجہ حال حضرت ایشان گردیده تا قریب
 یکماہ فی الجملة تزارع در میان روح مقدسین بآنکہ ہر واحد ازین ہر دو امام تقاضای جذب حضرت
 ایشان تمامہ بجانب خود میکرد بعد انقضای زمان تزارع و وقوع مناصب بہ شرکت روزی در
 روح مقدس حضرت ایشان جلوه گشتند و تا قریب یکماہ بس ہر دو امام ہر نفس نفس ایشان
 توجہ قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکہ در میان یکماہ نسبت ہر دو طریقہ نصیب ایشان گردید و
 نسبت چشتیہ بہ طور کہ روزی حضرت ایشان ہر دو قدس حضرت خواجہ خواجگان خواجہ طہا
 بخیار کاکی قدس سرہ مراقب شستند درین اثنا روح ہر توجہ ایشان ملاقات متحقق شد و آنجا
 توحی بس قوی فرمودند کہ بآن سبب تا ہی حصول نسبت چشتیہ متحقق شد بعد مدتی ہی حاصل
 ملا توسط احدی اختتام نسبت چشتیہ ارزانی داشت بہ آن شخص مقالہ فی حالہ و خلاصہ کتاب

در این مستقیم آنکه ثمره طریقت و تریعت و اناس حقیقت و معرفت تحصیل بخند
 و آن در دو قسم است حب بیانی که اکتب بعشقی است و حب بیانی که مشهور بحسب حقیقت است ثانی
 که آنکه آن از حب بیانی و انتهای آن به نبوت است برادر نبوت کسی که در شده و اول آنکه
 ابتدا آن از حب عشقی و انتهای معرفت کند و ولایت است برادر ولایت کسی که در آمده و
 باب اول در بیان وجود نماز طریقت یعنی طریق نبوة و طریق ولایت فصل اول در بیان
 وجود نماز طریقت ولایت آفاده اول از بیات ثباته فصل اول از جمله آثار حب عشقی است
 از حب بیانات اقتضای انحراف حجاب بشری و وصول روح آبی باصل خود می کند و پس
 از مطابقت مع قانونی خواه قانون شرع خواه قانون دین و نه ابتغای بیانی کسی که خواست
 محسوب باشد خود غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواهد متابعت خود محسوب باشد خواه غیر
 باجماع و نه از این کلام امانت حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اشارت به فرقی که در حب
 عشقی و حب حجابی است آفاده دوم از جمله آثار آن که دوست یعنی قطع علائق با سوان
 بحسب تکلیف صلواتی نظم و ترتیب امور و تفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی و امامت
 جماعات و اقامه اعیاد و منجات و نیفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قیامات و امثال
 آن دلالت از ترویج نهایت نفرت می گرد آفاده سوم از جمله آن شده تعلقی قلب است
 بر خدا و خود استواران آن مل خطه که این شخص نادان فیض خدا و مسئله بدین است

بلکه بخشی که متعلق عشق بمان می گردد چنانچه یکی از اکابر شیطان فرموده که اگر حق جل و علا در غیر
 مرشد من تجلی نماید بر این مرابا و التفات در کار نیست افاده چهارم از جمله آثار آن عدم اعتنا است به
 علوم و طاعتا ظاهر افاده اول از هدایت رابعه از مراتب عشق مشابه جمال حضرت ذوالجلال و
 خلعت مکالمه و مسامحه و بخت می آید افاده دوم باز چون قائل توفیق دست این بیوشن به حاج
 اگر قه بالا می کشد مقام فنا و بقا بطور می آید و فرموده ناالتی و لیس فی حبیبی السدازان سر بر میزند
 ایضا فی و از لوازم این مقام دم از وحدت وجود زدن ایضا فی چون بیانی کمال خود می رسد آن
 شخص را در کف خود گرفته و زیر سایه کفالت خود آورده جاره ندیده تگونی و تشریح خودی را در
 فی صدیق من چه مقلد انبیای باشد و من چه محقق در شرائع اگر ذکی العقل است پس لیس فی
 بسو کلیات حقه منعقد در حظیره القدس که برای تربیت نوع انسانی عموما تعیین گردیده اند
 رهنموی میفرماید آن کلیات در این ادعای مرالدوردان انحصار محفوظ می ماند و هشتم از جریانات
 کلیات می کند پس علوم کلیه شرعیه برود اسطه میرسد پوست نور جلی و پوست انبیاء پس حکام
 ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیاء هم می توان گفت و هم استاد انبیاء هم و هم طریق اندازان
 شعبه است از شعبه حی که آنرا در عرف شریع بحث فی الروع تغییر می یابند و بعضی اهل کمال آنرا
 روحی باطنی می نامند پس فرق در این بین کرام و انبیاء عظام با قاتله اشباح و مظان حکم و
 مسوئیت الی الامم است و پس نسبت ایشان با نبی است نسبت ایشان صفا و باخون

کباری است انبیا کبار با بای خود است و ایشان یعنی اناس بخلافه انبیا می باشند که سلسله
 تعبیه ایشان نشود و گوید که جمله اهل ملت پادشاه ایشان را مسلم نامند و معنی را بوضاحت و است
 تعبیه میکنند و عالم ایشان را که جمیع عالم انبیا است لیکن بوجهی ظاهری متعلق شده حکمت نامند و غایتی
 و لایقی مخصوصه که درباره انبیا مصروف شد و ایشان را بسبب این غایت مخصوص امتیازی در ایشان خود
 حاصل گردیده و بسبب این اجتناب و احتیاط رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق در اتباع
 ایشان منحصر گردیده و مستحق باشند ایشان تلازمی متعلق می پیدا کرده نمونه از آن غایت و عظمت و عز
 تعبیه این حکما را بر این مشهود که آنرا زوج گویند و لابد از این جملاتی مثل عیانت انبیا که منجمی است
 فائز می کنند و ایضا فی حضرت مرتضی را یکموع تفضیل شرحین هم ثابت و آن بحجت کثرت اتباع ایشان
 و وساطت مقامات ولایت ایل سایر خدوات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدیت و غیره ما بعد از علی
 که است حضرت مرتضی را انقضای دنیا و سلطه ایشان است و در سلطنت سلطین و امارت امارت ایشان
 را دخیلی است که بر سیاحان عالم ملکوت حق نیست ایضا فی ارباب این مناصب رفیعیه یا دون مطلق
 در تصرف عالم مثال و شهادت می باشند ایضا فی اکابرین فریق در زمره ملا که در برت الام
 که در دیر امور از جانب ملا اعلی هم شده در اجرا آن می گویند محدود و اندک پس احوال این کرام را بر احوال
 ملا که عظام قیاس باید کرد ایضا فی برای کشف ارواح و ملا که مقامات آنها و سیر مکنه زمین و آسمان
 و بهشت و دوزخ و اطلاع بر لوح محفوظ و شغل و دره کند با استعانت آن شغل بهر مقامیکه از زمین

آسمان بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر مقام نماید و احوال آنجا دریافت نماید و باطل آن
مقام ملاقات سازد ایضا فیه برای کشف و قایل آئینده اکابر چگونگی طرق متعدد نوشته اند
فیه بر اسمی از اسماء الهیه که مراقبه خوانم کرد نصیبی از آن خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند
و بکمال رساند شافی از رزاقیت در وی جلوه گر خواهد بود و هر که مراقبه اسم محیی بکند اثری از نشان
ایضا خواهد یافت ایضا فیه بابین کمال و تقیید اصطفا و اجتناب از نثری شوند فیه قیاس
قومی بسبب کمال علو منصب خود اتفاقا باز از اوصاف استحلال مشکلات از دل ایشان سر بر می
آید و او را پایه عرض حاجات بهر سیده است بحدی که دعا را در حسب الاحاد قنود او در القول
گرفته و قومی دیگر در عرض حاجات و استحلال مشکلات و سعی در شفاعات کرم می نمایند
و قومی دیگر که در دل شان قضای استحلال مشکلات و شفاعت ذوی الحاقات حادث می شود
لیکن زبان نمی شناسد تعالی دعای حالی ایشان قبول می فرماید ایشان را بلکه سایر عظام
محافل قریب را مطلع می سازد که ایجا داین امر محض برای شرفی ایشان متفقیه قضای
قلبی ایشان متحقق گردیده انتهی ایست نمونه از خردی و اندک از بسیاری که بنظر سربری اند
کتاب صراط المستقیم اتفاق التماس و کلمات عجیه و حکایات غریبه در تصنیف مجاهد سید احمد
که داماد و ترقی نقل محض ندیکر و در مکاتیب مرسوم التحریر لوده اند چه شرح دید با جمله شریف سید احمد
محیط سوادمند گردید و در فور خطا و عاظم و مریدین بطور رسید و دعاوی طویل و مدحیات جلیل

و از فراود غلو در مناقب جمیله در پرده تمسیه بوی حالت و ادعای نبوت و حقوق بر کلمه
 سابقین و تفصیل بر خط اولیا و اخیر و اشغال ذلک الهیات مردم را گونه ترویج بخاطر کمال
 آغاز نهاد و شاخص در بیان قرب داعی اهل ربوبیت گفتند و اشارت دور کتاب التوحید بخیر
 بلا خط مولوی اسماعیل گشته بمقتضای کمال جدید یزدیند ساخته طرح و عظم بر همان روش
 انداخته و لایق شهر این ملک با فزاید کتاب التوحید را بتصرف قلیلی تقریه الایمان نام نهاد
 بانه زبندی ترجمه کرده کار کجائی رسانید که دعا و دعا و خلافا و امیانشان در بلاد
 و محو کف و اگر دیدن ایمان عبارت از اعتقاد آن کتاب رقی در کفر و ایمان در هدیه و هدیه
 آنکه که آید بران نزدیک در کتاب مذکور خای خرمیات و تفریحات و تکلمات آغاز نهاد
 و تفسیر عارانه موجود و سب و طعن و تنک و توین و نیا و ولایت و شریعت یافته که هر روز در بازار
 و عظم بر همان اوراق سیاه هندی زبان بدست هر کس افتاد مجلس غم گرم نموده و هر کس که پیش
 در حکم آن محتاج بقتل میزد نگریه بر کل و کور در زرد و شور مکان بلاد شرقیه که در علم جدید و تفسیر
 میدان کارست نداشتند یک این فن هم کباب گمان خاندان شاخص بدین علوم معلوم بدین باب
 اکثر را در بازارستان کشیدند و کسانیکه داخل شدند باین تیرد که عقل باور نمی کنند که تمام کار خلافت
 عنایت کفر داشته و اسلام منحصر درین طریقه مستحبه که حساب آن طریقه هم زبندی ازین پیش
 و صرف رسالت و همان ملک ملک تقریه الایمان را با صراط المستقیم بنویزند و لایق

برنجیدند و عاقلان نهایت خندیدند **که** بت شکنی گاه بجز زنی آتش از مذسب تو گبر میماند
 کله دارد یا بآن شورشوری یا باین بی نگلی کجا آن افراط کجا این تفریط نمودند من نه الا باین
 والا غایط چون نوبت شیوع دین جدید در دلمی رسید هزاران هزار مردم داشتند از صحت یا فساد آن
 مریدان و شاگردان شاه عبدالعزیز مولوی رفیع الدین مولوی عبدالقادر یا نشان در آن وقت که
 و شما بحضور اساتذہ بمعیت و تبعیت آن حضرات امور را که توانا فتنه می کردیم و شما هم در آن احوال
 بر همان پنج فتوی می دادید و مردم تعلیم می کردند درین غیر پیشتر که فکر کرده از چه روش و مکتوب
 رشید الدین آنصا مرحوم که در آن زمان اولیه و اولویه شان بر حمله سلاطین آن در دمان مسلم و
 مقبول بکنان اول در تحلیله بذر بویه و بلاذریه فهمانیدند که افاد فی الدین شوق عصای
 مسلمین خلی مستقیح و ناصواب واجب الزک مفروض الاجتناب است اگر خارشکی بخاطر
 باعث خلش و سنگ شبهتی مورث لغزش است تا ما و شما و دیگران یکجا و صلحا بالاتفاق بکست
 دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده باحقاق حق بر داریم و بنای شقاق و نفاق
 و شذوذ از جماعت و اتباع بنیل غیر مومنین را ازینچه بر اندازیم و تلوی اعانت و ایانت
 صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است برافرازیم و عوام و خواص را از اینچه حق است آگاه
 سازیم مکتوب عبدالرحی و مکتوب اسماعیل بخوف ظهور مفسد عظامه جدید برادر نیارده خان
 است و آنهم ربع الثانی شماره آدرسی جامع با اتفاق مولوی مخصوص الدین و مولوی موسی خیر آبادی

مولوی رفیع الدین جسٹ مرہوم و دیگر اہل علم بحضور عالیہ عیان اعداد علی روسیہ الشہادہ و مجمع
 و عام درسا نئی متنازعہ الزام دادہ گایمیں عا ہر و مغلوب افتد کہ خاطر علی شان بریکمان ظاہر
 رعیان گردیدہ و نیز مفتی محمد الدین محمد خان صاحب برسر اصل و نہایتش آمدہ مولوی اسماعیل
 روز راہ آوردند کہ اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک فراط و تغیر طو و اغراض از بحالفت سہوا و اعظم
 داشت ای آن بر عام و خاص و برسی نمودند تا بعد از اقرار و اقبال بر گشتید و قوی و بعضی مسائل
 را عمیہ بہر دستخط مفتی صاحب فرین گردیدہ و بعد از آن قرب مولوی فضل حق صاحب بر و شہادہ
 کردارہ شفاعت از مولوی اسماعیل سرزردہ بود و پیر خستہ و مولوی اسماعیل حکم مذہبی در جواب
 نمودہ انجام کار از جواب عاجز گردید تا آخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغری کہاں شرح و مبطو
 رفیع جملہ او نام بہر دستخط اعظام سہل گردیدہ در اطراف و اکاف شایع و ذائع گشتہ بدین وجود
 شورش و طغیان از فیضیان فرو بردہ و عا ط و دعا دین جدیدیم خبر سے الکلام تو مسکلا گشتہ
 و در می علی شدہ و غلطہ را تبدیل بر حق و رخوا نمودہ و در قال و قیل بقیہ تا و ایل کی شاد
 گو کہ این قلم از رخ بر کندہ بود تا چونکہ جا دیم ضمیمہ این دیمید از ایام قدیم بود درین اوقات
 زمیر ستور و ضمیر خالت مشہور گردیدہ رنگ دیگر پیدا کردہ و عطا و دعوت مقصود بر خوا و استا
 آن عزت مشہای مدعا بشیو این اخبار حمیدہ و خواہم پسندیدہ طوبی کہ انام و عا اہل اسلام
 و السلام یافتہ کسی را کہ خدای عزوجل تو فو فی خیر رفیق فرمودہ از جان مال حاضر گردیدہ کہ مختصر کرد

اباقانستان رسیدند و سید احمد را با میر المومنین ملقب ساختند قوم افغان که جان دادن در راه
 خدا بر طبایع ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع فرمان گردیده دعوی کرامات و ادعای
 معجزات سخافات و پیشین گوئیهای بی بنیاد زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان
 سال فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رنجت سنگه ترین کفره سکه از دست خاص امیر المومنین
 کشته خواهد شد و نماز عبد فلان سال امیر المومنین در مسجد لاسور خوانند خوانند و فلان روز فلان
 ملک به تصرف خواهد آمد و فلان سال اخراج نصاری خواهد شد و اشان فلک المنیانیات الغیر
 المناسبتیه بالآخر مجرد تلافی صغیر و شروع قتال از جانبین و سرگردیدن توپ و تفنگ در مکه
 امیر المومنین با سایر مجاهدین عازر از من الزحف اختیار نموده از پیشین فقرای کفره سکه و دیگر
 نهاده بطلان همه یاوه گوئیها ظاهر و عیان گردید و الحاصل از مقابل سکه گرنجت با متخالفان
 ابلت و برادرستان گردیده حکم جهاد برپا و نموده به قتل مسلمانان کما فی بعضی پرداخته
 پس که فوج سکه مشوبه پیاور گردیده بی اشتغال قتال و بلا استعمال سیف و نصال پیاور
 گزاشته راه پنجاگر فتنه افغانه بخار مردم دیدار و جزا و کار در اطاعت و سبوت آمده مراتب
 فرمانبرداری چنانکه باید و شاید پیاور و در و از جان و مال حاضر گردیده بینک انیکونه قوت و مکت
 دست داد دست دراز شروع گردیده تا حال که تقیه مرغی بود و الا پرده برداشته باطلان
 دین جدید بر داخته محکات بیجا و تظلمات بی احصا آغاز کردند و خیر و رسا و عقل فهایش نمودند

کار گرفته ناچار آن بجاگان تنگ آمده اتفاق نمود که مابری جهاد بر یکدیگر سازا حاکم
 قرار دادیم ایشان عالمی که با کفار باید بجاری کردن سخنان از پیش کفره سکه بان نازدی در
 جنگ گریخته و بر مال و جان مسلمانان اینقدر دگر می کنند دفع باید کرد لیکن باز در این به حال
 باید نمود چنانچه علماء و رؤسا را فرستادند و آنچه گفتنی بود گفتند فلانجا بود که وقت زوال رسید
 بگوش نیاد در این افغانان یک دفعه تمام مردم متعین را جای بقبول رسانیدند فتح خان پس
 بخاک که وزیر میرالمؤمنین قرار یافته بود معذرت نمود که من بر اینچنین روز بدی گفتم که بخاک و از
 اعتدال و تعرض تا موس و جان و مال و اظهار احکام دین جدید مناسب نیست حالا کار از
 دست رفته که تمام ملک بر من و گفته است تدارک آن بحال مگر شمار ازین مهله بجا فطنت تمام
 بیرون گیرانم بعد اطفای نازده فساد درجه معذرت خواست چنانچه امیر المؤمنین مولوی ا
 و غیره چند کسان را از خود و آن ملک با احتیاط در گذرانیده ملک خود معاوده نموده مشغول
 استمال افغانان گردید که در غیرین را از جماعتی بر امیر المؤمنین یافت آورده کسی میگویی که افغان
 بودند کسی میگویی سکه بان و العلم عند الله و می دانم که بودند براه فاشا فتنه و اکثر کسانیک
 گریخته آیند از ملک بختیار و آن صد که که یقینا از دست مسلمانان مظلوم بر در شش تنجه وجود
 در آن حدود و نبود حالا اتباع سید احمد را ندانست متعین و مشارب متعدد است بعضی قائل
 بر جعت که با نامه و تصدیق معهودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی فاک

است مگر از خلق مستور و بر کبر از خواص عوام مخفی نگردد و بتاریفات میفرستد و حاجت
 این قسم از چشم خود پدید آمده و نزد اکثری از سقیا آندش از تعینات است و بعضی حتما که
 در آن ملت بعلما رشتہ دارند میگویند که اگر انکار ظهور و اثبات مرکب سید احمد نماید کافراست
 خدا لعنہ العزیز بموت سید احمد و موکول اسمعیل این بیگانه فرو نشاند و در ارکان دین جدید
 اضمحلال یکمال رود و کتاب تقوۃ الایمان گویند و پنهان و مطرود نظر بکنان مگر امہات
 مسائلش در پرده ماتیہ مسائل و اربعین جلوه کنان نیست آغاز و انجام و پایان در بند و تیان
 واضح باد که تحدید عرب صرف عباد بنیاد او لیاد استند با فقه و فقہا چندان خصوصتی در جز طایع شان
 نبود که خود را جنبی مذہب می گفتند و تکلیف را منحصر در تقلید یکی از ائمہ اربعہ می نمودند و پسند که
 با ظاہریہ ترکیب یافته طرفہ مجوزی مرتب شد اشارتی و کنایاتی بحیث و شیوخ طائریہ ہم ضرورت
 اصلش آنکہ داود بن علی اصہبہ محدث جلیل ایشان مبتدای سوسہ شیطان گردیده قائل بحلق قرن و حلق
 آن گشتہ رسالہ در رد قیاس ائمہ بود اکابر آنوقت برخیزند و قیاس را رد می کنند و در رد قیاس
 صدق قیاس مکنی اینچہ بلا است قانما فایده نداد بالاخر نوبت سز نش از پنج رسید حکم رد و خارج
 و رکاب داود را محاکم گرفت و حکم میرفت میان حکم رفیق و شریک وقت از نیشا پور کہ محمد بن سخی ذہبی
 اسحاق بن راہویہ غیرہ اساتذہ کرام او باعث رد و خارج گردیدند از آنجا آمدند بخداد و قصد
 مجلس امام احمد بن حنبل نمود امام ہمام بادر آن حال سوہ عقیدت او بمجمل خود بار نداشت پس مردم

کرد که داد و انگاری کند امام خمین علیه السلام فرمود که محمد بن یحیی اصفهانی صدق است اندک سخن فرموده
 او را که پیش من آید سید بن خرم بر وی گفته که بودیم نزد ابو زر عبد الله گفت عبد الله بن خرم که او را
 کافراست و ذاق داد و از ابو جاتم نقل کرده است قال فی داد و ضلّ ضلّ لا یفقت الی و ساد
 و خطراته بالجمیع و نور کاملین و کلمین و قرب عبد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
 فساد و طول نمود و سب و اہتمام علمای اعلام از بایا اعتبار زیر افتاده در شبکه جبری ایشان را
 پرورد نموده بعد از آن خرم ظاہری دیدند پس بقیه حکومت بنی مروان در آن زمان بود احتیاط حقیقه
 امام بنی امییه فرط عقیدت با امامتین و باقیین ظاہر نموده اعیان دولت را بدین نام خندید
 خاطر خواه با ظاہر کنونات پرداخته و قیقه در توہین تدلیس بلکه تفسیق و تکفیر از توہین فرود گذشت
 نموده و کتب حدیده تصنیف کرده بر گاہ خست باطل او ظاہر گردیده علما و صلی علی حضرت با اتفاق
 امام ابو الولید با جی که از عراق طلبیده بودند بن خرم را نیز حجاب آورده کتب او را در مجموعش که
 بن خرم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخت و بدان مغل آن کتب را چاک کرده با آتش
 سوختند بر چند آتش از ضلالت بن خرم که این شیخ بر تمام خلق ظاہر گردیده فاما او از عقیده فاسد
 خود باز نگشت و در شکست فوت نمود و حرارت علم از کتب او ظاہر فاما سبب حرارت کثیر از غلاط
 خیالی اجتناب و حافظ الحدیث و طلب الدین حلی اعلا بحالی را خاصه متبع نموده و عبد الله بن خرم
 انصاری هم کتابی نوشته بنامش از رد علی الحلی نهاده و دیگر اکابر هم در غلاط او امام بن خرم

تحریرات نموده اند بخوف تطویل از فصل آن اعراض نمودم و حال محض و بد زبان بی ادبی
 و گستاخی با آنکه کبار محتاج بیان نیست لسان این خرم و سبب الحجاج شقیان زبان زد کافرانام
 است در اباحت مزایر غلو تمام دشت و درین خصوص سارا تصنیف کرده بر حرام دانسته گان
 مزایر کمالی نگه کرده بلکه از اباحت ترقی نموده لیکن استجاب سازند پس از این بن قلم و غیر
 تملایزه آتش بم تباید او برخاستند و کتابهای عجمیه تصنیف نمودند فاما احل آن مفسده
 منفع گردیده بعد مدتی شقی این تیمیه در عهد خود اختراع دین جدید نموده هنگام گرمی
 و حدود قننه این تیمیه در حقه اتفاق افتاد و دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم حرام است و قصر نماز در آن سفر جایز نیست که سفر محصیت است
 و زمان درازی کرد آن شقی درین باب بانیچه موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است و بشوم
 این کلام مبتلا گردیده در خروج از اسلام همه و تحسم بر آن الله تعالی و تقدیر ثابت نمود
 و رساله درین خصوص نوشته در رد گردید سبیل سنته را در آن و انکار همه را بفضلال نسبت
 و تحقیر تو من خلفا را شیعین اعتراضات بخیف بر آن حضرات و مخالفت ائمه مجتهدین در قصر
 شعار و ثار خود خسته صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده گرم بازاری شروع نمود
 بعضی اشترایر اطوار از جمله و فسقه کحلقة القیادش آمده در بلاد اسلامیه طرفه نگامه بر پا
 نموده الله تعالی علما ایرانی و فضلاء حنفی را متوجه و مأمور بر رد و انکار و ازاله

از کلام آن بطلان فرموده تقی الدین سبکی که علم و جلال و تقوی و صلاح او هیچ علی بود
 بهنوات آن شقی پیردایت در طبقات سبکی تمام مابرا خود بخوان شیخ کمال الدین زملکان
 و شیخ داود ابوسلمان و غیرهم بدان بر خفتند آخر در سنه ۵۸۰ گرفتار گردیده حاضر نموده شدند در
 مصر و مدبره کمالیه مجلس عقد گردید قضاة و مفتیان و علمای عصر جمع گردیده قاضی القضاة
 زین المکی طلب کرد جواب از درگاه جواب شافی نداد و کلمات مضطربانه شکایت قضاة
 از سخت بر زبان آورد قاضی القضاة او را قید فرمود و فرمان سلطانی با کاف و لطاف بامحل
 جاری گردیده که شقی این تمیز زبان درازی کرد و در اکثر مسائل دینی خلاف اجماع تکلم نمود قنده
 عظیم برپا ساخت حکم کردیم بحج نمودن اهل حل و عقد از قضاة اسلام و مفتیان علماء
 و ائمه دین و فقهای سلیمین و عقد مجلس شرعی پس ثبات شد درین مجمع بر او آنچه نسبت
 کرده شده بود بوی و منکر بودن معتقد او پس هر که اتباع این تمیز خواهد کرد بستر او بستر دین
 فرمان برساند بدی جامع خوانده شد و این تمیز عقیده گردید و در سنه ۵۸۰ از زندان خلاص شد و اهل
 رجوع کرد از آنچه خلاف اهل حق ایجاد اعتقاد نموده بود و در رد جماع از اعیان علماء اقرار کرد و چند
 بر زمین تیر و نمانده باز جماع از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد برآورد که این تمیز در حق اولیای کرام
 و شاخ طریقت گفتگوی خاطر آزادی کند حق که در خصوص توسل بنی البریه شفع الایمت
 سخنهای خلاف متفق علماء و وقت یکنه باز مجلس منعقد شد و محسوس گردید و در وقت

خود دولت ناصریه باز توبه نموده را کسی یافته شام رسیده در انجام واقعات عیدیه پیش آمده آخر به
 دمشق در زندان مقید شد و بواسطه سعادتی حکام جاکر گردید که من کان علی عقیده تبریم چل مال و در آنوقت
 نته فرو نشست از کلمات خفته دوست ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و الی الامم و الله تعالی امر بطاعت و
 الامر و طاعة ولی الامر طاعة الله و معصية الله فمن سخط امره و حکم فقد سخط امر الله و حکم و علی
 و فاطمه و امیر الامر و سخطا حکم و کما مرضی الله لان الله یرضی طاعة و طاعة ولی الامر طاعة فمن کره
 طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله و الله یسخط بمعصية و معصية ولی الامر معصية فمن اتبع معصية
 فقد اتبع ما سخط الله و کره رضوان الله انتهی کلمته الخیثه الکافیة لاثبات خاشته و خشت من مدد و
 قبله و انقضی فی استخراج احکامه واضح باد که اکثر ظاهریه لعمد نصب خروج هم داشتند نه بطور نصب
 عوانی بلکه بطرز نواصب شام که خلیفه ثالث را مبعوض نه اند بلکه کبرای شان همان خلیفه ^{بنظرم}
 را در بر ریاست خود نموده اند و خلافت را بسته حقّه تا بهمان وقت منقضی شد و امام خلافت
 علی مرتضی ایام فتنه و تلک عضو من وقت ملاک است و زمان شهر و راست پس از روز تحکیم
 استقامت خلافت گردید و اکثر این نواصب ظاهریه نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه همان
 ادله نواصب سراقی را که آن طاعنه بان دلائل تکفیری کنند در کتب خود بمحل تنقیض و
 تعریف برخلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثه نقل میکنند قاطب تصریح باطلاق لفظ کفر
 نمی کنند و گاه میگاه بعضی کلمات مدح هم ذکر می کنند لیکن در غیر این خلافت و بجایای موافق مذاق خوا

پسندیم نمایند و ثبات و استقامت بر هیچ طریق ندارد گاهی چنان گاهی چنین و گاهی بجا می آید
 در عادت متعارفینا قضیه می آرند شاه و ولی الله دلموی که سرکس این قوم شریف گردید در تصانیف
 شان کلمات طایران و عیایفه گو بجا می آید دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی از این طایفه
 بکار شریف و در انشاء نوشته می آرند که فقیر دم است و در کمال بزرگواری و بزرگواری از انکه فطر
 حساب شریف و دوحه و مطمح قصد معرفت مقصد شایع ساخته و مجتهدین می بیند از ادوات
 دین و انست و حرف تعلیم می گویند نوشته و تخریج بر قول کسی معین بودند بر پیش می آید
 که کمال حال القرون الادی و حال جماعه من المتأخرین متردد است و در درجای در اکثر احوال ترجیح
 بعضی اقوال بر ائمه بر بعضی می کنند و براج اخذ می نمایند و در بعضی احوال کلمات باره شده
 را می ناست بقرون اولی نمی باید و خشک شدن را بر بعضی فحوه مرویه و چشم پوشیدن از بعضی
 آخر ضامنیم الی آخر اما فی البراف قرون اولی واقف می شود انتهی و اضافیه فقها را
 مختلف است و مسالک متبوع و متأخران را در اختیار نیست فقها و عمل بران اختلاف است
 متأخران تقلید نمی آرند است شهوره کنند و در کلمات و جزئیات زمام اختیار دست دارند
 مانند سیه بخور علی باشند و این راه مبارک است کسی را که از علم کتاب سنت بهره نیافته است
 و در هر یک علما فرض کرده یک سطر را که یکی است این اتباع کتاب سنت باشد پس اگر
 مسووع خود را مخالف صحیح کتاب سنت دانند و غالب ظن حاصل شود که این جهاد مخالف کتاب

و سنت است از تقلید در این مسئله باز دارند و تقلید در این مسئله بکسی گفته که قول او موافق
 آن است سنت است از آنکه تا آخر تا قال فظن عالمی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حال می شود
 بمکاره انکار کنند و دیده و دانسته را بچشم مرکب ناپدیده و نادانسته سازند و اگر این شرط فوت شود
 در قول خداست تعالی ام آیتنا هم کتابا من قبله فهم به مستمعین بل قالوا انما وجدنا آباءنا و انا علی انه و انما
 آثارهم مقتدون قال اولو جیکم بایدی بما وجدتم علیه آباءکم اولو کما کان باؤکم یعملون شیئا ولا یستبر
 داخل است انتهی و در قره العین نوشته اشاعره دو قسم اند تسکمان که در مناظره و محاضرات
 اعلیٰ نصب ایشان شده اما در حدیث تجریدی هزار نشل ابو بکر باقلانی و امام رازی قاضی
 و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات قدح افونی یافته اما در علم مناظره
 و محاضرات و مراجع غور نموده مثل اجری میهنی و بعد ازین همه مردم از ریزه برد و خوانش و اول نمودم
 و کاسه برد و فریق بسیدیم پس بحسبیت که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در بر و احاطه
 موجود نبود **د** ازین آیهون که ساقی در می افکند و حرفان را نه برانند و دستار انتهی هم
 در آن کتاب بعد از مطاعن خواج میر حضرت علی کرم الله وجهه نقل احویه آن نوشته است
 نیست آیه برانده اشاعره جاری است و فیه مافیه و این بنده اعتماد ندارد برین معاللات بلکه از این
 بر احادیث صحیح است انتهی و ایضا فیه مقرر است که کثرت اتباع تو این بمشروع میرد و اتباع صحیح
 سنت است که عاقبت او فاش در کلبان اسلام تا نند و از ذریه مرتضی که فرقه خاله زید و امام

و اسمعیه بر آنکه هیچ تقصیر کردند در بر زمین محمدی اگر حفظ او تعالی شانه شایع
 این بودی انشی و ایضا فیه اگر در اولاد حضرت بر تقصیر اینها را اعلام میداشته اند غیر ایشان
 نیز پیدا شده اند که مصداق افعال عالم گردیده و منش را اسمعیه و زیدیه و امامیه گردیده و در قریب
 قریب مصداق عوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد دادند آخر بمنزله خود بر باد رفتند و اولاد
 او را دشمنین بچکس پیدا شد الا ایرای شیخ عبداللہ بن عمر و عایشه و سالم و قاسم و غیر ایشان
 و بعد از آن امر طریقت مانند شیخ باباالدین سمیر و در اصحاب تصانیف مانند ابام رازک
 و صاحب مشکوٰۃ و غیر ایشان و جماعه بسیار بسیار مسمی شدند و با عوام لال الناس و لا
 علیهم و بچکس از ایشان خروج نکرد و شب قاتل ترین المسمی نگشت و ایضا فیه و اصحابی بر تقصیر
 متخلف شدند در فهم کلام او و مذاهب شستی رو نهادند مثلاً جمعی از روی روایت کردند تبری
 خود از دم عثمان و جمعی از کلام وی رضا نقل فهم کردند قلہ الید و اما مایه قالہ ابن سیرین
 این فی شیبہ مجتہدین در بر حادۃ مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل بچکس کلای فقیه
 از بر تقصیر شنیدند و در تطبیق تحریر کردند و فتح باب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق
 در اکثر احوال بمن یک مدعی از حکام او نمیدادند و روی مختلف نشدند و در انحراف رای اوست
 نگشته فاروق خود باین نکته ایمان نموده است گفته آن الفی و کذا و عطلی را ابی حاجیه و ان
 کذا و کشف را ابی و ایضا فیه اما باین تاثیر اقوال پس ایشان است که مسلمین در زمان خیر

مستحق بودند بر اخذ بیعت ظاهر که معبر بفقہست و باطنی که معبر باحسان است و مواخذہ شیخین اصحاب
 باین دو طریق بود چون ثوبت خلافت بر تقضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند و نفوس ایشان بر سر
 و در سلسلہ اثبات خلافت و جواز تحکیم و عذر از استیفاء و قصاص فی النورین بر چند تقریر مطول تر شد معلق
 تر گشت و شبهات بیشتر در میان آمدند لایما از صحابه یکس از برای خود نگشت و ایضا فیه تخمین
 مایل بودن تخریب و با وجود آن همه مداخلات و منازعات و کشش و کوشش که سابق از یکس مثل آن
 ظاهر شد اگر چه نتیجہ فرات نگریده گنجایش تسلیم ندارد و در کتاب ازاد الخفا عن خلافة الخلفاء نوشته و ما
 مایستدل به علی خلافتهم حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الى ان قال وبارین سند لال بر توضیح
 صحیح است که اکثر احادیث شاید است قرن اول از زمان هجرت آنحضرت تا زمان وفات و قرن ثانی
 از ابتداء خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث قرن حضرت عثمان بعد از آن
 اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتہی و ایضا فیه دلالت بر جملة حدیث ابی ہریرہ الخلفاء بالمدینہ
 یا الشام از بنیاد انستہ شد کہ خلافت را شدہ بمدینہ خواهد بود و در خارج غیر خلفای ثلثہ در مدینہ اقامت
 نمودند و ایضا فیه و اما تعیین زمانہ فتنہ پس در حدیث ابن مسعود قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ان احی الاسلام مدور بعد خمس و ثلثین سنۃ فان پہلکوا فیہ بیل من قد ملک ان بقی لہم دینہم یعنی
 سبعین سنۃ مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا کہ در سنہ خمس و ثلثین حضرت عثمان مقتول
 و امر جہاد برہم خورد و باز در زمان حضرت معاویہ امر جہاد قائم گشت و از ان تاریخ بعد بقا سال

دولت نبی امیه بتلاشی شد انتهى و الاضافه باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیرت حال مسکین
پیش از فتنه و شریره حال ایشان بعد فتنه میان فرمودند و درین باب استقصا نمودند بوجه بسیاری
آنکه فرمودند و در حقیقت اسلام آنچ پس و در آن حقیقت اسلام عبارت است از وجود جهاد و غلبه
دین حق بر ادیان کلمه و آیات نفوس و اجتماع جمیع خیر و پاک لفظی است جامع انواع شرف را که در
آن القطار جهاد است و وقوع فرقت است در میان مسلمین چهارم ظهور کذب اندوزم وقوع قتال میان
مسلمین و در هم استخلاف فوج بتاول و اینکه متعبد است و استخلاف غیر بتاول آنکه نمیدانست و متعارف درین
پیدا شد بشم ارتقاء امن از مسلمانان است و چهارم آنحضرت صلعم دو فتنه را ذکر نموده اول
مقتل عثمان و اما بعد است تا آنکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیه بعد فوت معاویه
تا استقرار خلافت عبدالملک است و پنجم آنحضرت صلعم برای شوه و ناراحتی اسلامیه صورتی
معین فرمودند که تا آخر عمر حضرت عثمان متحقی شد و بعد از آن ابرار رضی نمودند انتهى مخصوصا
لطیقا و الاضافه بمقتل متواتر که در شریعت لفظی معتمد تر از آن یافته نمی شود و به شریعت
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطلع اشاره
و آنرا بتفصیلی که زیاده از آن در سرائع یافته نشود میان فرمودند و آنرا خود فاضل نموده اند در
زبان خیر و زبان شر و گواهی داده اند که درین وقت علاقه علی مباح المیوه منقطع شود و ملک
پیدا آمد و معنی لفظ عضو دلائل می کند بر حروب و مقاتلات و جنیدین یکی یا دیگر

در ملک دهند و احادیث بسیار خلفای ثلثه را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه غیظین بهم رسیده
 هر سه بزرگانی مرتبه من الزامات متفق اند و غیر ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در
 بعضی احادیث لفظیکه مشعر بر انقطاع خلافت باشد را نشان فرمودند و ایضا فیما یزوق
 عجیبه واقع شدند که بلبان خال دلالت کردند بر اینکه بعد ازین تاریخ برکات امام بنوه تجنی
 شد و ایضا فی حدیث ثانیة صنفین است آنحضرت صلعم از آن خبر دادند از خراج الشیخان عن
 ابیهریره لا تقوم الساعة حتی تقال فتان عظیمتان دعویها واحد و این کلام اشاره است
 بآنکه اهل شام مصحف برداشته که میان ما و شما این قرآنست و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن
 است و من قرآن ناطق و اخرج البخاری ان رسول الله صلعم قال لعماری قتلک الله الباغیة
 و ان منتهی شد به تحکیم آنحضرت صلعم این قصه را بلفظی بیان فرمودند که مشعر باشد بآنکه
 مفاسد شتی گردد و مرضی شارع نبود و ایضا فی حدیث قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
 حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکر انعمه الله
 علیکم اذ كنتم اعداء فاعلف من قلوبکم فاصبحتم بنعمة اخوانا و كنتم علی شفا حفرة من النار فاقطعت
 کم منها کذکک بین الله لکم لحکم تهتدون و لیکن منکم امة یعنون الی الخیر و یامرون بالمعروف
 و ینہون عن المنکر و اولیک هم المفلحون و لا تكونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جارتهم
 البیئات فان ملک لهم عذاب عظیم لوم تیفیس و جوه و تسود و جوه فاما الذین اسودت وجوههم انظر

بعد ایا نیکم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون اما الذين اٰمَنوا و هم هم ففی رحمة ربهم فیها
 الا فی قصیر گوید خدای عزوجل درین آیات بیان فرموده حقیقت خلافت خاصه و حقیقت
 قننه را که بعد ایا خلافت خاصه بظهور آمده و رضای حضرت خود ایا آن حالت و خطا خاصه خود
 ازین حالت دیگر ارشاد نمود الخ و الاصل فیما قال الله تعالی و اتقوا الله لا تصیبن الذین ظلموا منکم
 خاصه و اعلموا ان الله شدید العقاب مغفر رحیم در معنی این قننه اختلاف دارند ای ان قال
 معنی صحیح آنست که این قننه خلافت است و بی القننه الی تموج کومج البحر چون سلسله خود بخیزد
 شوند و هر یکی برای طلب خلافت بر خیزد و افشای نفوس نهی احوال و غلبه کار که همیشه
 در امتها فرقت میباشد بظهور رسد و این قننه تا خفاست که در مسلمانان زار رسد انتهی
 فیہ و عن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم من الدینار حتی عهد الی ان ابا بکر علی الامر
 بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا یجتمع علی احد بعدی طرق این حدیث در ریاض نظره و
 بعض در علیه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال دارند که اگر این معنی معلوم
 حضرت مرتضی باشد توقف دوی در بیت ابی بکر صدیق تا یدقی و توقف و
 در عثمان تا حکیم عبدالرحمن و حتی ندارد و احوال بسیار حدیث بعد است و آنچه پیش این
 قصیر مقرر شده صحت این معنی است و لیکن العهد خو ع از غموض و دقت بود که در او
 مفهوم شده و بعد وقوع مثل قلوب الصبح واضح گشت و سخت بعد است که از احادیث

مستفیضه و یکی هم بامرتضی نرسیده باشد و از روایات مرتضی است حدیث آن تکلف الیابی
 الخ و آن نیز اشاره می کند بجلالت شیخین انتهی بالجملة لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت
 خاصه و خلافت رحمت بشهادت حضرت عثمان رضی و بودن زمان حضرت مرتضی زان فتنه و زمان شرور
 و مفاسد و ملک عضو و وقت هلاک شمل بر انواع دمایم و نبودنش خلافت راشده و خلافت
 خاصه و خلافت رحمت باصناف تعرض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه بانکه تغییر بیانی را از آنچه
 کتب خوارج مذکور در این شان مشهور گویا موضوع آن کتاب از ادله الخلافه عن خاتم الخلافه و
 فاتح الولاية است هر حدیثی دآیتی که مضمون فتنه و مشعر فساد حال و مال بیاد آمدن ایشان
 بنور زبان با وجود موجود بودن قراین فویه بر خلافت آن و استمال آن برخص ایام و اجمال بزر
 حضرت مرتضی خود آورده و سرروایتی از هر کتابی که قابل اعتبار نباشد و در مقابل صنفیه و تالیف
 ظاهر به خود جا بر بی اعتباری آن حکم کرده باشند درین باب بهم راجح و مسلم قرار داده و بنمای
 استدلال نموده اند و از روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از سب آن جواب داده که خلافت
 راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست تحقیق خلافت راشده مرکب است
 از دو جز که در خلفای ثلاثه بر دو جز موجود و مجموع منتهی می شود بانکه یک جز بویک جز در مرتضی
 منقود بود و با اطلاق خلافت بطریق استنداد و بالقوه است نه بالفعل الحاصل شاه
 و الله صانعه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است نه اثنا عشریه برای روان کفایت

می‌ماند که تعارض مسلکین متناقض رسیده است بلکه خود اورد که تعقیقات شاه ولی الله
بروز آن مطالبی توان برزدنق شان در تقنین بیان موافق پیشینان ظاهر است اسلکات
و استقامت را به خلقیست در مسله عصمت غیر انبیا که از محمد و خلافت امامیه است
در نسخه اشاعتیه و غیره باید دید که کفر این مسله را به از اقوی سببات کفر قرار می‌دهند
شاه ولی الله در کتاب تعقیبات بعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته قیاس قوی نهاد و اثباتها
لغیر انبیا ابتدا عالم و ذوق را لاجماع السامعین بل لا ینکر الا اهل الکما برة و اهل العزة سبب این تفصیل
و باعث برین تطویل آنکه اغیان این مسلک بعضی کلمات شاه ولی الله را واقعان را در شک
می‌اندازد و رفع آن ظلمان بر وزن این بیان که مذاق شاه ولی الله بکثرة تعقبن راغب و عدم تعقید
کلام پنج تستن بر ذوق شان غالب بود و آنگونه کلمات در مولفات خلاف مذمت تصور می‌کنند
و بخالف تحارر خود چنانچه مفید است و نه قائل استخوانه لایق اعتماد و در حالت حیات شان
اثری از حکومت اسلام و یقینی از علمای اعلام در دنیا بود ظهور شیوع همچو کلمات امکان
و اولاد امجاد شاه ولی الله که آنگونه تعقیقات را واقع و شایع ساختند و در پرده کمانج می‌پوشند
گوینا پرده برنی برزگینهای و الله با جبر خود انداختند مولوی محمد اسمعیل زبانه را فارغ از حکومت
اسلام و خالی از علمای اعلام یافته جدت جلی را خلیا بلند آوازه ساخته آنجا کافر شده و بر
خاکستر را کما نبغی مشتعل نموده و تخم پوشیده ته خاک را آب داده حسن نبات الارض را

کرم البذر کرامه کرامه متبعان بر چهار امام بدست سهام ملام و همان عجم کالانعام می گام در تنویر العینین
 رساله نوشته دیت شعری کیف تجوز التزام تعلیه شخص معملن الرجوع الی الروایات المنقولہ عن النبی
 صلی الله علیه وسلم الصریحہ الی الله علی خلاف قول الامام المتقلد فان لم یرک قول امام فقیه شایسته من
 الشریک بعد وفات مولو اسمعیل اسماعیلیه اشفاق و اتفاق افاده شعب متعدد و منشعب گردیدند حتی
 یکفر بعضها بعضا و اسمعیلیه بمنزله خمس شامل است بر انواع را فرقه اولی از همه و دومی و علی خلف صدق
 حامل کل کمال جامع ظاہریه و دینی با تکمال کمال کمال از افراد این نوع در غایت ندرت اند
 دوم ظاہریه غالب بر دینی و ملک مشرق از کلکته تا بارس و مالیه با گویا ولایت همین فرقه است
 فرقه سوم مقصور بر دینی و ظاہریه امروز در شایعان آباد از قی اسمعیلیه غلبه همین فرقه است
 مگر فیما بین شان تعدد صنف پیدا است بعضی از اصل بودن مولوی اسمعیل منکر تعلیه منکر و این
 کلام فاشی است از کمال و قاجار و بر اصل از صدق و حیابعد چندین زمانه نگذشته
 کسی گواه و هزاران بر اکرس گاه موجود انکار متواترات پیش از خرمیلات نیست و بعضی قابل
 رجوع مولوی اسماعیل از این پنج چنانچه در همین ایام یک رساله بنام تنبیه الفضالین و بدایت الصفا
 مطبوعه مطبع سید الاخبار دلی مولفگی ازین طائفه که سید محمد الیلفظ حضرت امیر المومنین یاد
 میکند غایت نکیر و نهایت نفیر بر منکران تعلیه در آن نموده و مناقب الو حنیفه و حنیفه و حیا
 تعلیه الی حنیفه بکمال نوشته و مهربای و دستخوا علمای عرب و هند و م خلفای امیر المومنین علی

نموده در آن می گوید مولوی کریم السید مولوی فی کما که یک اسماعیلی عین مولوی اسماعیل
 تعلیه کرتی من وہ ہی ایسی تھی مگر سچ یوں ہی کہ انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہی
 وہ مگر ایسی نہ تھی بلکہ انہوں نے نوح و نوحین بعد مباحثہ علامہ حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ
 دیا تھا و ہم در آن نوشتہ اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو بعضی آدمیوں نے انکی شہادت
 کی بعد انکا کہ مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو ہی سب اسکی کہ انہوں نے رفع یدین آخر
 عمر میں ترک کیا اسباب میں مقبرہ بموافق مذہب اسماعیل حدیث کی کہ پیغمبر نے فرمایا العبرة بالآخر
 واضح باد کا این مقال پر است از انواع اختلال و تقریب کلام ہمہ نام تمام قولہ وہ مگر ایسی نہ تھی
 خبر واحد در مقابلہ تواضع اعتبار ندارد و کسانیکہ کہوش خود از زبان شان شنیدہ اند و گفتگو
 نموده اند چگونہ باور سازند بازمی گوید بلکہ انہوں نے نوح و نوحین بعد مباحثہ حنفیہ کے
 رفع یدین چھوڑ دیا تھا اولاکہ باقول اول مناستی نہ از چہ از ان ظاہر کہ قبل از مباحثہ فقہ ای
 تھی و نہ مباحثہ با علما حنفیہ چار و میدارد و اگر رفع یدین نہ مکرر نہ ترک کردن چه معنی دارد
 میگویند کہ بعد مباحثہ مقرر تعلیہ و مقلد کہ امام گردیدند و از مذہب سابق رجوع کردند و از آن تبری
 و تائب شدہ بلکہ عین میگویند کہ رفع یدین ترک کردند و ظاہر است کہ ترک کردن فعلی چیزی دیگر
 و رجوع از مذہب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعددہ اند غیر از رجوع از ان مذہب خصوصاً
 در سبب اصحاب تقیہ و ذبی الوجہ خود شاہ ولی السند در ضمن خصوص من رفع یدین در حجتہ

نوشته اند و الهی برفع احب الی من لا یرفع لآن احادیث الرفع اکثر و اثبت غیر از لا یسئل الا
 ان یشیر علی نفسه فتنه عوام بداره و هو قوله علیه السلام لو لاحد ثمان قو مک لنقضت الکعبة قوله الیسی لو کول
 کو جو پاتی تو گو پرستون سی زیاده بد جانتی او چیا گو پرستون کو مردود کیا انکو بهی مردود کر
 چه طور تنی ای عزیز این همه آورده او و این چار پرورده اوست اگر نمیدانی در اعجاب او اگر دانسته میگو
 و اسفا قبل از ظهور فتنه اسمعیله گوش عامه اهل هند بایرج آمدن ایشان بود این همه بغوغا همان کادزار
 شما بر پانموده قوله تنویر العینین اگر رسیدنی صاحب این میگوی که از آن اوست یا نه اگر نمیدانی چرا او
 تحقیق نکردی خود حیران و میان چرا قصد بدایت دیگران نمودی بشود که تنویر العینین قبل از
 سفرش در زبان دراز خود مشهور کرده گفتگو نمودن افتاده تشکیک را در آن نه نیست و هم صرف
 از ترک کردن برفع بدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طهارت حاصل نمیکردند
 ما آنکه توبه باز رضا بدین مندرجه اش و اشاعه توبه برسانیکه بواسطه اش بها و فیصلالت داده
 ثابت نکردد قوله العبرة بالنحو ایتیم اسناد مسلم ما را سخن در خاتمه کسی نیست اگر خاتمه مولوی اسماعیل
 بر توبه از انکار تصدیق و توبه من مکلفین مجتهدین و متقلدین تبری از سایر عقائد فاسده گردیده و الهی
 چشم مار و شن دل ما شاد کلام در کلام طلام التیام است که حق است یا باطل فرقی چهارم را را عقائد
 ظاهریه و باهیه بر کران و اعتقادند از زبانین نه بآن و در عمل و اظهار عقیدت موافق اهل سنت
 و عله زداره درین فرقی برین طریق است که با این همه موافقت با اهل سنت معترف اند بکجایی

است اسمعیه هم و این مخالف را محمل میکنند بر اختلاف است که معبر است بر حجت این معانی
 ناشی است از کمال سفاکت و غایت حماقت فرقی است بی شبهه در اختلاف حجت و عقاید
 است اختلاف حجت آنست که سلوک است باین بر مجتهدین و علماء صالحین ترجیح رواه در
 مرویات و تعدد طرق استنباط و مجتهدات که یکی توهم دیگری گوارانند و حصر حق بکافران
 خود و قطع بطلان جانب دیگر میکنند و هر یکی کار بطرف احتمال می نماید در خطا مراتب و تعلیم
 کفر و ایمان دقیق از جانبین فرو گذاشت نمی شود بر واحد بر واحد میداند و این همه در عقاید
 در عقاید است که حق دران تعیین است و اختلاف اسمعیه با اهل سنت نه از ان قبیل است بلکه در عقاید
 و مسائل علمیه استخانات اهل سنت بدلت اسمعیه کفر و بدعت شان منتهای این مخالف زاید است
 از مخالف سنی و شیعی چه خواص و علماء معتزله و فقیهان از سنی و امامیه هر یک که بر دیگری ندارند
 اسمعیه را حاصل حاشا که یکی از بزرگ خرافات اسمعیه بر زبان معتزلی از امامیه گشته باشد پس
 با وجود موافقت با اهل سنت اعتراف کند بحقیقت مذرب امامیه هم و آنرا اختلاف حجت انکار
 نزد اهل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این مخالف مخالف عقاید است
 جمع نمی شود بلکه اسمعیه که اهل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میداند از مسلک
 این فرقی یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که با وجود موافقت با اهل اسلام اعتراف بحقیقت
 دین یهود و نصاری نموده اصنام نیز نماید حاشا و کلام که مسلمان باشد بر حذر این

در قیاس برین روشندان طریق ازین سوراخ و زان سوراخه لالی هولا و لالی
 ندبذین بین ذلک نه سنی اندند اسمعیلی اما بدین جهت که از منقعه موافقت اهل سنت قطعا
 محروم در مضرت عقیده حقیقت اسمعیلیه ایشان لازم و موزوم و گلاب با منی باب حکم شراب
 این فرقه هم در شمار داخل اسمعیلیه است **باب اول در عقاید نحیه عقیده**
 اول اعمال و افعال در مذہب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنابرین مسئله از خوارج
 و معتزله بود که با و این مذہب مبتدع و با بنیان انیمشتر بخرع سنانهای زبانها را آبهای تازه
 و فانیهای بی اندازه افزوده در سر که بیان آنچنان خشان و درخشان نمودند که گوی سبقت از
 در بودند بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعه بلکه فاسد است اجابا اتفاق یا باختلاف حرام
 یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیہی یا مستحب یا مباح یا سنت بدی یا سنت زائده همه را کفر می گویند
 و این مسئله اصلیت عمده برای مذہب نحیه یان و منی و متفرع علیه تمام مسائل تقویۃ الایمان
 و سرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویۃ الایمان هم که بر
 متفرع است در مذہب سنت و جماعه مطرود است لهذا اول مذہب اهل سنت درین خصوص
 و حتی که با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقاید نقلی کنیم زان بعد عبارت تقویۃ الایمان
 نوشته بر اعلاط جزیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد در مذہب جمهور اهل سنت و اهل
 تصدیق بقلب است و نیست اقرار بر شرط اجزای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان

عبارت از تصدیق و اقرار بر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در کتب ذکر کرده شرح
 نسفی نوشته اند که من ان الايمان هو التصديق والاقرار به بعض العلماء
 و موافق الايمان من الاقرار بغيره و في هذا كلام و ذهب جمهور المحققين الى انه التصديق بالقلب
 و انما الاقرار شرط لا جزء من الاحكام في الدنيا لان التصديق بالقلب امر باطن و لا يترتب من
 من صدق بقلبه لم يقرب اليه فهو بمن عهده الله وان لم يكن موافقا في الاحكام الدنيا و من
 اقر بالانه و لم يصدق بقلبه كالمناق في هذا المعنى و هو اختيار الشيخ في منصور و غيره
 و التخييل من غافله انه كذلك بالجملة عمل در بدست است در كن حقيقت ايمان است
 عدم عمل عدم ايمان لازم آيد و اطلاق ايمان بغير اعمال از قسم مجاز و اطلاق خبر بر اجزاء
 عرفیه است چنانچه در عرف موی و تاخر را خبر بدین گویند با وجود آنکه با عدم ماضی
 مویدین منعدم نمی شود و مثل برگ بر درخت بلکه غریب معتزله است شیخ عبدالحق در
 شرح سفر السعادت نوشته و آنکه از علماء محدثین مشهور شده که الايمان تصديق القلب
 و اقرار بالان عمل بالاركان مراد بدان ايمان کامل است و عمل شرط کمال ايمان است اصل
 ايمان چنانکه مذکور حق است و بعضی مردم توهم نموده اند که مذکور ایشان مخالف جمهور
 موافق اجتهاد است حاشا و کلا و این هم خطا محض و غلط صریح است کما صرحوا به انتهى خلاصه
 در ترک کسیره در مذکور ايمان است مومن است بر خلاف خوارج که کافر دانسته و مخالف

معتزله که نمومن است و نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقاید نفسی نوشته و الکبیرة
 يخرج المؤمن من الايمان لتبوار التصديق الذي هو حقيقة الايمان خلافا للمعتزلة حيث زعموا
 ان تركب الکبیرة ليس بمومن ولا كافرا هو المنزلة من المنزلتين بناء على ان الاحمال عندهم
 بزر من حقيقة الايمان ولا تذخله في الكفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الى ان تركب الکبیرة بل
 الصغیرة ايضا كافرا وانه لا واسطة بين الايمان والكفر ومعتزله که دلیل برای ابطال سبب
 اهل سنت آورده اند یکی از آن که میوه و مال مومن اکثریم باشد الا دهم مشرکون است که در است
 می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بحجج ما جابر بن عبد الله صلی الله علیه و آله
 با شرک مجامع نمی شود چه توحیدیم از انجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
 حسب موافقت این دلیل معتزله نقل نموده جواب او شارح نوشته حاصله ان الايمان
 في اللغة هو التصديق مطلقا وفي الشرع هو التصديق مقيد بالامر بخصوص به جميع ما علم
 كونه من الدين ضرورة والله كوفي الآية محمول على معناه اللغوي واز استدلال بایه کریم
 ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون جواب داد المروسی لم يحكم بشي مما انزل
 الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التورية بقبرية ما قبله فحيث باليهود واز استدلال بحديث
 من ترك الصلاة متعمدا فقد كفر من مات ولم يحج فليمت ان شارح یهود واولاد شارح انشا
 جواب داد الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقدة قبل حدوث النجاشي لفين الغرض بحجده

مخالفین را به حدیث که اکثر آن بر اینست مجذبه و این نقل نموده از سید جواب داده است و
ترکیب کبیره را متفق گویند و لیکن حدیث این المبانی ثلثه از او و عطف داده است
کذب و اذا اتین خان نقل نموده جواب داده و متروک الظاهر را باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود بر احکام اخروی و همان است محل نزاع نه ایمان ظاهر
که متفق بر اینست در شرح موافقت نوشته اند اما النزاع فیما بین اینست تعالی ای
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یرت علیه الاحکام الاخریه در مقام امر است و این
و ان فرق در در کردن جمله و سبب شرط و علامه که سبب عدم الجلاء بران در انواع شایع
انجام اند در توضیح مسطور است الشی المتعلق ان کان داخل فی الآخر فهو مرکب الا فان
کان موثرانیه علی ما ذکرنا فی القیاس فحده و الا فان کان موصل الیه فی الجملة فیسبب و الا
فان توقف باین وجوده فشرط و الا فلا قبل من ان بدیل علی وجه فعلیه فاما اگر کما
یقولون الشی و قد شفع بعض الناس علی اصحابنا فیما مالوا الا قرار برکن زائد و التصدیق
برکن اصحابی فانه ان کان الا قرار برکنایزم من انتفاء انتفاء مرکب قلت اگرکن از این شی
اعتراف الشیخ فی وجود المركب لکن ان عدم بنا علی ضروره جعل الشیخ عدمه محقق
اختبر المركب موجودا کما و قوله لا اکثر حکم الكل من غیر البقیل و غیر الظیر اعصابا لان
فالراس کن مثقی الانسان اشتغایه و باید برکن لا یشقی بانتهایه و لکن ینقص و کفر خلد

ایمان است در مواقف نوشته و بر عهد کل طائفه مقابل با فسر به الایمان فقالت الخراج
 کل معصيته كفر وقد اطلناه و قالت المعزة المعاصی اقسام ثلثة اذ منها ما يدل على الجمل
 و وحدته و يجوز عليه و لا يجوز عليه و الجمل برسانة الرسول كالقار المصحف في القادورات و التلطف
 بكلماته و الله على ذلك فهو كفر و منها ما لا يدل على ذلك و هو قسمان قسم يخرج مرتكبه الى منزلة
 بين المنزلة تسین و یعتبر عنها بالكبار و منها ما لا يخرج کاشف العورة و یسمى بالصغار بالجملة و یعتبر عنه
 اهل سنت حکم ایمان و کفر فی تصدیق و اقرار است نمی نشیند و بر جاکه لفظ کفر و شرک در احادیث
 و آیات و در آیات وارد گردیده که خوارج و معتزله و اتباع شان بان استدلال نموده اند
 و اکابر اهل سنت ازان یا جمل بر معنی لغوی یا بر مجاز و تاویل یا به بودنش متروک الظاهر
 استدلال بمعارض قوی و امثال ذلك جواب داده اند واضح باد که این طائفه مستحجبه
 ثبات بر یک طریق ندارند مضطر الحال و مضطرب الاقوال گاهی برکت فقه برای کنند و
 مصلحت بان استناد می کنند در باب کفر رجوع بکتب فتاوی می آرند و آنرا تخدیه دلائل خود
 میدانند تنبیه بر این مغلطه ضرور است اول بر سبکه را از محالش باید دید ما از کتب اصول مذکور است
 با دلائل و معارضات نقل کردیم در حجب آن آوردن فروع قائده نخواهد داد و دوم در فن
 فروع هم بطرق معینه آن فن نظر باید کرد نه محض بهوا نفس از مقررات آنست که
 مقدم بر شرح و شرح بر فتاوی روایات فتاوی مخالف متون قابل اعتبار نیست

چنانچه در صحیفات هم بدان اعتراف است در باب سایل در سلاطون قبر نوشته برگاه
 ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر حرام و غیر جائز است
 پس آنچه بعضی تجوید طواف قبر است یا نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که تمام
 فقها است که روایات متون معتبره باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبره باشد
 از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
 تجوید بعضی فتاوی است و برگاه روایات فتاوی و شروح متعارف شوند ترجیح روایات
 شروح راست است انتهى لمقطیوم همان اصحاب فتاوی حدیثان باب و کتاب نیاج
 دیگر تصریح نموده اند بعد از حکم تکفیر مگر رسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه
 در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روایات الطحاوی عن الصحابین لا ینخرج الرجل من الدنیا
 الا تجرد ما دخله فیه ثم یامتنع ان یرده یحکم بها و یامتنع ان یرده لایحکم بها اذا لا اسلام
 لایزول بالثبوت مع ان الاسلام یعلم ولا یعلم و ینفع للعالم اذا رفع الیه هذا ان لایاخذ بکفر
 اهل الاسلام مع انه یقتضی بصری اسلام المکره اقول قد امت بذل التصحیح من انما فیما علیک
 فی ذل الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لایکفر علی قیاس زده العمل
 فلیس علی انتهی و فی الفتاوی الصغری الکفر شی عظیم فلا یجوز لاجل المؤمن کافر امنی و حدیث
 انه لایکفر انتهی و فی الحاشیه و غیره اذا کان فی المسلمه و حرمه کفر و ذره و احاد

يمنع التكفير فعلى المفتي ان يميل الى الوجه الذي يمنح التكفير تحسبا للظن في السلم وفي الامانة
لا يكفر بالاحتمال لان الكفر نهائية في التقوية فيستدعي نهائية في الجائز مع الاحتمال لانهاية انتهى والآخر
سحرانه لا يقتضي بتكفير مسلم الاكل على كل كلامه على كل حسن او كان في كسره اختلاف ولو برواية
اصحقة فعلى ان فاكثرة الفاظ التكفير المذكورة لا يقتضي بالتكفير بها وقد التزم نفسي ان
لا افتي بشي منها وهم بدر الاجرائي نوشته والحق ان اصح عن المجتهد من فهو على حقيقة وامانا
ثبت من غيرهم فلا يقتضي به في مثل التكفير ولذا قال في فتح القدير في باب النفاة الذي صح
عن المجتهدين في الجوارح عدم تكفيرهم ووقع في كلام اهل المذهب تكفير كثير لكن ليس من كلام
الفقهاء الذين هم المجتهدون بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء في رد المحتار في باب المرتد ولو
الكفر لغة التبرع والتكذيب صلح في شئ مما جاز به من الدين ضرورة والفاطمة تعرف في الفتاوى
بل اذيت بالتأليف مع انه لا يقتضي بالتكفير في شئ منها الا ما اتفق عليه المشايخ كما سجد في
في البحر الرائق فقد التزم نفسي ان لا افتي بشي منها وهم دران باب نوشته اعلم انه لا يفتي
بتكفير مسلم الاكل على كل كلامه على كل حسن او كان في كسره خلاف ولو كان ذلك برواية ضعيفة
كما هو في البحر وعواذ في الاشباه الى الصغرى طاعلى قارى في شرح فقه اكر در ذيل قول استدل
المعصية كفرا اذا ثبت كونها بمعصية بدلالة قطعية على توليد الجميع من قولهم لا يكفر احد
من اهل القبلة وقولهم كذا مر قال بخلاف القرار اذا استحال الروية ادس الشيخين والعلماء

١٢
 وأما ذلك شك كما قال شايخ العقيدة وكذا قال شايخ الموقف أن جمهور المستقيم
 على أنه لا يكفر أحد من أهل القبلة وقد ذكر في كتب القضاة أن الشيخين كفروا وكذا الكفار
 أمما تكفروا لا شك في هذه المسئلة مقوله من جمهور المسلمين فالجميع من القائلين المذكورين شك
 ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية والدلائل الأصولية التي من جملةها
 التكليف على عدم تكفير أهل القبلة المحكية ويرفع الاشكال بأن نقل كتب القضاة مع جناب
 قائم وعدم اظهار ذلك ليس بحجة من ناقلة اذ مدار الاختلاف في المسائل الدينية على الأدلة
 القطعية على أن في تكفير مسلم قد يرتب عقوبة خفية فلا يفيد قول بعضهم انما ذكره
 بناء على الأصول التهددية والتعليلية وقد قصد الإمام الهمام في شرح البداية للخواص
 عن هذا الاشكال حيث قال اعلم ان الحكم بكفر من ذكرنا من أهل السوابع ما ثبت عن أبي
 داود فعلى من عدم تكفير القبلة من المبتدعة كلهم محالة ان ذلك المعقود في الكفر قال السائل به قال
 بما هو كفو وان لم يكفر بناء على كون قوله ذلك نحن استقراء وسوء تحجيد في طلب الحق لكن خرم
 بطلان الصلوة خلفهم لا يصح هذا الجمع اللهم الا ان يكون لعدم الجواز خلفهم عدم الحل أي عدم حل ال
 يفعل في نولنا في صحة الصلوة ولا فهو مشكل انتهى ولا يخفى أنه يمكن ان يقال برفع الاشكال
 ان خرمهم بطلان الصلوة خلفهم احتياط لا استلزام خرمهم بكفرهم الا ترى انهم خرموا بطلان
 الصلوة مستقيلا لا احتياطيا مع عدم خرمهم بانه ليس من البيت بل حكمهم بخرم

فتنهم فيه انهم فاجروا الطوائف من وراءهم ودر شرح فقه الكبر نوشته و فرق بين لغة العامة
 ونفى العموم والواجب انما هو نفى العموم مناقضة لقول الخوارج الذين يكفرون بكل ذنب وطوائف
 من اهل الكلام والفقه والحديث لا يقولون ذلك في الاعمال لكن في الاعتقاد البدعية
 وان كان صاحبها منافيا لا يقولون بكفر من قال هذا القول لا يكفرون من المجتهد النحلي وغيره
 يقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول يقرب الى مذنب الخوارج والمعتزلة فمن عيوب اهل البدع
 انهم يكفرون بعضهم بعضا ومن عاوج اهل السنة يخطئون لا يكفرون اذ انك تفضل لودهم طائفة رديه
 كذنب مختار جمهور فقهاء مجتهدين و متكلمين وائمة مسلمين عدم تكفير است ومانست منصوص
 متون وشرح وفتاوى و تكفير كنده منسوب بعدم نقابة و فساد عقيدة است جهار
 از همان كتب فتاوى كه در صور مناسب مذاق خویش در باب تكفير استناد می كند در همان
 كتب حكما تكفير نسبت امور مسطور كه مخالفين هم لامحاله تكذيب و رد آن روایات می كند بكي
 از این طائفة در قرب بمن ايام كه فصول عماد بدستش افتاده بود در مسلك فوج برای قدام
 و غيره بان استناد می نمود و درین باب علاوه داشت روز مطاب تصحيح نقل نمودم بدین ترتيب
 كتاب حاضر آورده است و گرفته جایكه تكفير محمد اسمعيل بخارجی صاحب صحیح علیه الرحمة
 نوشته است آن متفكر را بر آورده پیش كردم مضطربانه بر زبانش جاری گردیده كه احكام
 تكفير بحدیث اصلا قابل اعتبار نیست نیم اندراج خوارج و معتزله در خفیه زاید از حد است

دشت کسیک را با حی و نباتی با تو من کسیک نام کی قسم لبا تا بی غرض که تو چند دینی بتو سی
 کو بتی من و دسب که پی پی پی منی مسلمان اولیا اور انبیا اور امامون اور شهیدون سی اور فرشتون اور پیران
 سی که گذرتی من اور دعوی مسلمانیکا کی جاتی من سبحان اللہ یہ یونہیہ دعوی سچ فرمایا اللہ صبا
 فی سورہ یوسف میں مایوس اکثر ہم بالہ لادیم شتر کون اور نہیں اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شتر ک
 کرتی من نایہ یعنی اکثر لوگ جو دعوی ایمان کار کہتی من شتر ک میں گرفتار میں پسند کہ شتر
 باعتبار افعال و اعمال حکم شتر جاری نموده اول آید در اول باب کیا یعنی مایوس اکثر ہم بالہ لادیم
 شتر کون را بر دعوی کر است نموده ہاں آید است کہ لب غلط فہمی مراد ان آید کہ یہ را معتز در
 اہل سنت آورده اند و اہل سنت از ان جواب داده اند کہ مراد از تو من در آید کہ یہ ایمان بمعنی لغوی
 چنانچہ این بحث در شرح سواقف بہ تفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی نقل آن نموده ایم و در جناب فعال شتر
 را با منوط خستہ اقتصاد و اقرار ہم مقبرنداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتی من کہ ہم تو شتر کہ نہیں کہ
 بلکہ انا خقیدہ اولیا انبیا کی جناب میں ظاہر کرنی من شتر کہ جب ہو تاکہ ہم انکو اللہ کی برابر سمجھتی بلکہ
 انکو اللہ کا بندہ جانتی من اور اوسیکا مخلوق اور یہ قدرت تصرف کی اوسنی انکو بخشی ہی
 اور اوسیکی مرضی سی عالم میں تصرف کرتی من اور انکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہی اور انسی مدد مانگنے
 عین اللہ سی مدد مانگنی ہی اور وہ لوگ اللہ کی پاری میں جو چاہیں ہو کر میں اور اوسکی جناب میں ہمارے
 سزا رشتی میں اور وکیل اور اونکی لمنی سی خدا ماننا ہی اور اونکی پکارنی سی اللہ کا قرب حاصل

هو تباہی اور جہنما ہم او کو باطنی میں اتنا ایدہ کسی نزدیک ہوتی میں اس طرح کی خرافات میں کمی حق
 و ہم دران نوشتہ جو کو کسی بیرون جو کو یا بہت پر کو یا کسی کی جہوتی یا سچی قر کو یا کسی تہا
 کسی چلی کو یا کسی مکان کو یا کسی ترک کو یا نشان کو یا موت کو سجده کری یا رکوع کری یا ادبی
 نام کا بدزدہ رکھی یا ماتہ باندہ کر کر اسووی یا جانور چڑاوی یا ادنی نام پر مال خرچ کرے
 یا ایسی مکانوں میں دور دوری قصد کر جاوی یا دامن روشنی کری یا غلاف ڈالی یا چادر
 چڑاوی یا ادنی نام کی جہتی کڑی کری یا ادنی قر کو بوسہ دوی یا بوسہ چلی یا بوسہ شیش
 کڑاوی رخصت ہوتی وقت او بی یا ون حاکم کو بوسہ دیو اتہ باندہ ذکر الحاکم کر یا دامن لگی
 حاکم نہک شہیدی و نام لگی گردیش کی چنگل کا ادب کری اور اسی قسم کی باتیں کری ہو اسی
 شرک ثبات ہو تباہی پر بینہ کہ صرف یہ ایک کتاب فعال حکم ترک جاوی نموده و در آخر کلام تم نموده
 یہ خواہیوں سمجھی کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کی لائق یا یوں سمجھی کہ انکی اس طرح تعظیم کرنی ہی اسد خوش
 ہو تباہی اور اس تعظیم کی برکت سی ششلس کہول دینا ہی الغرض تمام کتاب تقویۃ الامان
 از امثال محسن احکام پرست و ظاہر و باہر کہ ہمیں است مذہب خوارج و باطنی اہل سنت
 مذہب خوارج برابر کردہ اند بھان اولہ تمام احکام تقویۃ الامان روگردیدہ حالاً خصوصیت
 فعالی را کہ کفر قرار داتہ باید دریا کہ خاص حکم بر فعل در شرع چیست اول سجده پرست
 غیر خدا از یہ ظہور در قبح از یہ بیشتر حاش اینکہ سجده برای غیر خدا و قسم است سجده

بهریت یعنی غیر اسجد و آراختاد نمود سجده نماید آن شرک است و سجده و تبحر که در شریع
 بایز بود درین مشربیت ممنوع است اگر چه بعضی فقها در بعض جاها بگویند آن وقت از بکر مغنی بدو بخار
 حرمت است و ظاهر است که سجده و تبحر شرک نیست پس اگر شرک می بود در شریع سابقه هم بایز نشد
 سجده و تبحر که آدم را سجده و الین انوان یوسف منصوص قرآن است و از کمال سفاهت است
 آنچه در تقویمه الایمان نوشته اند و جو کوئی بیه بات که ای که انگلی میون بین کسی کسی مخلوق کو بی
 سجده کر تی تهی جیسی فرشتون فی حضرت آدم کو او حضرت یعقوب فی حضرت یوسف
 تو هم بی اگر کسی بزرگ کو کر لیس تو که پیشانیه نهین بویه بات غلطی آدم کی وقت کو که
 اپنی بهنون سی نکاح کر لیتی تهی جایی که بیه بی بی بی بهنون سی نکاح کر لیس الی آخره بایات
 تفصید که درست و ممنوعیت چیز می دیگر شرک چیز می دیگر حرمت و حلت مختلف می شود باختلاف
 محل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام در آن نیست سخن در شرک است که در همه محل ادیان
 و در تمام اجزای آن مجوز نیست اگر لیس سجده شرک می بود امکان جواز داشت و این قیاس پس
 البیان و ملحوظ است بارتکاب افعال مجزیه این شریعت بعدی است آن در شریع سابقه خیال
 شرک نبودن خالی از جنون و زندقه نیست لکن اینکه خود هم در جای دیگر در همان تقویمه الایمان
 می نویسد شرک سی منع او توحید کا حکم شرعیتون من تهی پس از نفس کلاش ثابت که سجده و تبحر
 شریع سابقه شرک نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند گفت در آن مشربیت

چیزی لعل ان ضرورت و اقتضای نقل از اصول فروع حسب تقویه الاسلام است نمود که بعد از آن
سند و در گذرد در تفسیر غیر نوشته پیشانی بر زمین نهادن بدو طور واقعی بود یکی آنکه برای ادای حق عبادت باشد
و تقسیم جمیع ادیان و ملل بر غیر خدا حرام و ممنوع است و نگاه جایزه زده زیرا که از حیث عقلت و حرکات عقل
به تبدل ادیان و ملل متبدل نمی شود و دلش آنکه این تعظم مشربغایت تدلیس است و غایت تبدل
کسی سزاوارست که در غایه عظمت باشد و غایه عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی
خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوق یافت نمی شود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند
سلام و بیزخم کردن این معنی با اختلاف رسوم و عادات و تبدل از زمانه و اوقات مختلف است
گاهی جایزه و گاهی حرام در استیهای سابقه جایزه بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
خزوا که سجده در شریعت با این هم فها من مخلوقات حرام و ممنوع و سجده درندگان برای
حضرت آدم بهرین طریق بود انبی به بنده که عظمت مقید بقیده ذاتی است و صاحب تقویه الایمان
بالحیاد اطلاق نوشته دارد خواه یون بچی خواه یون سمچی طرح شرک ثابت نهایی وجود ندارد
که کوچک ابدال اسمعیه و امر در معتمد علی آن ملت باین تفصیل اعتراف است یا رد دیگر شواهد
نیست در بنایه السائل به بنده که در جواب سوال ۳ سجده تحیه احرام و سجده عبادت را شرک
نوشته نه چنانکه حسب تقویه الایمان نوشته و عمده در جمیع افعال که سجده هرگاه آن هم
مقید است پس بدگر اشتباه ذکر نموده است حیدر بنده حاتمیه مسایل تفصیل و انحراف کرده

و سجده تحیه و طواف را حرام نوشته در تقوٰی الایمان همه را شرک قرار داده و حق است
 که طواف در حکم سجده تحیه نیست مثل تعریف است متعارف بتبیین و کراهت این اشیا
 مختلف فیہ بین الفقہاء و نحو امور باعث نیک و دفرین بر مرکبین هم نمی تواند شد چه جای تفسیر
 چرا که بسیاری از اکابر توحید بخواران کرده اند گویند جماعتی رجحان بجان عدم تحیات
 است و فقیریم همین سلک سالک است اسمعیل و تحقیق معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب
 انبیا فی سلاسل اولیا را اند نوشته اند ذکر برای کشف قبور اهل چون مقبره در آید دو گانه
 بروح آن بزرگوار داد کند اگر سوره فتح یاو باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص الا
 در رکعت سوره اخلاص پنج بار بخواند بعد قله را پشت داده بنشیند و یکبار آیت الکرسی
 و بعضی سورتها بخواند و ختم کند و بگوید بعد هفت کرت طواف کند و در آن یکبار بخواند و آغاز
 از راستا کند بعد طرف بایان رخا رهند و بیایند نزدیک ویست بنشیند بگوید یارب
 است یکبار بعد اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح الروح مادامیکه شمع
 باید این کند انت را اند کشف قبور و کشف ارواح حاصل آید انتهی و شاه عبدالعزیز صاحب
 والد خویش و قبر حضرت خواص باقی باشد قدس سره و مرقد حضرت محبوب الهی نظام الدین
 قدس سره و دیگر بزرگان بوسه میدهند و می گفتند که هر که در حالت حیات قدم او می بوسد
 بعد ممات بقربرشان بوسه میدهم و همچنان برادران و والد ماجدشان این عمل می کردند چنانچه

است و نام ربیع الشانی مشتمل بر هجری در دلی عقد مجلس گزیده مولو رشید الدیخان قضا و مولو
 مخصوص الشهد و غیره اعیان مجمع خاص عام مولو عبد الحی و مولو اسمعیل الزمزم و مغلوب خندان
 مولو مخصوص الشهد و مولو موسی اول برین امر مواخذه نموده بودند که اکابر با بوسه بر قیور نرگان
 میدادند و ایشان بوسه قرار شرک بگویند چنانچه آنوقت مولو عبد الحی ازین حکم انکار کردند و قول
 یاجاد چرخاوی علی الهی چیرهی کهری کری یا مویهل حملی یا شایانه کراکست محصل دعوی
 اینکه بعضی کار را خدا تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسی کار را
 برای غیر خدا کند و شرک ثابت شود این را شرک فی العبادت می گویند و شایان خود در آن کار را
 این چهار چیز اسم بشید چه حرات افراست بر الله تعالی الله تعالی کجا فرموده است که این چیزها
 را برای خود خاص کرده ام فصل چهارم که برای شرک فی العبادت وضع نموده و در اینجا بر اکثر
 دعا و آیه خود آیات و احادیث فی مناسبت محض یاد نموده و ادعای سربازی داده بطور خود
 هم اعلام کند که این امور نیست اسمعیل را باید که با ثبات دعویش بر داند و یا اقرار نماید داخل بود
 در عهدی که ان الذین یفرون علی الله الذل للیفالین کلام در جواز و عدم جواز نیست در خاص
 کردن الله تعالی است برای خود مطلق این الفاظ و قبول آن کار عاقل نیست اگر اسمعیل را عقل
 می بود یا ضروری برسدند که شایانه کراکست یا جوعادت خدا کی ی که ان کراکست عرش
 خانه کعبه که ده بی بلندی او را عبادت که بگویند نصیب بی موسی یا یحیی او خدا کی

نام کی چڑی کپڑی کر سکا بهی طریقہ پوچھا ضرورتها اصل مغالطہ نیست کہ یہ مغالطہ جاوید
 کہ مردم را با تهور انبیا و اولیادید چونکہ شایعہ تکرم آن اکابر یافتہ می شد ناگوار افتاد و خست
 مباح و استحسان حسن کہ کفر ملت عداوتہ بود بہ حکم کہ است و تحریم ہم کین کین معطلین نگرد
 بی حکم تکفیر عبا بطراف و فریشتہ و بر کر نشی شستن این حکم موقوف بر آن ادعا اندازان
 نوع کلام تفہوم نمودہ حال شامیانہ بر قبر انبیا در مایہ مسائل نوشتہ شامیانہ و قبہ شادہ
 کردن بر قبر کردہ و ممنوع کما یظهر من الروایات و فی البخاری و راہی ابن عمر قسطاطا علی قبر عبد الرحمن
 فقال انزعہ یا علام فانما یظلمہ علمہ انتہی می گویم عینی در شرح بخاری نوشتہ کہ عبد اللہ بن عمر
 و ابو سعید و ابن مسیب کردہ می شد نہ ضرب قسطاط و قبہ را و عمر رضی اللہ عنہ ہر اگر در قبر زینب
 بنت جحش و عاتکہ بر قبر برادر خود محمد بن حنفیہ بر قبر ابن عباس و فاطمہ بنت قیس بن علی
 کرم اللہ وجہہ بر قبر شوہر خود حسن بن علیہ السلام بود و در سنن از قاسم بن محمد کہ از اکابر
 تابعین و فقہای سبعمدنیہ است روایت نمودہ قال دخلت علی عاتکہ رضی اللہ عنہا فقلت یا
 امہ اشفی لی عن قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ فکشف لی ازین حدیث صحیح پوشیدہ
 داشتن قبور متبرکہ کہ دکن دادن بر زیارت فعل صحابہ ظاہر قولہ رخصت ہوتی وقت الطی پاون
 جلی از بہان قسم است محتاج سند ظاہر یہ کہ داخل بدعات سنیہ می کنند و فقہای نو پسند سنیہ
 الشیخ قولہ بابتہ باندہ کہ کراہی و دلیل این دعوی کہ در فصل چہارم حدیث منکرہ

ان تفضل ان تيسر قيا قليب مقعده من النار وبس که در بیان آن باشد شش و چهار
 برسد و دیده و سر زخمی تحمل ظاهر که معنی حدیث را با دخولش تا سستی نیست شیخ
 عبدالحی در ترجمه شکره نوشته از اینجا معلوم می شود که مکروه و نهی و دست دایر
 برای استادن مردم است بحدیث بطریق تکریم و تعظیم و آنچه که بر وجه نبود مکروه بنا
 انتهی همچنین در دیگر شروح مذکور در قادیانگیری در خانه کتاب حج فی زیارة قبر البقی
 صلی الله علیه و سلم می نویسد و یقف کما یقف فی الصلوة الخ کذا فی الاختیار شرح
 الحجاز شیخ در جذب القلوب نوشته و در وقت سلام آن حضرت و توقف در آنجا
 با عظمت دست راست بر پشت چپ نهی چنانچه در حالت نماز کند که باقی که از علمای آن
 است تصریح باین کرده اند و می گویند که در این کرشمه می درجا و برت بکه معطر اخلافت
 فتح القدیر مذکور اخلف العلماء فی کراة الحجا و بکه و عهد بها فذکر بعض ان شیعة ان
 استجابها الا ان علی طنة الوقوع فی الخطر وذا قول ابی یوسف می و ذلت الخ خیف
 و مالک الی کراةها و کان ابو خنیفه یقول انها لیس بذریعة و در ذکر عمی مذکور و لکن کان
 عنه یروى علی الحجاج بعد قضاء نسک بالذرة و یقول یا اهل الیمین ینکم و یا اهل الشام ینکم
 یا اهل العراق عاقلکم و حسن مجاورة غنیه منوره با حدیث صحیح و انما صریح ثابت عن
 رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یبصر علی لا و اراة الله و شدتها

من استی الاکت له شفیعا یوم القیمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
 علیه وسلم استطاع ان یموت بالمدينة فلیت بها فانی اشفع لمن یموت بها رواه احمد والترمذی
 قوله ویکملی کرد پیش کی جنگل کا ادب کری در عامه کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد از جرم مکہ
 موجود المدینہ حرام بایشن عمر الی ثور فمن احدث فیہ صدا و آوی محذوفه فلیت ابدا و الحاکم
 والناسخ جمیع لا یقبل منه صرف ولا عدل الخ متفق علیہ ان ابریم مکہ و جعلها حرما و احرمت
 المدینہ حرما ما بین ما بینها ان لا یدخل فیها دم ولا یحکم فیها سلاح ولا یخطب فیها شجر الا العلف رواه
 مسلم بالحکمہ از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون و در حرم و مکرم و آداب تعظیم مدینہ منوره کسی
 از اهل اسلام تا این دم نروده در ترتب احکام مثل جزا و غیره البته اختلاف است جرعه بیداری
 زیاده ازین چه خواهد بود که بیداری نماید خدایم الله قوله در درسی قصد کرد که جادوی سفر راجع
 قدر رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام کتب حدیث و فقه مذکور در فتح القدر نوشته قال مشکوٰۃ
 من افضل المندوبات فی مناسک الفارسی و شرح المتحررات فیها قریب من الواجب لمن ستره
 الدارقطنی و الزارعه صلی الله علیه وسلم مرجح برنی زائر الا تملة حاجه الا زیارتی کان حقا علی ان
 اکون له شفیعا یوم القیمة و اخرج الدارقطنی القیاس من حج و زائر قبری بعد موتی کان کمن زائر فی حیة
 بالحکمہ اگر استقصای این باب کرده آید قدری گردد در حدیث شد حال استثنائیت بسیار
 است نزد اهل حق و چون این بحث را در ردیحات تکمیل رسانیده ام در اینجا از تفصیل

عنان نمود و آمد این سیمیه عیبه بدین بیان برآه شد و در فقه کلام و تکلیفاتش مردود و نزد اهل
 و بشوئی این کلام انچه باخجام یافت در مقدمه چیزی ذکر کردیم در جواب کلمه بنده نوشته و منیر الزمان
 و جبت علیه کما جزم به این کج من اصحابنا و عبارت اذ انذر زیارة قبر النبی صلی الله علیه و سلم از من
 الوفا و جهاد احد اقراره مراد ما کلمی دعای زائر از جناب آئینی برای خود و برای میت در شریع آمده و
 بانبطور که آئینی بحرمت نبی و ولی حاجت مراد و اگر جائز است این دو جمله از مایه المسائل است و دعا
 زائر این طریقه که یا رسول الله یا ولی الله در جناب الهی عرض کند که حاجت من برآید و در بدیه حق این
 افعال و اقوال و تقاریر صحابه و تابعین و تبع تابعین و علمای اهل بیت بعد از مقدمه و متواتر
 تا شاه ولی الله و شاه عبدالعزیز بخوبی ثابت در دفع شرک و گمراهی مائمه و اربعین آنها انچه خوب
 ظاهر نموده ایم شاه عبدالعزیز در تفسیر ناقره نوشته اند و من کردن گویا مسکنی برای روح خشن
 است تا این است که از اولیایه و من و دیگر مؤمنین اختراع و استفاد و جاریست و آنها را افاده
 است نیز متصور بود که اگر لوگ پیرون کوا و در خمرون کوا و لایمون کوا و در شهیدون کوا و در شهنشاه
 او پیرون کوا و در شهنشاه کی وقت یکبار قیامین او و آون سی لادین مانگنی من نفس این مرد و فعل اصل
 شرک نیست شرک عبارت است از اعتقاد الوهیت غیر الله تعالی و بی اعتقاد امثال این افعال
 شرک شدن نمی تواند بلکه نامورد در شریع و از انا اراد و عونا قلینا و اغنیونی یا عباد الله من کانت
 له ضرورة فلیتضرع و لیصل کعبته لیسئل الله فی اسئله و التوجه الیک محمد بنیک نبی الرحمة یا محمد

انی توجیهت بک الی ربی فی حاجتی هذه التقضی الی اللہم شفعہ فی این برود روایت در حصص
 ملا علی قاری در شرح آن نوشته در بعض روایات تقضی بصیوة حاضر و غایب آمده است
 پس سناد مجاز است شاه عبد الغزیز در تفسیر سوره انشقاق نوشته اند بعض از خواص او بیا
 آمدند که جاذبه تکبیل و ارتداد بی نوع خود کرده اند در محال تصرف در دنیا داده و استغراق آنها
 کمال وسعت مدارک آنها مانع توجیه باین سمت نمی گردد و الوسیان تحصیل کمالات باطن از آنها
 می نمایند و ارجاعات حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند و زبان حال آنها در الوقت
 مترنم باین مقالات است مع من آیم بجان گر تو آئی بن + تو را ورا نمی منتین مانتی من در حجت
 بر آن یکی نمی نذر و نیاز کرتی من خود در جواب رد مولوی عبد الحکیم بر استفتای شاه عبد الغزیز
 بتفصیل تصریح نموده است که نذر و نیاز بدو طریق است حسن و قبح اگر طریق حسن در دل باشد اما
 از زبان لفظ نذر کند خللی در آن هست یا نه نظر بر اینکه این لفظ در شرع مستعمل برای معنی است
 که مختص بخداست باید که شاید از ممنوعات شرعی در آن باشد و ادنی آن ترک اولی است
 اما حرام نمی توان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلما صبا گفتند شاید آنست و اگر از الفاظ
 مشتق که گوشت است استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باینکه نیست انتهی ملخصا
 در تقویة الایمان این همه تفصیل منسوخ و حکم شد که علی الاطلاق نافذ و موکد رفع الذین
 رسا که نذر و زمرات اولیا نوشته اند لفظ نذر که اینجا مستعمل می شود نه بر معنی شرعی است

چه عرف آنست که آنچه پیش از بندگان می‌بندد نذر نیازی گویند آری نذر شرعی قسمی از آن
 گاهی می‌باشد و حکم آن نذر نیست که اگر تحقیق محض برای اولیا است حرام است و اگر بعکس
 است به حقیقت بر کسی ازین شده و به صاحب آلهی مراد من حاصل شود نذر تو بر خدا من انصالح
 رسانم یا اینطور که یا حضرت و به جناب آلهی بر مشکل دعا بکنید اگر من مراد حاصل شود از نظر
 تو در جناب آلهی انقدر طعام بانقدر رسانم تا ثواب آن عاید بشاگرد و یا گوید آلهی بر کتخت
 بزرگ اگر مشکل من تسان کنی یا انقدر مال برای تو بدم تا ثواب آن تنخواه آن بزرگوار سازم انتهى
 مختص شاه عبدالعزیز در تفسیر نوشته ازین است که حضرت امیر و ذریه او را تمام است بر مثال بزرگ
 و مرشدان می‌پرستند و امور نکو عینه را و البته بایان می‌دانند و فاتحه و درود و تسبیحات و
 نذر و نیت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیای ائمه همین مرسوم است انتهى
 بالجمله افعال که در اینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این افعال را با
 خود در فصل چهارم که نام آن افعال هم بر زبان نیامده تا اثبات هر سید و خیر کار که ذکر نموده
 در آن شواهد آورده سه مرتبه تعلیلا و تفریقا که ذکر خیری دیگر و تخصیص خیری دیگر دلیل باید که موعود
 دعوی باشد و نصیر مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم و صحابه و جمهور سواد اعظم
 باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنیش بخلاف جمهور تراشیده از مطلب محض بگفته بندگان سه مرتبه
 پر از نذر تعرض به تفصیل بر هر فعل که نسبت آن حکم شرک نموده است بطول می‌کشد و خیر

وقت رخصت نمیداد از آن اغراض نموده شد تا از آنچه مذکور شد بکمال بطلان جمله احکام تقویتی که
 به توان برد و باید دانست که کلام فیما بین علمای کلام در افعالی بوده است که بودن آن معصیه بدلیل
 شرعیه ثابت و شارع آنرا اماره و علامت تکذیب گردانیده باشد این قرین شیطان افعالی را
 که حسن و استحباب آن از دلایل شرعیه ثابت و شارع امر بدان فرموده هم کفر و شرک قرار
 دادند حال آنکه میگوئیم که تنبیه بر اصول مغالطه های کل کتاب مذکور نموده هم بایشان اینکه شرک چهار
 قسم نموده اول شرک فی العلم یعنی الهدکاسا علم او کو ثابت کرنا اس عقیده سی آدمی کافر
 هوتا یا ی خواه یون سمجھی کہ یہ بات انکو اپنی ذات سی حاصل ہی خواہ الہ کی دینی سی غرض اس
 عقیده سی ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہی دوسرا شرک فی التصرف یعنی الہ کا ساتھ صرف او کو
 ثابت کرنا محض شرک ہی خواه یون سمجھی کہ ان کا مون کی طاقت انکو خود بخود بخوبی یون سمجھی کہ الہ
 فی انکو ایسی قدرت بخشی ہی ہر طرح سی شرک ثابت ہوتا ہی سیرا شرک فی العبادۃ یعنی الہ
 کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پر خواہ یون سمجھی کہ یہ آپ سی اس تعظیم کی لائق ہن یا یون سمجھی کہ
 انکی اس طرح کی تعظیم کرنی سی الہ خوش ہوتا ہی اور اس تعظیم کی بکرت سی شکلیں کہ اولیٰ تا
 ہی ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہی چوتھا شرک فی العادت یعنی اپنی عادت کی کامون ہن
 جو الہ کی تعظیم کرنی چاہی سو غیر کی گری ہمیں است خلاصہ تمام کتاب و برای اثبات ہمیں مطالب
 آیات و احادیث بر خلاف مراد مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام بتابع

شیخ محمد بن ابروئیه نموده است ما اول خطی در پیش ثابت میکنیم و اقتصاری نمایم بر نقل کلام
او باینکه دانست که شاه ولی الله در قورالکیر نوشته شرک آنست که غیر خدا را صفات مخصوص
خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم باراده که تعبیر از این بکن نمایی می شود یا علم ذاتی غیر از
بجو اسرار عقل و سام و الهام و مانند آن یا ایجاد شعاع مرئوس یا لغت کردن شخصی
و ناخوش بودن از توالت سبب آن که است بنگه است یا بیمار یا شقی گردد و یا رحمت فرستادن
بر شخصی تا سبب آن رحمت فراخ نعمت و صیحه بدی و سعیه باشد و این شرکان در خلقی جزو هر چه
امور عظام بحکم را شریک نمیده استند و چون خدا تعالی برای کاری ابرام و زبیه بحکم را
قدرت مخالفت اثبات نمیکردند بلکه شرک ایشان در امور خاصه بعضی بندگان بود که
سیکردند که مانند که باد شاه عظیم القدر بندگان خاص خود را با طران ممالک میفرستد و
را در امور جزیه تا وقتیکه حاکم صبح باد شاه شده است بخار و تصرف مینماید و خود را امور
جزیه بندگان نمی بردارد و حاکم سایر بندگان بهار می کند و شفاعت قهار در دنیا و دمان
مستوسلان ایشان قبول می نماید همچنین ملک علی الاطلاق بعضی بندگان خود را خات او بیت
داده است و رضا و سخط ایشان در سایر بندگان اثر می کند پس واجب میدانند تقرب بان بندگان
خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت بر آن ایشان در جاری امور در جزیه
یابد و بلا حظه این امور سجده بسوی ایشان و ذبح برای ایشان و حلف بنام ایشان استماع

در امور ضروری بقدرت کن فیکون ایشان تجویز می نمودند و صورتها از سنگ و صغیر و روغن و مثل آن
 تراشیده قلد توجیه بآن ارواح ساختند و جاهلان رفته رفته آن سنگها را بذا آنها خود
 معبود انگاشتند و خلط عظیم راه یافت انتهى و ایضا فیه را بعبایان شاعت عباده اصنام
 و سقوط احجار از رتب کالات آنانیه فکیف مرتبه الالوتیه و این جواب بسوقی است بر
 ک اینکه اصنام را معبود ذاتی انکارند انتهى در حجت بالغه نوشته در حال شبهه کین ذوالی
 ان الصالحین من قبلهم عبدوا الله و تقربوا الیه فاعطاهم الله الالوتیه فاستحقوا العبادة ممن ساء
 خلق الله کما ان ملک الملوک یخیر عبده فیمن یشاء فیعطیه خلقه الماک و یفوض الیه سیر بلد
 من بلاده فیتحق السمع والطاعة من اهل ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادة الله الا مضمونا
 بعبادتهم بل الحق فی غایة التعالی فلا یقیه عبادة تقربا منه بل لابد من عبادة هو لا یقبلوا
 الی الله لفی و قالوا هو لا یسمعون و یصرون و یشفعون لعبادهم فیه برون امورهم و یبصرونهم
 فصبوا علی اسمائهم احجارا و جعلوا قبله عند توجیههم الی هو لا یخلف من بعدهم خلف فلم یفطنوا
 الفرق بین الاصنام و بین من علی صورته و ظنوا بمعبودات باعیانها و لذک د الله تعالی
 علیهم تاره بالنبیه علی ان الحکم الماک لله خاصة و تارة بیان انها جمادات الم ارجل یمنون بها
 ام لهم ایه یطشون بها ام لهم اعین یرصرون بها ام لهم آذ ان یمنون بها در تفسیر غزالی
 و استعانت یا بجز نیست که توهم استقلال آن چیز در دم و فم و چشم و گوش و بوی و بوی

نمیکند و این قسم استعانت بلا که است جائز است یا بجزیت که توهم استقلال آن چیز در بارک
 شرکین جا گرفته مثل استعانت بآرواح فلکی و غنیمت بآرواح سایه و امثال ذلک
 و این نوع استعانت غیر شرک است و منافعی ملت حقیقی است انتهی ملخصاً و در افراط و تفريط
 استعانت نوشته ملائکه و ارواح و انبیاء در رده صورت و تائیل و ظهور و تعزیهها معبود سازد
 و زن و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و
 عرض ایشان را در خباب او تعالی واجب القبول گویند و آن جناب باشد بداند انتهی و ایضاً فی
 از انجا که بیک دفعه بلا دیگر را میجویند و همچنین تسامع دیگران رجوع می نمایند بالاستقلال
 نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضاً فی افعال عادی الهی را مثل بخشیدن فرزند و توبیح
 رزق و شفا و امراض و امثال ذلک را شرکان نسبت بآرواح خبیثه و اصنام نمایند و کار
 می شوند و موجدان از بتها و آسمان الهی یا خواص مخلوقات او میدانند از او بدیه و تعاقیر و با دعا
 صلحای بندگان او که هم از جناب او درخواست انجام مطالب می کنند می فهمند و در ایمان
 شان خلل نمی افتد انتهی و ایضاً فی اکثر اقسام سحر و اذکار است محمدیه مصطفویه علی صاحبها
 الصلوٰة و التحیة اصلاح نموده شرک و کفر را از آن دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم
 اول دعوت علوی است که ملائکه علویه را بان تسخیر می کنند باستعانت اسماء عظام الهی و آیات
 فرقانی و اصلاح قسم دوم عزائم و دعوت سفلی است که مومنان ارضیه و جنات را

مسح میکند اما باستقامت اسما و آیات بی شایه کفر و شرک یا بعظم غم و اندوه بلکه بحکم
 و استیلا و اصلاح قسم سیوم تحصیل بطبار و اح طیبیه صلی او و لیا است که اکثر اوستی
 بعمل می آرند و در حواج خود و دیگر خلق آن منتفع می شوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت
 و تلاوت و ارسال ثواب و عبادت بر ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم نجم عقد است
 است که از مشایخ کبار و اولیاء ربانیه برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق هم متکیف
 بکیفیت عظمی است که استعراق در ملاحظه اسمی از اسماء الهی است داده که سر اسرار مبینی
 بر نرزا است روح و ترقی آن از عالم ادناس و الوات است و اصلاح قسم ششم تعمق است
 در خواص آیات و اسماء و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی بالعوضی تصویر و افاق مبارک
 وراطیس مختلفه و الواج متفاوتة الخواص نامطلبی از مطالب محموده را بان تحصیل نمایند چنانچه در کتب
 تعویذات و خواص اسماء و سوره قرآن مع الفی و در شروط و در کتب تکیه مبسوط و مشروح است و
 تحت این علم در خواص اشیا و دیگر از عنوانات و خواص این فرع و درجات و شرف و وبال نیز
 تعمق میکند و در آن ذکر الله را از مزج می سازند بالجمله و حقیق بحر عین است که بحر کفر و شرک و
 اعتقاد تاثر که اکث ارواح مدبره یا ارواح جنیه شیاطین میگردد و بوقوف بر التیا الی غیر الله
 و انهماک در دیدن اسباب نهی که از مطلقه قدرت مسبب غافل سازدی شود چون این وجهی
 باطله زایل شود پس با رحل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خرافه را ان شر افشا

مبرین دون ابد من لا یستحب الی یوم القيمة و من دعاهم غافلون آیه نیم قل لا املک لنفسی
 نقصا ولا فز الا اشار ابدی بحدی این آیات عظام آوردن کریمه من اضل الی اخره را
 درین مقام خالی از جنون نیست چه مراد این آیت باتفاق مفسرین توحید عبده اصنام است
 در تفسیر بحر الوجدان نوشته ای لا اصبه فعل المفعول فی الضلال من عباده اصنام و می حماد
 قدیرة لیا علی استجابة دعاهم و میحیان است در سایر تفاسیر باقی اند چهار آیه کریمه حاصل شده
 اینکه علم غیب خاصه خداست در آن کلام نیست کلام در دعوات و مخترعات اوست کار آیت
 مذکوره هیچ علاقه ندارد بالجمیع آیات خصیصه علم غیب است بخداستعالی و عادات این فرقه
 است که یک لحظه از جای گرفته بمودای یومنون بعض الکلمات کفر و من بعض از اعاذ الله
 نمود در تفسیر آن لغظیم میخالفند سواد اعظم و تفسیر بالرائی را شعار خود گردانیده هرزه در اینها
 می گویند بذاشان باید پرسید که لایطهر علی عبید الله الا من ارتضی من رسول هم آیه قرآنی است
 یا نه اگر هست این استثنای بحدی سمعیله چگونه درست شود و اصحاب که انما ان یصح کتاب مقتضی
 تطبیق و تحقیق است بحدی شهادت عبید الله و تفسیر غریبی نوشته غیب نام خیری است
 که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غایت شدن خاخر تا مشاهده روحانی دریافت شود
 و نهایت علایات آن نیز در عقل و فکر نیاید تا بدیهه و مستلانی دریافت شود و این غایت
 می باشد پیش کو را در زاد عالم الوان غایت و عالم اصوات و نعمات و الحان شهادت

و پیش غنیر لذت جماع غیب است و پیش فرشتها اگر سنگی و تشنگی غیب است و دوزخ و
 بهشت شهادت و لذت این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت به مخلوقات غایب است
 غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام کونی و شرعی باری تعالی در روز و در هر شریعت
 و مثل جرات ذات و صفات او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص او تعالی
 شانه نامند فلذا بطریق غیبی احدی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را و چون
 که رفع تلبیس و اشتباه و خطای کلی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه اصلا
 نماند و همین اطلاع دادن که امری است که او را اظهار شخص بر غیب توان گشت الی آخر اما قائل
 صاحب کلمات باینکه سبب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته و فی هذا ابطال الکرامات
 لان الذین یضات الیهیم و انکادوا اولیاءهم تفسیر فلیسوا برسل آه لکن باوجود ادعا
 دانستند می انحراف از بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بود چه که رفع
 تلبیس و اشتباه کلی در آن حاصل باشد از غیر رسولان می کند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا چه
 آنکه کرامات دیگر ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب چیزی دیگر و اظهار غیب
 بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و اولیاء اگر چه اظهار بر غیب حاصل نیست
 اما اظهار غیب بر ایشان جایز و واقع است از و هم در ان مقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند
 که حصر ملاحظه قید اصالة است یعنی بالا صالة اطلاع بر غیب خاصه غیر آن است و اولیاء را اطلاع

بطریق دراشت و تمیعت حاصل میشود و ایضا فی بعضی از قدما مفسرین این است
 گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح محسوس یا سوامی پیغمبران حاصل نمیشود
 لیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر لوح محفوظ بمعنی مطالعه آن لوح و نقوش بر لوح
 صحیح مروی نیست که پیغمبری را بوده باشد بلکه از اخبار صحیح و اقصای این امر حضرت اسرافیل
 است و او شان رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفسانی است
 است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح باشد یا
 بی مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه در آن کتاب می شود نه
 دیدن نقوش و این معنی اولیاء الله را نیز حاصل می گردد پس دیدن و ندیدن برابر شد
 سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه دیدن نقوش هم از بعضی اولیاء الله می تواند
 منقول است پس اختصاص و حصر صحیح نخواهد شد انتمی در مرقاة نوشته الغیب بساوی اولیاء
 فسادید لا یطلع علیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل و اما اللواحق فهو ما ظهر الله تعالی علی بعض
 اجزاء لوجه علم و خرج ذلك عن الغیب المطلق و صار غیبا اضافیا و ذلك اذا تنوار الروح
 القدسیة و از داد نوریتها و اشتراقها بالاعراض عن ظلمة عالم المحسوس و شکیه ذات القلب عن
 سدا للبطیحة و الموانع علی العالم و السهل و فیضان الانوار الالهیة حتی یقوی النور و یسط فی نفس
 قلبه فتعکس فی القلوب المرئیة فی اللوح المحفوظ و یطلع علی الغیبات و یصیر فی اجاب العالم

بل تجا حنیفه الغیاض الاقدس بمعرقه التي ہی شرف العطايا فكيف لغیره انتهی و بعد از
 این روایات شروع نمودند که روایت اول از ابن حدیث قالت احد لبرن فینا بنی یعلم ما فی
 غیبه فقال دعی هذه وقولی بالندی كنت تقولین جای تامل هست که در نجدت صرف حکم ترک
 کردن آن قول است و پس نه رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم شرک فرموده و نه امر بنجدید
 ایمان و توبه بلکه در تنگی که بودند از ایم منع فرموده پس آوردن این حدیث بی فایده است دوم
 از عایشه فخر من اجرک الخ قطع نظر از تفصیل علم که از لقب غریزی و غیره نقل کرده ایم در حدیث
 شرک نیست پس موقوف آن درین باب بجا است حدیث سیوم و الدلاله از روی و انار رسول
 ما یفعل بی و لا یکم در خاتمه اربعین احاقیه هم این حدیث مذکور است آوردن حدیث مشکل محمول
 المحمل که علماء انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال از کمال ضلال است آیات
 حکمات و احادیث بیانات بکثرت برخلاف آنچه مدعی در شرح آن نوشته هفتاد و صریح
 موجود و لیسوف یعطیک ربک قرضی عسی ان یشک ربک مقاما محمود الیغفر الله لک
 ما تقدم من ذنبک و اما آخر عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم انا اول الناس خروجا اذا دعوا و انا خلیفهم اذا وفدوا و انا مبشرهم اذا نسی و لو انک
 یومئذ یرى و انا اکرم ولد آدم علی بی و لا فخر اخرجه الترمذی عن ابن عمر بن العاص قال اید فقال
 یا جبریل اذهب الی محمد فقل له انا سنرضیک فی اتک و لا نسوکرک و عن جابر فقال قال رسول

الله على الله عليه السلام خمس النار سماواتي وارضاي من راني اخرج الترمذي عن ابي سعيد بن
 الخدري سيد شباب اهل الجنة اخرج الترمذي عن جابر بن عبد الله عن ابي عبد الله عليه السلام تحت
 الشجرة اخرج مسلم والبيهقي ورواه الترمذي وحدث عشرة عشرة مشهورة في الغرض اكر
 استقصاها في قسم احاديث اربعين فمودة انك تاني مرتب كرد وخواج در شرح شفا
 واما ماورداه صلى الله عليه وسلم علم علم الاولين والاخرين قلعه كان اخراجه بعد التقاطع
 عوف بن حرمل كحال كعدم افاده كعدم عايش واصل كزديد باز بر سر اصل سخن كعدم
 كشر كفي العالم موافق تصحيح كبر او نيت كبريات كعدم ذاتي بر ابي غير خدا و انچه
 دعوى قديم نموده از حيك دين ثبات كمرده آيات علم غيب نقل كمرده بتطويل لا طائل بر خدا
 و حالش نيز معلوم كمرده كه غيب اضافي خاص بخدا نيت بلكه خاص غيب مطلق است
 و اظهار قبول مرضي بر آنهم واقع پس انچه گفته كه يكبار نيكو راه بسي شريك ثبات هوای
 كراونكوايا سبحا كمرده نيز ديك سي برابر سن يتي من سخني است غلط محض و محض معنی
 يعني شيدن از دور و نيز ديك برابر خاص كار خداست و كراونكوايا چنين نميدان شريك
 حال كراونكوايا شيدن خدا از دور و نيز ديك برابر اصل معنی نزار چيد و تعالى را با همه شيا و انكه
 نسبت واصله است و تصريح كمرده انچه جمهور كه مراد از قرب كمرده واقع است هم قرب مكان
 نسبت در حقه اثنا عشر نوشته عقیده است و كمرده در اتصال مكانی و قرب مكانی

با حضرت حق متصوریت قریب که در انجا متصور است بدو منزلت و رضامندی خود ننمود
 و پس پس آنند پس ایل سنت انتهی پس غیر تصور خاص نمیدن کار عقل نیست و در
 نمودن ارواح کاملان از برزخ بخوبی ثابت شاه عبدالعزیز در تفسیر مقام علی بن ابی طالب
 روح را قریب و بعد مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح
 بصری است که ستار دای هفت آسمان را درون چاه می توان دید انتهی و چند عبارات
 موند این مضمون از تفسیر غزالی بالا اند که راست در حدیث صحیح موجود است صلوات علی قالی
 صلواتکم تبلیغ حیت کتم کلمت کتم افاده همان معنی میکند که اسمعیه شرک قرار داده اند در
 شرح حدیث نوشته قال القاضی و ذلك ان النفوس الذکوة القدسية اذا تجردت عن
 البدن عرجت و اتصلت بالاء الا على اهل حق لها حجاب قبری الكل کالت بدبها و اواب
 الملك و فیستطلع علیه من تیره و ذلك من تراجم در حدیث صحیح وارد شده معانه اذا قال
 ذلك احصا کل عبد صالح فی السموات والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک اگر
 نمود مانند من بده الوساوس الحاصل باعتبار ادراک استماع ارواح در عالم برزخ کلام
 احبار از برزخ که باشند و اطلاع بر احوال آنها بایجاد و استماع و اعلام خدای عز و جل
 شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا سبحانه در فصل سوم که در رد شرک فی التفسیر
 وضع نموده ذکر در ان فصل آمده که می قل من سیده ملکوت کل شیء و هو کبر و لا کار

علیه الخ وایه کریمه قل لا املک لكم ضرارا ولا رشدا الخ وایه کریمه وبعثوا من دون الله مالکم
 منهم الخ وایه کریمه لا تدع من دون الله الا نفعکم ولا یضرکم الخ وایه کریمه قل الذين یؤمنون
 دون الله لا یملکون شئ قال ذر الخ اذین آیات کرمات هیچ نوع ثابت نمی شود و دعوی که در اول
 کتاب نبوده و شمار کرده کار را گفته خواه یون مجبی که این کامیون کی طاقت او سکو خود بخود
 می خواه یون مجبی که الله فی او سکو ایسی قدرت بخشی می بطرح بسی شرک ثابت نمی توانی ما
 از کبرای او نقل کردیم که محذور تصرف بالاستقلال است و پس علاوه آن عبارات بی نظایده
 است بعد از آن ذکر نمود حدیث از اسالت قایم الی الله و اذا استعنت فاستعن بالله و خود
 نوشت که شکی که باب التوکل و الصبر من الکهای آید درین حدیث باب توکل خبر یا شرک
 عجب کار است و تخصیص الی استعانت در حدیث بانیا و اولیا خالی از خزن نیست حدیث
 دوم ان قلب ابن آدم لکل واد شعبه فمن اتبع قلبه الشغب کلها الم خیال الله باج و ادب که درین
 توکل علی السکاه الشب این جزائی است بالا تر از اول که در نفس حدیث لفظ توکل موجود
 و شبه شرک است یا شرک مقابل توکل است حدیث بیستم و خیال احدکم حاجه کلها
 حتی یالکما حتی خیال شمع نجلا اذا الفیض باسجوت علیه سح علقه ندارد حدیث چهارم
 لما نزلت و انذر عشیرتک الا قریبن عابسی حبلی الله علیه و سلم در آیه فخص فقال یا ایها
 النبیکم من البار فانی لا املک لكم من الله شیئا ولا اغنی عن الله شیئا الا انما قال یا

فاطمه القندی نعلک من النار لیکن ما شست من بافی فانی لا اغنی عنک من البشیر
در بیان این حدیث عجب جزوئی نمود که انی لا املك لکم من البشیر و لا اغنی عنکم من البشیر
ترجمه نمود من این کلام آنیکاهماری البشیر کی بیان کچھ عدم مناسبت ترجمه باللفظ حدیث ظاهر
است و اعتقاد نمایند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار کسی از اهل قرابت پیش خدا کار
نیست در تفسیر غزنی روایت نموده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اول شفیع
من امتی اهل عتی ثم بنو اشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری صحیح مسلم از
حضرت عباس رضی الله عنه مرویت قال قلت یا رسول الله اهل اغنی عنک فانه یحیط
و یغضب لک قال نعم هو فی صحیح من یار و لولا انا لکان فی الدرك الاسفل من النار
بهینید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار آن قریب هم خواهد آمد که ایمان نه آورده بکار آمدن
اهل بیت نبوی چنانست که محل خطا باشد یکیک علاقه با آنحضرت کار آمدنی است در شفا
قاضی عیاض و غیره کتب حدیث از ابو بکر و مرویت معرقه آل محمد بر آیه من النار
جب آل محمد جواز علی الصراط و الولاية لآل محمد امان من العذاب و در اینجا امر نیست که خرافات
بیان حسب تقویة الایمان از ان ظاهر و عیانست و آن انیکه در آیه کریمه قل سیده ملکوت کل
شیء و یوحی و لا یحار علیه ان کتم تعلمون سيقولون لعل قل فانی تسجدون لفظ ملکوت را ترجمه
نموده تصرف و از میان آیه کریمه صریح ثابت که مشرکان برای بتان خود ثابت

نیکو دند یک خاص نکرده باشد پس این قسم شرک محترمه بخدی یعنی شرک فی التصرف
شرک است که در شرکین یافته اند بسند افاده نقیض عامی کند و تیسر نصیب
اگر قسم الهی نیست حیث عبارت این مقام آنجا نیست که ما با کلام عقل نیست ظاهر این
قدر را از ان دولت عظمی و نعمت علیا محرومی است و همین است که اینها زیادت قص
چهارم در شرک فی العباده ذکر کرد اول آیه اقدار سلطانها قوله انی لکم منه بیدریه
الا تعبدوا الا الله الذی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجد للشمس ولا للنجوم
بل لله الذی خلقهن انکم تم آیه تعبدون آیه سیوم و ان الساجده فلا تدعوا مع الله احد
و آیه لما قام عبد الله يدعوه کادوا یکنون علیه لیه آیه چهارم و ادن فی الناس بالرج
لنوک رجال الذی آیه نیم ادرستی ال لغیر الله یا ششم یا صاحبی من ارب متصرفون خ
الله الواحد القهار الذی ان آیات دعادی که در اول باب موده اصلا ثبات نیست که اینها
سابقا حدیث اول من سره ان یشک لمار حال قیاما فلیتبعه منعه من النار حال ان سالی
که کور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق قایل من امی الشکر کن حتی تعبد من امی
الا و ثان حدیث سیوم لعن الله من ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا تسجد للشمس و النجوم و لا تعبد
اللات و العزى الحدیث حدیث نیم یخرج الذی حال الذی حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی
تضطر الیات کما ردوس حول ذی الخلیفه این همه احادیث را با دعای محترمه

بسیج فزونیست علی القیاس من فصل تخم و ذکر نمود آیات و احادیث را که بعشر
از ششده محض یکبار و بعضی تخم و تخم که بیان آن بر جای دیگر موجود خاص انعام و مقید
منه ای مشتهک را انعام قرار داده از این مخالفت را کار بند گردیده شاید و این
بسته بانه فرشته قالی رسول الله سلم الشوم فی المرأة و الدرد الفرس قول التفسیر
از این وجه بود الحیث ان هذا کسباً خفياً غالباً یکون به اکثر من بروج السراة
مثلاً من ارقا غیر مبارک و یحب الرجل اذا دلت التجویة علی شوم امراته ان یتخفی نفسه بترک
اشهر او ان کانت جملة اودات الی و در این کتاب است اما الرقی فحقه است که کلمات
باید انحصار فی المثال و اثر التواء اللیة لانه فیه لم یکن فی شرک لیسوا اذا کان من القرآن
در السنة او ایتمه با من التفرغات الی الله و العین حق و حقیقتها تاثیر المام لتفسر الی
و مدته تحصل من الامام بالبعید و کذا انظره الحق و کل حدیث فیه نبی عن الرقی و التام و التول
تحرر علی بانیه شرک او انما ک من السبب بحیث یفعل عن الی و من حیث انه و اذا السفال
و انظره حقیقتها ان الامر اذا نقص به فی الله الی ربکا توت بلونه و قیام حبلت علی عشرة
الانما کسبهم الخ و منها الی لانه فی تنوعه به امر غیر قصد محتمل و بهی و اشجار الی و
و فی الله الی لیس فیها باذات و منها الوقایع الخویة فان اسبابها فی اکثر من الطبیعة
تعیین و انما یختص به بصورة دون صورة یا سبب فکله او انعقاد امر فی الله الی علی

وكان العرب يستولون بها على ما ياتي وكان فيه تخمين وإمارة وهو أسهل من رماكات
 الكفر بالسودان لا تلج البهية الى التي فهي النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة وقال خير النبال
 يعني كلمة صالحه يحكم بها ابن صالح فانها البعد من تلك القباج وتغني العدو ولا بمعنى لغني
 صلها لكن العرب ليطوبها سببا مستقلا ويصورون التوكل راسا والحي ان سببته يزداد السبب
 انما تم اذا لم يفتقد قضا والمضى خلافه لانه اذا افتقدته السد من غير ان يخرم النظام والتعبير
 عن هذه النكتة بان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية والهاية تفتح باب الشرك غالبا
 كذلك انقول فنهو عن الاشتغال بهذه الامور ان تبه ليست لها حقيقة البتة كيف
 والحديث تنطهره على ثبوت الحجب وتردده في العالم وعلى ثبوت اصل العدو على ثبوت اصل
 الشوم في المرأة والفرس والدار فدرج ان المراد لفيها من حيث جواز الاشتغال بها ومن حيث انه
 لا يجوز التي تعتمد في ذلك فلا يسمع خصومة من ادعى على احدها قتل الدار او امر فيها باذخال الدابة المرفقة
 عليها وخم ذلك كيف وانت خير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهي عن الكهانة وهي الاجار عن الحن
 اشته نهي صبري عن اني كانهاتم لا تسئل من حال الكهان اخبر ان الملكة تنزل في العنان فتقر
 الامر قد قضى في السماء فيسرق الشياطين السمع فتوجيه الى الكهان فيكذبون منها ما كذبه
 يعني ان الامر اذا تقر في الملك الا على ترشح منها رشحات على الملكة الساقة التي رستعت
 الالهام فرما اخذ منهم بعض اذ كيار الحن ثم يلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جلية وكسبية

فلا تشكك ان النبي ليس معتمد اعلى عدله في الخارج بل على كونها مسطنة للنهار وانشراك
 كما قال غزن قائل قل فيما اثم كبير ومنافع للناس اثمها الكبر من نفعها اما الانوار والنجوم
 فلا يبعد ان يكون لها حقيقة ما فان اشرع انما اتى بالنبي عن الاشتغال به لا نفى الحقيقة
 التامة وانما توارث السلف الصالح ترك الاشتغال به ودم المتغلبين وعدم القول بتلك
 التأثيرات لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبيدهيات الاولية كاختلاف الفصول
 باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل به
 على حرارة المرجل وبرودة الكافور ولا يبعد ان يكون تأثيرا على وجهين وجه شبه الطبايع فلما
 ان لكل نوع طبايع مختصة بمن الحار والبرد واليبوسة والرطوبة بها تسكن في دفع الامراض
 فكذلك للافلاك والكواكب طبايع وخواص كحر الشمس وطوبه القمر فاذا جاز ذلك للكواكب
 في حكمة ظهرت فوته في الارض لا تعلم ان المرأة انما اختصت بجادات النساء واخلقهن بشي
 يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالجمرة والجوهرية ونحوها المعنى في مزاجه فلا
 تنكر ان يكون لكلول قوى ازهره والمرخ بالارض اثر كما اثر هذه الطبايع الخفية وتاثيرها وجه شبه
 قوة روحانية مشتركة مع الطبيعة وذلك مثل قوة نفائس في الجنين من قبل امه واثمة الام
 بالنسبة الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى امه واثمة تلك القوة تهيئ العالم بغضاض
 صورة حيوانية ثم انانية وحلول تلك القوى بحسب الاتصالات الفلكية النواع وكل

[illegible]

در میان تقویة الایمان در حدیث السید بواسطه نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک
و مختار بود و محکوم کسی نباشد خود بر چه خواهد کند یا بمعنی سواهی خدا تعالی دیگر بر سید گفتن رواست
دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد این معنی دیگران را گفتن درست است و این معنی بمعبر صلی الله
علیه وسلم بر سید عالم گفتن در این ضرورت انتہی مخصوص چند این قاعده خاص برای تصحیح اطلاق
سید حسب رسید احمد بر زبان جاری گردیده مگر تمام سبب قاف در اینجا بر کنده چه هر گاه مقرر شد
که بعد از اراده معنی از معانی حکم متبدل می شود پس بحسب این قاعده مخصوص شد رسید
در عین جاری نگردیده و حکم قطعی شرک نافذ گردیده بعد از رسول و علام نبی و نبی بخش چگونه مطلق
شرک گردید موافق حق و مطابق آنچه در مقام بی اختیار از زبانش برآمده همین است که موقوف است
بر اراده معنی عید و طاهر که مومن عبادت رسول مراد نخواهد داشت و گمان بد کردن با آنکه بعضی اهل
وارد مفیدیم نیست اگر گویند که لفظ عید در محاوره بمعنی دیگر نیامده محض غلط است عید الذمیر و
و عید العصاد در احادیث موجود است بالجمله از همین بیان او اکثر مسموات او باطل می گردد تمام علمای
و مصروف دوم و تمام و اکابر مذاهب بعد در مقابل اصول مجتبه قوی بخوار داده اند و شیخ محمد
عابدی انصاری که از عمده علمای حرمین بود و از مجتبه مذهبم بر که زبان صحت آن مرحوم را
بسعادت تلمذ و اجازت او خود را معلم ساخته در نایه سایل پرسایل شیخ مرحوم احتجاج می کند
رساله دارد خاص در این مسئله و حجتان نموده است این تسمیه را الحاصل لطلاق الفاظ شرک بر بی

اعتقاد و ثبت را داده خاص معنی و تصحیح اقرار بر او موجب شرک و کفر گرد و تشریحی است
 جدید در تشریح که احتمال مجاز و استعاره و کنایه هم که صحیح کلام باشد معتبر است چنانچه در کتب
 ذکر یافت شایع صاحب در تحفه اثنا عشریه نوشته اند معنی ثابت که در اولاد حضرت امیر ایمان
 و یکی مردکی زاده می باشد به تفسیر ایشاد و منبعیت فیض ولایت بود و لهذا الزام بر این امر
 کافه خلایق را را نه اظهار مروتی شده بلکه از این چیده و مصاحبان برگزیده خود را بان فیض خاص
 شرف میساختند در یکی را القدر استخوان و باین دولت نمی توانستند الی آخر باقیال ازین است که حضرت
 امیر و در بیطاره او را تمام امت بر مثال پیران و بر شدان می پرستند و امور تکیه بر او است باین
 میدانند و فاتحه درود و صدقات و نذر و نیت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع
 همین عالم است انتهی پر پرستی و بر شد پرستی و وابستگی امور تکیه بایشان و نذر و نیت بنام
 ایشان ثبت تمام است باید دید و دم نباید زد و در تفسیر غزنی متعلق به سوره الم تشریح نوشته
 نشمن در نزدیم محبوب نازنینی بلکه کعبه مثالی که تجلی جمال الهی بدن او را آستین خود
 و طور تنهایی که از حسن ازلی بران یافته شان محبوب آبی در دجله گرفته صید دلها
 مجازیه محبت می کنند از این برار عاشق حسن ازلی دیوانه و از ازی توقع منفعت و استفاده که
 از در دست مجازیه کنند او دیده می آیند و بر آستان او سجده می کنند و مشتاق بود از جمال
 اویند و این مرتبه از انزات است که بکس را از شد دست نداده اند مگر لطیفان این محبوب مقبول

برخی از اولیای است راسته از ان محبوبیت نصیب شده و مسجود خلاق و محبوب بها گشته اند
 حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرها انتهی الدعا
 از اسما حسنی خود رسول الله صلی الله علیه و سلم را قریب نشی نام عطا فرموده در شفا و نوا
 باید دید که تصریح و تفصیل موجود از انجمله رؤف و رحیم و مومن و یحیی و عزیز و حق و خیر و عظیم
 و شکور و شهید و نور و امثال آن و سوا اسمائیکه الله تعالی آنحضرت را صلعم می فرموده است
 اتصاف آن حضرت ب دیگر اسما هم در حدیث صحیح وارد است مثل دل آفر و طاہر و باطن و غیر
 حالا بیان میکنم تغلیط و ماده افزا و تنزیط را که باعث گردیده برین بنیان سرائها و آن
 خطا است در معنی لفظ آله و شرک باید داشت که لفظ آله بمعنی معبود است و غالب در عرف
 شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود واجب لذاته در تفسیر کبر در سوره فاتحه
 مذکور ان الله هو المعبود سوا و عبد بحق او باطل ثم غلب استعماله علی المعبود بحق در تفسیر رحمان
 نوشته الله اسم لذات المعبود فهو ان لو خط فیہ المعنی لم یقصد فلذلك لا یوصف به ثم
 غلب علی المعبود بالحق و هم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده چیست قال الله هو المعبود
 الا لای الابدی الواجب لذاته المنزه عما یلحق به المعبود غیره و شرک در شریع عبارت
 از شرک گردانیدن غیر خدا را بنحوا در الوهیه خواه در الوهیه بمعنی استحقاق عبادت مثل بت
 پرستان خواه در الوهیه بمعنی وجوب وجود مثل محوس و خصماته مسایل که تردید نموده

در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت که شرک در شریک گردانیدن غیر خدا را بخند
 در الوهیت یا در استحقاق عبادت است اتمی خطا نموده و خطایش ثابت از همان سنید که
 بنام خدا ذکر نموده و هر قولی فی شرح العبادات للنفسی الا شرک هو اثبات التشریک فی الاله
 یعنی وجوب الوجود کما للوجود معنی استحقاق العباده کما لاجده للاضنام و همین است
 شرک بحدوث غنه که کفر است و پس همان است مراد از آیه که بیان الله لا یعقر الله شرک
 به و یعقر ما دون ذلك و اطلاق لفظ شرک بر دیگر اشیا مثل طیره و زیا و حلقه غیر الله
 و غیر باین معنی نیست چنانچه بجای خود این امر محقق است در حدیث وارد که الطیره شرک
 و لیکن الله یبسیر بالتوکل اگر کفر می بود از توکل چگونه دفع می شد و معانی شرک خانه پر
 و این طائفه گوشتا شاه ولی الله نمی شود قابل احتجاج نیست و آنچه شیخ بخدی شرک غیر معفو
 مخصوص آیه که میراث قسم نموده بشرک اعلی و شرک ادنی بسزای شرک اعلی فلو فی البازر
 شرک ادنی محدود و معین در علم الله تعالی و هر دو غیر معفو و مغفرت این هر دو شرک ممکن نیست
 و بناقی گمان الله تعالی را اختیار است که سزا دهد یا بغفرت و بد شرعی است حدیثی از
 جهود است و شرک غیر معفو که بسزای آن محدود قرار داده اند خود تصریح می نمودند که
 و نه غنه التوفیق میان گردن زد و همین قدر ظاهر است که این شرک بوی اقسام اربعه
 شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادات و شرک فی العبادات است

که این اقام شرک غیر مغفوره است برای او خواهد باشد بشود که آن شرک مقابل توحید و تفضیل
 ایانست مولا اسمعیل و مولا عبدالحی در همین بحث از مولوی یار علی مانگپوری تلمیذ مولانا
 سحر العلوم قدس سره مازم و محقق شده بود و در مشرکان عرب اصنام خود را بتیغی معبود
 اعتقادی کردند و همین بود شرکشان و منکر توحید بودند یعنی یک بودن الهی اعتقاد داشتند
 و از کلیطیه لا اله الا الله تحت سری می نمودند و گفتند اجعل الله احد الالهة و احد اسوان الالهی
 عجایب انطلق المار منهم ان اتموا و اصبروا علی الکتمان الالهی و اذ اگر اصنام خود را الهی
 اعتقاد میکردند انکار کلیطیه استعجاب از آن چه معنی دارد و در شنیدن آیه کریمه و آیه که
 واضح تعجب جرای کردند و تعجب غریبی هم نوشته این جریر و این الاله و این الاله
 روایت کرده اند که چون این آیه در پیشه نازل شد کافران که این آیه شنیده خالی نمی کردند
 و گفتند که کیف یسع الناس الاله واحد و ان محال الاله واحد فلیا ثا بآیه الاله
 من الصادقین و کلام شاه ولی الله علیه السلام بودیم در آن نیز موجود که جلالان رفته رفته آن
 سنگها را بیدار تا خود معبود را گماشتند و هم در مناظره قرآن نوشته اینجواب مسوق است
 بر قوم که اصنام را معبود ذاتی انکار نمایند و الغرض از بودن شرکین عرب معبود الهی
 اصنام و کافران آن لایم همین کلام و دانششان بیان بر این خدا در الوهیت یعنی
 معبودت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت بر این و بیان کوچک بدانان

مشرکان بر طاق نسیان گذاشته در ادب خسران و افترا و بهتان حیران پرستان
 اندی گویند که غیر خدا کی وقت کی کافر بیانی میگویند کی برتر نیست جانی نمی بلکه او سکا
 مخلوق او را و سکا بنده بجهت بی او را و سکی مقابل کی طاعت نماید نهین کرتی بی گریزی بکار
 دوست مانی او در زیار کرنی او را و نکو آید و کس او را و شری بجهت بی او کافر و شرک بهار
 کوئی کسی بی به معاملة کری گو که او سکا و اندک بنده او را و مخلوق بی سکی سوا الوهیت کرده شرک
 بین بر این مشار تعلیل اول است سببی بی الح چه شرک کن جهان خود را مالک ملک علی الاطلاق
 و بر خدا در صفات کمال و مقابل او نمیدانند مگر بان را الله اعتقادی کرده و در الوهیت
 بعضی معبودیه که شرعاً در شرک بران برآمده است و همین بود و شرک است و در امور خیریه
 بالاسقلال و شفای بان معبودان را و احب القبول گو کرده انجانی باشد و سکا بنده چنانچه
 چیزی درین باب از گری او که در شرک باین قرین شیطان از اعتقاد الوهیت نشان نیست و شرک
 انکار نموده و در شرک بر افعال نهاده افعال مرسومه شرک را با تان است بانیان و اولیا و اول
 عدم اعتقاد الوهیت و معبودیت شرک و کفر قرار دادند و حال افعال انکه بعضی حرام بعضی مکروه
 بعضی مباح بعضی مستحب بعضی منکر بعضی واجب چنانچه خبری از آن گذشت و مباحی فساد
 چه امور اندکی انکه با وجود دعوی توحید معنی کفر توحید میداند بمنزله منعی کلانان کنند و به
 شان ردی گردد و درین باب بر شرک انان اند چنانچه شرک انان از کفر توحید رد

می گردد و همچنان مذمت این کرده شیطان چه شرکان معتقد الوهیت بتان سوا حق خداوند
 که از کاین توحید بسبب نفی الوهیت بر سوا یکی مذمت شرکان بر گردید و نخبه یان میگویند که شرکان
 معتقد الوهیت بتان خود را اندر سیر کمال توحید کرده اند و مذمت شرکان میکنند و در دعوی این بدعتیان که
 میکنند اخطا اند از در تمام تقوای ایمان معنی شرعی ترجمه نموده جای هیچ جای هیچ نوشته اند
 و از آیه و اما امروا الا لعبدوا الله و احده الله الا بتوهم انهم عباد الله و انهم عباد الله و انهم عباد الله
 و در حدیث قدسی آمده که لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 جای بر زبان نیامده که تجذیه برسم میشود و هم اینکه در آیاتیک افعال و اقوال شرکین منضم عبادت
 مذکور تجذیف عبادت صرف نسبت افعال و اقوال حکم شرک قائم شود چنانچه در ذیل آیه و الا لله
 اتخذوا من دونه اولیا و ما تعبدون الا ليقربونا الى الله زلفا نوشته است پس معلوم بود که
 جو کوی کسیکه او یا محتاجی نمی گوید چنانکه که او تسکی نسبتی خدا کی نزدیکی حاصل شود پس
 شود و شرک بی او چو با او را که ناشکر معنی آیه اینکه که لایکد که قلند غیر خدا را اولیا و کفایت
 که عبادت نمی کنند او شان را مگر برای اینکه نزدیک گردانند ملائحتوی خدا تحقیق الله حکم خود را
 در میان شان در چیزیکه اختلاف می کنند در ان تحقیق الیه دایم نمی کنند کسی را که دروغ گو
 و ناشکر است از آیه کریمه بر بر ذی شعور ظاهر که نیکو بر اتخاذا و اولیا و عبادت شان بر
 نزدیکی خدا است و ليقربونا الى الله زلفا و ليقربونا الى الله زلفا و ليقربونا الى الله زلفا

معلق نموده و بعد از این میان کان کم کن قرارداد می نماید پس کسی که می داند که اولی خود است
 قرارداد کرده اگر چه بداند که نسبت آن اولیاء نزدیکی خدا حاصل می شود بخود یا بعد از او پس آن حال
 او در بیان فوائد سایر آیات اگر مطلق ولی فهمید کسی را شرک باشد تا بداند که می تواند که
 اسد و رسول و الذین آمنوا الذین یحفظون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کفون من توانی در سوره
 و الذین آمنوا فان ضرب الیدم الغالون که شرک صریح بخود است و منون بعضی الکتاب
 و یفرون بعضی ایشان را است آمده است پس آنکه هر چه لفظ من در حق الله و
 شده اند از انچه که می نموده قرارداد کرده که شرک کن بیان را بر خدا نمی دانستند
 این لفظ بمعنی غیر و است و نه غیر غریبی هم همین معنی نوشته و ادعای استبداد که من دون
 یعنی تصدیق و تراسی دعا کنید بخود خود را بسوا خدا تا درین کار شایسته و نماز و حل و مشکل
 انبی و مالک مرد و ان الله من لی و لا نصیر معنی حال آنکه نیست شمار اسوا خدا کار سازدی که کار

حقیقی و محبوب بالذات غیر از خود عالم نیست اله یعنی مظاهر خدا حال آنکه اینقدر در حال
 طایفه منع نمی کنند از آنکه غیر از خود را و تواند شد اگر چه یک کس باشد چه جای این نحوه خدا
 انبی بالحق خطای است تقویة الايمان و درین خصوص سخن طریق ثبات اولی که بخلاف

تفسیر دوم آنکه همین مصنف در دیگر آیات کثیره بی لفظ من دون موجود آمده است بعد از آنکه می گوید
یعدون قالوا اللهمنا خیرا من ما فاضل به کل الاصل لا یستوم انک از نفس این یه انضیه و مثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت می شود بی لفظ من دون و اندر هر دو موجود اگر مراد من دون الله
آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح و تهاوت قبیح لازم می آید سبحانه و تعالی عما یصفون
دیگر از اطلاق کلیه خبر اینکه محبت و شفاعت خواص بنده گان تقویض امور و تدبیر و تصرف
بایشان که با اتفاق شریعت ثابت ترین خیال آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص بالله مقتضا
نموده و در الوهیت برابر خدا ساخته و فهمیده اند که این امور موجب الوهیت نیستند خبریه از
اصل آن امور منکر گردیده بخالف شریعت خود را ملام و مطعون ساخته شاه ولی الله
حجه باله نوشته خلف من بعدیم خلف اصاعوا الصلوة و تبرعوا الشبهات فحملوا الالف
المشبهة علی غیر محملها کما حملوا المحبوة و الشفاعة الی اشبه الله تعالی فی قاطبة الارض
لخواص الشیخ علی غیر محملها کما حملوا صد و خرق العواید و الاشراف علی انتقال العلم و اشیاء
الاخصیان الی هذا الذی یری فیہ الحق ان ذلک کلیه رجح الی قوی ناسوتیه و روحانیه تعدل فی ذلک
التدبیر الالهی علی وجه و لیس من الایجاد و الامور المختصة بالواجب فی شئی و هم در آن نوشته
لکن کان من زینة قلمهم ان نالک اشخاص من الملائکة و المارواح تدبر اهل الارض فمما
دون الامور العظام من اصلاح حال العابد فمما یرجح الی خصوصه نفسه و اولاده و اولاد

و ششم بحال الملوک الی ملک الملوک بحال الشفاعة و الذمار بالنسبة الی السلطان المنته
 بالحرکة و نشد ذلك فنفقت به الشرائع من تنویض الامر الی المملکة و استجابة دعاة المملکة
 من الناس فظنوا ذلك کصرف الملوک قیاسا للغایب علی الشاکیة و درین مقام ذکر کردن
 ترخیص مقدمه باید یک مراتب نمود و میباید هر چیز را که می است که در وجود و عدم آن چیزی را
 که می است و فروع و عوارض که وجود و عدم آن چیز بوجود و عدم آن منوط نیست و اگر قیاس
 اعتقاد حصه الوسیة در واحد و اقرار شرط است در کن و اعمال نماز و روزه و حج و زکوة و غیره
 از فروع و عوارض است که بی اینچه وجود و بی توحید یعنی بی اعتقاد حصه الوسیة در واحد یعنی
 و اعمال اعتباری ندارد یعنی او اکنده این اعمال بی اعتقاد و اقرار وحدت علی بن القیاس که
 شرک اعتقاد شرک است و الوسیة و اقرار شرط است و بی و طواف و نذر و قرائن غیره
 از فروع و عوارض که بی اینچه شرک بوجود و بی اعتقاد الوسیة این اعمال و افعال اعتباری ندارد
 یعنی مرتکب این افعال بی اعتقاد و اقرار شرک نیست شرک کین عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 را الله اعتقادی کردند و اقراری نمودند و همین بود شرکشان که برای رد آن قرآن مجید نازل گردید
 و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل مبدء استند برین صفت الوسیة ثابت نمی کردند
 از راه غلط فهمی یعنی الله تعالی را بر خود قیاس کرد که یک پادشاه خبر گیری بلاد و در دست
 شرکاء و اخوان کردن نمی تواند پس جهت الله را شرکاء را قرار دادند غرضی برای عزت

دادن و در برای دوستی کردن معیوق برای حفظ از دشمنان و غیر ذلک غلطی است این بود
که خاص را عام نمودند یعنی صفت الوهیت را که خاص باشد است عام فهمیدند و بخیریه هم از
غلطی عام را خاص فهمیدند یعنی تصرف انبیاء اولیاء را که عام است و متناهی به تصرف خدا در تائید
قدسی یعنی با سبب ظاهری تعلق ندارد و در خویش و با دشمنان نیافته در دو هم افتادند که این
گونه تصرف خاص بخداست کیما اینچنین تصرف برای بزرگان اعتقاد کنند مشرک گردد
هر دو فرق یعنی مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فهمی برابرند و سبب غلطی هر دو فرق قیاس
غایب است بر شایع محیا که مشرک واجب الاحترام است حکم مشرک هم برخلاف شریع و احکام
پس قرن شیاطین برخلاف کتاب سنت و جمهر جماعت بعضی آیات را که لفظ من دون
الله در آن یافتند من را با دون تعبیر نموده چنان قرار دادند که مشرکین آن عهد انعام را الله
اعتقاد میکردند بلکه مشرکشان همین افعال سجده و طواف و تقبیل و سفر برای زیارت و غیر
و قرائن و یاد کردن در مصایب و ند کردن و تعظیم مساکینشان و امثال ذلک بودند هر که این
افعال بانی یا دلی یا ایللیت یا شهید یا شریف کند مشرک است گو اعتقاد الوهیت است
و درین کمال بی دینی نمودند و لفظ دون که مشرک است در معنی ادون و غیر جمهر مفسرین
اندرین مقام تصریح نموده اند که مراد غیر است اگر از جمهر مسلمین کاری نیست پس در کلام الله این
معنی بی لفظ دون هم موجود است حالا در خلال و اطلال این قرن شیطان هیچ معنی

قل لو كان فيها الهة كما يقولون ادان سبوا الى ذى العرش سبيلا لا تدع مع الله الها اخر
فكفون من المعدين لا تقولوا الله لا يتخذ والاهين شين ام لم يدخر الله جان الله عما يشرك
الادع الله تعالى الله عما يشركون ادع الله قل اتوا ربكم ان كنتم صادقين ام تتخذوا الهين من
الارض ثم يشركون لو كان فيها الهة الا الله لقد تافحنا بالدين العرش عما يصنعون اجعل
الها واحد ان غير الله عجات انطاق الما منج ان مشوا وانسبوا على التمام ان يراى
الى اصل ان يجر ذكر كرم نجرى ثابت كشرع معتبر در توحيد و شرک مان صفت اوست است
که آن صفت در غیر ذات واحد حق نهی یافته نمی شود نه بالذات و نه بعکس او تعالی شان در کمال
و نه ناقص همین سبب است که اخت الخیات گردیده که مستلزم تقسیم صفت خاص است بخلاف
سائر صفات و افعال و تعالی که مخلوقات خود را هم علی تفاوت المراتب در ان خیر یا شرک
خطا فرموده است فخلقه سمیعا بصیرا و جعل من المار کلشی حیا هو الذی ایاک علم آدم الا
کلها فکلکم اناس تردون عرض الدنيا و مات و ان الا ان یثا و الله لا یكلف الله نفسا الا
اخرین آیات بحکمت شرک در صفات ذاتیه شریکه عبارت از حیات و علم و سمع و بصر و کلام
و شیت و قدرت و اراده و افح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و کما
در صفات اخلاف و افعال که ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف و
و غیب و انی بعلم و امثال ذلک چرا که این جزای مخلوق هم خطا گردیده و صفت نیست و شرک

اصلا و مطلقا قابل عطا نیست و این صفات و افعال باعتبار صفات خاص ذات انجنا
و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی راست یعنی حیاتیکه خدا تعالی راست است انجنا
چنانکه قدرت و علم و سمع و بصر انجنا که خدا تعالی راست است
و تصرف انجنا که خدا تعالی راست است برای دیگر شای ثابت کردن هم در شرک شدن نمی تواند بود
نفس قرآن و سنت ثابت که شرکین اصنام خود را اینچنین اعتقاد داشته اند و شرک بودن
ایش ثابت شد که شرک شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه در او بر مریست غیر آنها
و آن صفت الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق در صفات ذاتیه هم شرک می گردد
و اگر اعتقاد الوهیت نباشد از اثبات سایر صفات شرک شرعی نمی باشد و از اینجا ثابت شد
که با اعتقاد غیب دانی و تصرف مخلوق گو این اعتقاد غلط و باطل باشد شرک شرعی جایز میگردد
این نتیجه بیان است شیطان اصل مطلب را فرود گذاشته مدار شرک بر چهار چیز نهادند علم و تصرف
و افعال عبادت و افعال عبادت باید دانست که این احکام توفیقی اند نمی بایست که در حق
خود از کلام شارع ثابت می کرد حال آنکه چنان نیست در فصل اول که برای تحقیق و تمیز
شرک و اظهار شاعت آن عقد نموده در اینجا استنباطی کثیره را ذکر نموده حکم کرد که شرک
است و در آن مقام یاد در فصل اربعه تفصیلیه با اثبات آن نبرد و ایجاد شرع نمود
حال آنکه از کلام شارع بخوبی ظاهر و بر تمام این اسلام منتشر و در کتب عقاید دایر و بر

نیست شرک گرد و صفت الوهیت و سایر صفات نبوتیه و اضافیه را در شرک داخل
 این است شیطان از جمله صفات صفت علم را اعتبار نمودند و دیگر صفات را در موجودات
 المعقول و المنقول الاول پس بر آن مردم ترجیح بلا مرجح و تخصیص بلا تخصیص که صفات
 در احکام نبوت برای ذات یکسان برابر اند اما تانی پس برای مخالفت آنچه منقول است
 از شرایع صراحه کما مر و سحی و نیز فیهل که برای انقیاد عقده نمودند و ذکر نمودند در آن آیات
 احادیث که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عز و جل و این بحث دیگر است
 کلام در شرک است و نیست در آن آیات و احادیث که این صفت معتبر است در شرک و نیست
 محصل آن مگر اینکه علم غیب خاصه خدایت و پس پس بر غیب خاصه خدا را برای مخلوقی
 ثابت کنند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است زیرا که شرک گرد و چه بر بطان و مخالفت شرع
 شرک نیست و عادت است شیطان است که یک لفظ از یک جا گرفته بسیج خیال اطراف
 و جوانب نموده و بر اصول دین نظریه انداخته زبان درازی بهای کند همچنان درین بحث
 هم عمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم غیب است بخدای عز و جل و در آیه
 که می لایظهر علی غیر احد الا من ارضی من رسول استقامت وجود اگر غیب را در شرک می
 اظهار گیری بر او امکان نداشت جمیع مفسرین اکابر دین قاطعاً نموده اند بتفریق غیب
 خاصه خدا و غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاصه خدا

غرض جل است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت به همه مخلوقات غایب است نه غایت
 یعنی آنچه غایب است از ملک و شاید است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس مثل
 عالم برزخ و بهشت و دوزخ و سایر آنچه متعلق است به ملکوت پس اطلاع فرد بشری بر
 تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احوال احوال افراد نوع خود بلکه تمام
 عالم ترافی غیب مطلق نیست بلکه لطحاوی در تفسیر دیگران هم تصریح نموده اند که اطلاع بر
 تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بنده است نیست و به خارج صحیح برای حضرت ابراهیم
 و بعضی اولیا را الله هم تواتر منقول نمی بیند در قرآن و علم آدم الاله کلمات و آنچه نوشته
 پس نعم این ادعای اولیا و اولیا حاضرة و ناطرة صارت کالپس از غایت جل است
 چه همای آسمانی هم توفیقی اند و در همای حسنی حاضر و ناظر و در تمام فصل از دل
 آورده اش ثابت می شود مگر طایفه اعجم بجای شهید این لفظ را به زبان می آرند و در قرآن
 موجود فکیف اذاجینا من کل امة تشهید و جنابک علی سواد تشهید اقال رسول الله صلی
 علیه و سلم عرضت علی اعمال امتی چند استنها فوجدت فی محاسن اعمالها الا ذی
 یاط عن الطریق و در حدیث فی مساوی اعمالها النجاة کیون فی السجدة لاند فن رواه مسلم
 صلوا علی فان صلواتکم تبلغنی حیث کتم و خطب عظیم که درین مقدمه نموده اند اول دعوی
 نمود که هر جا حاضر و ناظر بودن و خبر بر خبر بروقت بر آید اشتق خاص بنده است

انتهی متعارف که یا اشاره است بعب مطلق و بدان کلام نیست تفریع نموده بران مبنی نوع
پس اگر کسی بداند که من برگاه نام نمی یابد ولی نیز زبان می آرم او را خرمی گردد و شرک گردد
انتهی به بنید که مضرع علیه مطلق بود و تفریع مقید و اضافی افسوس که این امت شیطان
را در مطلق و مقید عام و خاص حقیقی و اضافی تفرقه محسوس نمی شود برگاه در تضاد
استوار کردن نمی تواند تا فهم مراد صحیح از او نشان آرزو داشتن خالی خام است این کلام
استحکام شرک فی العلم و بحال از حلا افعال خدای عزوجل تصرف را در شرک قرار داد و در
انچه در زبان مذکور شد یک نکته دریافتنی است که اسم ساخت قرآن بخیر و شرک و در یک
هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن به بنید یکجا هم این لفظ و آیات و احادیث ذکر
کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک نجدی و همچنان در همین باقیین
افعال عبادت و افعال عادت در شرک نهاده و موکما تری و اصل مسئله افعال را با
باید داشت که بحال کثیره کار خواهد آمد و آن آنکه نسبت بافعال که اختصاص مع الطلک و در
یعنی آن افعال را از زندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری
با اعتماد الوهیت او شرک است و بی اعتماد الوهیت شرک نیست غایه الامر منوع خواهد بود و
طلب با اختصاص از برای آن است که بعضی صفات و افعال خاص اند برای خدا مگر طلب
نیست بشیران حکم الاله که اختصاص حکم بخدا از آن یافته می شود مگر طلب نیست یعنی

خاص به احکام مجوس و دیگری را مگویند که خصوصیت طلبی منع طلب از غیر نمی باشد و
مثل ای که نسبت به خصوصیت استغاثت باشد تعالی از ان یافته می شود مگر طلب نیست
یعنی خاص از من طلبیده کنند و از دیگری نکنند که خصوصیت طلبی منع از غیر نمی باشد
انتهی ترجمه القدوة عقیده دوم گویند هر بدعت حرام و کفر است و تعریف می کنند بدعت را
بانچه حادث شده باشد بعد از زمانه تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه صحابه و تابعین
و تبع تابعین بدعت نیست مگر بدعت بر تحذیر زمانی است و قبح و بدی را اعتبار نمی کنند
یعنی هر چه بعد از این از من حادث شده همه بدعت و حرام و کفر است نیک باشد یا بد بعضی
ملاحظه ظاهر این بار راه رفته اند علامه مصری نوشته لاشک ان ما تقولوا ابتداء قبح فی البدایه
و اختراع قبح مخالف لاجماع المسلمین حاصله ان ما حدث بعد الازمه الثالثة المتهود و ما
بالخیر فهو بدعه ضاله لا توقع فیها الخیر و ما حدث فی احد منها فهو ليس بدعه و كلا الامرین
باجل ان قطعاً فان اکثر البدع المقطوع لقیحها بل کانتها اصول فی القبح و السوء فلما تبصر ان قبح
و اسوئتها انما حدثت فی هذه الازمه الثالثة اما البدع الاعتقادية التي هي کل افراد البدع السوء
فان خروج النصب و الرض باقسامه من التفصیل و التبرؤ و الطرد و کذا القدر و الارحار و خلق
و الاعتزال و غیره کلها حدثت فی هذه الازمه و کذا اکثر البدع العلمیة الامویة انما حدثت
فی بطلانها قالوا ان ما حدثت فی احد منها فهو ليس بدعه و لاشک ان الخیر مشروع فیما بعد

اولها خير او اسطفا او اخرها و در القضا من سن في الاسلام سنة فكلما خيرا و اخر
 عمل بها من سن سنة فكلما خيرا و اخر من عمل بها فبطان ما قالوا ان حدث بعد ذلك
 المذكورة لا يتوقع فيها الاخر انتهى خلاصة لمعه كونه در رديت نخبة در سجا قتل مكتم و بعد
 رساله في تحقيق البدعة جمعها فيها اقوال الائمة البتة من لدن الرجال من المذاهب غير المذاهب
 في الدين هم الذين روى مسلم في صحيحه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان
 و خالفون كذا يكون يا قوم من الاحاديث بما لم يسموا الشتم ولا اباؤكم فاياكم و اياهم لا يصح لكم
 و لا يفتنكم صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم و انطبق ما قال على النجدة على الوجه الاكمل الامة
 فاهم يعجزون بملك الغلاة و يشعرون المسلمين كرم عدم سمعهم و سماع آباؤهم لسمواتهم و يقولون ما
 يقولون قال صلعم في الحديث ان الزلازل و الفتن و بها يطلع قرن الشيطان فعقول قال الشيخ
 الامام العلامة محي الدين ابو ذكريا محي بن شرف النووي في تهذيب الاسماء و اللغات بدع
 بدعة بكسر الباء في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم و هي مقسمة
 الى خمسة و هي قال الشيخ النجدي على المامية و جلالة و مكانة في الواقع العلوم و رابعة و هي البدع
 من عهد الامام محمد السدي آخر كتاب القواعد البدعة منقبة الى اجتهاد و حرمة و منه و منه و منه
 و مباحة قال و الطريق في ذلك ان تعرض البدعة على قواعد الشرعة فان دخلت في قوا

فهي واجبة اذ هي قواعد المحرم محرمة او الذب فمذوبة او المكروهة فمكروهة او المباح فمباح
 وللبدع الواجبة امثلة منها الاستغفار لعلم النجوى الذي يعظم بكلام البدع وكلام رسول وذلك
 واجب فان حفظ الشريعة واجب لا يأتى حفظها الا بذلك وما لا يتم الواجب الا به فلهما التماس
 حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالثة تدوين اصول الفقه الرابع الكلام في الحرج
 والتعديل وتبويب الصحيح من سقيم وقد دلت قواعد الشريعة على ان حفظ الشريعة فرض كفاية
 ولا يأتى ذلك الا بما ذكرنا من البدع المحرمة امثلة منها ما سبق اقداره والمجربة والمبرجة
 والمحمدة والرد على سواد من البدع الواجبة والبدع المذوبة امثلة منها احداث الرطوب والمذموم
 وكل احسان لم يعهد في العصر الاول ومنها التزويج والكلام في دقائق التصوف والجل
 ومنها جمع الحافل للاستدلال في المسائل ان قصد ذلك وجه الله تعالى وللبدع المكروهة امثلة
 كزوجة المساجد وتزويج الصبا والبدعة المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر
 منها التوسيع في اللذنين المأكول والشارب للالبس الكون وليس الطهارة وتوسيع الاكمام وقد
 يختلف في ذلك فيحمله العلماء من البدع المكروهة ويجعلونه اخرون من السنن المفعولة في عهد
 النبي صلى الله عليه وسلم فما بعده وذلك كما لا يستعادة في الصلوة وبسببها آخر كلام
 وروى البيهقي باسناده في مناقب ابي جريح قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث
 من الخير لا خلاف فيه لو احدثه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام

شهر رمضان نعت البعثة نزهة عنى انها محدثة لم تكن اذا كانت ليس فيها رد لما مضى
آخر كلام ان نفعى انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن حجر في فتح البير شرح الاربعين للامام
النووى في شرح حديث غايته رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اخذت اى
اقتار واخرج من قل نفسه فى امرنا اى شائنا الذى نحن عليه وهو ما شئنا عدا الله ورسوله
واستمر العمل به ومن ثم جازى رواية ويناو المراد الحكم انما ليس منه ما ينافيه او لا يشهد له شئ
من قواعد وادلة العامة فهو رد اى مردود على قاعلة البطالة وعدم الاحتداد به سواء كانت
منافاة لما ذكر لعدم شروعية بالكتابة كذا ذلك ولنا خلال بشرط اورد له عبادة كان اعطى
فلا يخل الملك مطلقا على الاصح من خلاف فيه للعلماء او للزيادة على المشرع فيه نحو الصلوة
دون الوجوه او لا ركاية منها فيه كالصلوة نحو منصوص فيه او الحج بالحرام والبيع للمعصوب
والاعكاف مع اقتراف كبيرة والصوم مع نحو كذب البيع مع نحو تخلف غيره مما نهى عنه لا امر
خارج ومثبه بعض الما ولا على راضى ضعيف فى الجمع والاصح الصحة فان النهى فى هذه الامور خارج
بخطا ولذا فان يبطلها كمنع المحرم الصيد وتب للتحف بلا عذر فلا يبيع عليه وجامع الضام
والحاج قبل التحلل اما لا ينافى ذلك بان شهده له شئ من ادلة الشرع او قواعده فليس مردود على
قاعلة بل هو مقبول عنه وذلك كبار الربط وخانات السبل وسائر انواع البر التى لم تعهد فى هذا
الاول فانه موافق لما جازت بالشريعة من مطلق المعروف والمعاونة على البر والتقوى

كما تصنف في جميع العلوم النافعة الشرعية على اختلاف فنونها وتقرر قواعدها وكثرة
 التصريفات ونفس المفتح بيان حكم وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد المتصلة
 وتبع كلام العرب تنزه ونظير وتدين كل ذلك واستخراج علوم اللغة فالحمد والمعاني والبيان
 والله عز وجل فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهرة فائدة يعين على معرفة كتاب الله وفهم
 معاني كتابه وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم فيكون بابوا كفتح الأصول والفروع وما يحتاجان اليه
 من الحجاب وغيره من العلوم والآية والكتابة القرآن في المصنف ووضع الزايب وتبينها وتصنيف
 الكتب مزيد ايضاها وتبينها وغير ذلك مما حوجه مقتباه الى الدين بواسطة وبواسطة
 مقبول من فاعله مثاب عليه مدوح ومن ثم استجاز كثير من الصحابة رضي الله عنهم كما وقع لابي بكر وعمر
 زيد بن ثابت رضي الله عنهما في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر فاس من اندرس القرآن بموت
 الصحابة كما تقدم فقال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة ثم شرح الله صدره
 لفعله لانه ظنه انه يرجع الى الدين وانه غير خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع
 قال كيف تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انه الحق ولم ينزل
 رايحه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع العمر في جمع الناس للصلوة
 الروح في المسجد مع تركه صلى الله عليه وسلم لذلك بعد ان فعله لياي وقال عمر نعمت الله على ابي
 لانها وان حدثت ليس فيها راد لما مضى بل موافقة لانه صلى الله عليه وسلم اعلم

وحرره وافرعا حكاما فقل ان يوجد حكم الاربعة مخصوص لهم اجمالا وتفصيلا بخلاف غيرهم
 فان ايسرهم لم تحرر ولم تدون كذلك فلا تعرف لها قواعد يستخرج احكامها عليها فلم يخرج
 تعليمهم لئلا يحفظ عنهم لانه قد يكون شرطها بشرط اخرى وكلوا الى ذريعتها فهم بائنون
 فثبت الثقة لعلها يحفظ عنهم من قيد او شرط فلم يخرج التعليم عن غرضها بالضرورة
 اي انهم محدثات الاثبات فان كل بدعة هي لو كان مخترا على غير مثال سابق فمذموم
 فثبت ان الارض هي موحدة بما من غير مثال سابق وشرعا ما احدثت على خلاف امر الشارع
 وذلك الى من العام فضلا لان الحق فيما حابه الشرع فما لا يرجع اليه يكون فضلا او ليس
 بعد الحق الا فضلا والراد بالمحدث الذي هو بدعة وفضلا لا باليسر الى اصل في الشرع
 وانما الحامل عليه مجردات الهوة او الارادة فثبت ما اطل قطعا بخلاف محدث له اصل في الشرع
 بالبحر الطيبر على الظاهر او بغير ذلك فانه حسن في خمسة الحكماء الراشدين الائمة الهدى
 من ثم قال عمر بن الخطاب في الراوي نعمت للبدعة هي فليس ذلك بدعا بمجرد اعطى محدثا او بدعة
 القرآن باعتبار لفظة وانما هو وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما مشا والذم
 به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالما اصل ان البدعة متضمنة الى الاحكام الشرعية
 اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل عن احد هذه الامور المذكورة فممن البدع الواحدة
 الكفاية التي تخال بالعلوم العربية السنة ففعلها فهم الكتاب والسنة كالنحو والوصف

والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوها والجرح والتعديل والميزان
 الاحاديث من سبقها وتروين نحو الفقه واصوله والآلة والرد على نحو القدرية والخيرية
 والمرجية والمجته وتحمل بسط كتب اصول الدين لاحفظ السنة لغيره فرض كفاية كما دلت عليه
 القواعد الشرعية ولا تاتي في حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فوجوبه ومن البديع المحترمة
 مذايب ارباب البديع النخلة لما عليه السنة والجماعة ومن المندوبة احداث نحو الربط
 والدارس كل احسان لم يعهد في العصر المادى والكلام في دقائق التصوف والجدل
 جميع المحافل والاستدلال في المباحل العلمية ان تعدد ذلك وجه الممدود من المكاره ونحوه
 المباحد وتزويقي المصنف ومن المباح التوسع في لزيد الماكل والمشارب الما لبس توسيع
 الامام وقد تخلف العلماء في ذلك فيحيط بعضهم بكونها وبعضهم سنة وكذا المصنف عطف
 والعصر على ما قاله ابن عبد السلام لكن فيه المصنف بما اذا صاح من هو مقلها اما ليس
 مقلها فمصنفه مندوبة لانها عند الفقهاء سنة اجماعا وكونه خصصها ببعض الاحوال
 فوط في اكثرها لا يخرج ذلك البعض عن كونها مشروعة فيه وبما تقر علم ان قوله ومحدثات
 الامور عام اريد به خاص السنة الخلفاء الراشدين منها مع انما امرنا بتابعها ارجو عها
 اصل شرعي وكذا سنهم عام اريد به خاص اذ لو فرض خليفه راشدة في عامة امره سن
 سنة لا يعضد ما دليل شرعي امتنع اتباعها ولا ينافي ذلك رثه لانه قد يخطى المصنف

و نیز غایب المستقیم بود و اعلم ان الکلام اما عام اریده عام نحو البدل کل شیء غایب او خاص اریده
 خاص نحو فلما قضی زید منها و طراز و جاکها و عام اریده خاص نحو او بیت من کل شیء
 او خاص اریده عام نحو ولا تقل لها اب و لا تنهرها ای لا تؤذیهما شیء من الایدی
 عبارة الفتح المبین من بعد ذکر نموده عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر
 صلی الله علیه و سلم که شتم است بر نقل استخوان استخوان بجم غصیر و جماعه کثیر از علما
 و بزرگه اسلام مثل ابو بکر سنجاوی و ابن جریری و ابن کثیر و ابن رجب و ابو شامه شیخ نووی
 و ابن جوزی و ابن طبریزی و ابن قفل و شیخ ابی عبد الله بن محمد بن النعمان و جمال الدین عجمی و
 یوسف الحجازی و یوسف ابن علی بن زریق و ابو بکر الحجازی و ابی موسی الزهری و ابن النعمان
 و خالص کثانی و ظهیر الدین بن جعفر و نصر الدین بن شیخ عمر موصلی و صید الدین بن عمر غفر
 له که هر یک از ان کرام از عمایه دین و ارکان اسلام و مقتدا و مستند خاص عام اند و ثابت کرد
 حسن آن بدلائل تفصیلی و کسیکه کلام کرد در ان کلامش را رد نموده و این را جز تفصیل در رد
 استحقاقات بیان نموده ایم و در اینجا خوف تطویل اعاده نمودیم بعد نقل سیره شامی و ثبوت
 و تعدد ذلک فتقول قد ثبت بامران البیعه انما هی فی امور الدین و الشرع و الحدیث فی امر
 الدنیا لیس بدعه و ان البیعه منقسمه الی خمسة و قبیحه فیهما واجبه و منها محرمه و منها مکرهه
 و منها مکروهه و منها مباحه و الحدیث من الدینیات ان خالف الکتاب و السنه و الاجماع

اولا اثر نهی صلاه و روزه و ان لم یحالفها فلیس یرد و ما کان سهوا بخرافه بدعت محموده و ان البدعت بحسبه
متفق علی نذرها فاما اختراع بدعت زمانا من اطلاق البدعت الصلاه علی کل محدث فی امور الدین
و الدین و قصرها فی البقیه فمشارنا الجمل و الاعجاب براءه و الاحتراز علی الله و رسوله و ائمه
در فتوی خوارج عس نوشته اند دوم آنکه هیئت اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام
کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در زمانه پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم و خلفا و راشدین نبود اگر کسی باین طریقه بکند پاک نیست زیرا که در قسم
فتح نیست بلکه فایده احیاء و اموات را حاصل می شود انتهی مولوی رفیع الدین صاحب
هم فتوی درین باب نوشته اند از همان است پس اید و ختم طعام بدعتی مباح است و صحیح
ندارد انتهی امام غزالی علیه الرحمه در احیاء العلوم نوشته الادب الخامس موافقه القوم فی
القیام اذا قام واحد منهم فی وجده صادق من غیر یار و تکلف او قام با اختیار من غیر
اظهار و جد و قام له الجماعة فلا بد من الموافقة فذلک من ادب الصحبة و کلک ان حجت عادة
طائفة بتبخیة العامة علی موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامة او خلع الثیاب اسقط
عنه ثوبه بالتحریق فالموافقة فی هذه الامور من حسن الصحبة و العشرة اذا لمخالفة حوشه
و کلک نوم رسم و لابد من مخالفة الناس باخلاص کم کما ورد فی الخبر لاسیما اذا کانت
اخلاقا فیها حسن العشرة و الحیاة و تطیب القلب بالمساعدة و قول القائل ان ذلک

بدعتی که در صحابه نیست کل ما یحکم بابا بفتح متقولا عن الصحابة وانا الحمد لله ودر حدیثی
 مستفیضه از ابیه و لم یقل النبی عن شیء من ذنبا لعلنا عنه الدخول للدخول لم یکن من عادة
 العرب بل كانت الصحابة یقومون لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض الاحوال كما
 رواه انس رضی الله عنه وکن اذ لم یثبت فیہ نبی عام فلما نری فیہ یاسا فی البلاد التي جرت
 العادة فیها باکرام الداخل بالقیام فان القصد منه الاحترام والاکرام و تطیب الثلبت وکذا لک
 سایر انواع الباعده اذ قصد بها طیب الثلب واصطلح علیها جماعة فلا بأس بمساعدة هم
 بل الحسن المساعدة الانی ما یرد فیہ نبی لا یقبل التأویل عقیده یسوم فعل صاحب بلکه حسن
 سایر امور خیر از مداومت و ملازمت و تخصیص زمانی و مکانی حرام ذکر میگرد و این عار از این
 گوناگون و ذرات بوقلمون جلوه نمایش میدهند که در روایحیات از این شبهات نموده ایم
 در اینجا مختصر اخیر می ذکر میکنم در صحیح مسلم از عایشه صدیقه فخریه است احب الاعمال الی الله
 او و مباد ان قل و در صحیح بخاری از مسروق مروی است ای الاعمال احب الی الله قال
 الله لم یم یرحمن از عبد الله بن ثرو بن العاص رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله لا یکن مثل فلان ان کان یقوم من اللیل فیک قیام اللیل و در صحیح مسلم از عمر رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن حربه او شی من فقر یا من صلوة الفجر
 و انظر کت له کما ناکره من اللیل و در حدیثی نوشته و منی من کمالی و در حدیثی

من ليل او نهار وعقب صلوة او غير ذلك فحاش ان يتذكره وياتي به اذا امكنه ولا يهمل العباد
 المذنبون ولا يتساهل في قضاء حوائجهم وروى قول رئيس نحديه الفعل المباح بتقييد الزمان
 والمكان وفيه ما يصح وما لا يصح من الفعل المندوب الحسن ايضا مثله فلو شئت ذلك بهتان وكذا
 واقرا على السند وروى مخالف للشرع وقد جله اصلا مؤسسا وبنى عليه فسر وعالمة
 وليس له اصل من ادعى فعله ان ياتي بآية والله عليه اوحى مصرحة به واذا لم يفسد
 الا ما خراع في الدين بوالدته الضالة وطالما طال بنا بولاء على هذا الدعوى وما به
 فما كان العلم بذلك من علم انهم الا يرضون وبعد ما عجزوا من اثبات هذا المبتدع طالوا بما
 هذا المخرج والبيئة وان كان المدعى وقد انبأ لا بطلان دعواه يكفي ولكن المقصود النصيحة
 بالحق الصريح الصحيح فيقول فيما ذكرنا من عبارات الائمة الهادين تصريحات في جواز خلاف
 الدعوى والبطلان المدعى فيها استدلالهم بحديث صوم يوم عاشورا فان اليهود وقوا هذا
 اليوم وخصصوا للصوم وقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم وصية سنة من كل سنة فقد ثبت
 ان نفس التقييد ليس بغير التقييد والحسن يرجع الاصل ولو كان نفس التقييد سببا للمخرجة
 فكيف يقبله رسول الله صلى الله عليه وسلم لا سيما وتوثيق اليهود تعطيها هذا اليوم والحديث في صحيح
 مسلم عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة فوجد اليهود يصومون
 عاشورا فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي اظهر الله فيه موسى عليه السلام

ونبي اسرائيل علي فرعون فمن تصور تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اول موسى
 فاعلم قاتر بصومته وعن ابي موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم لريم عاشورا ويحذرون
 ويمنون انما هم فيه عليهم رشايتهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فبصوموا اثم ومنها استدلالهم
 بحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم بلالا ومخشف فعليه من يدعي في الجنة على نسوة كعتيق بعد كل وضوء
 انه لم ياخذه عنه صلواته استباطا من الامر بمسئتي الصلوة والحديث في صحيح مسلم
 منها استدلالهم بالسوال لكن تخصيص الصوم بالاثني عشر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واقام
 صلواتهم بيان شرفه لولادته والاثر الجلي فيه والحديث في صحيح مسلم عن ابي قتادة قال قال النبي
 في شربه وفي الحديث دليل على ان الزمان ايضا تشتت بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمه
 بقبلة المشافهة بعد العصر والعج لمن كمن في الصلوة ومنها حكمه بان كونه خصصا بمحضر
 الاحوال فردا في اكثر ما يخرج ذلك عن كونها شريعة ومنها حكمه بان البيع الحسنه متفق
 على جواز فعلها والاستحباب بها ربا والثواب لمن حست فيه فيها ومنها اتفاقهم على تدعيم
 يوم مولده صلى الله عليه وسلم في كل سنة بالبر والاحسان والرد على من تكلم فيه وما سواه الا شاذة منها
 تدرج على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم في حياته وقوله صلى الله عليه وسلم ان من تركها
 في سنين لم يدر ما فعلها تدر لبيد العجا في ان لا تلبس العبد الا شجرة الطير والقبضة في تهنيد
 النورى ومنها ان تعسر الذبح بحرب الله يسمي عتيقة كان من فعل الشكر كمن اطوا عتيقة

بعد رفع الحج ای کونه لاصنام و دخول الحسن ای کون الذبح لحد قرره رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم کما هو مذکور جماعه و استحسانه بعض الامته من الصحابه و التابعین و تبع التابعین
 و لم یخرج من نفس التقیة بالزمان مع ان تعبد الشکرین من حکم بکراته فلتعارض الادله و غیره
 لا ینفکس التقید فقد ظهر بطلان ما قال المتبع الخدی من ان الفعل المباح بتقیة الزمان
 و المكان یصیر حراما و کفر ابل الفعل المذوب ایضا شد استقفا از مولوی رفیع الدین
 سوال تخصیص ماکولات در فاتحه بزرگان مثل کچره در فاتحه امام حسین رضی الله عنه
 و ثلثه در فاتحه شیخ عبدالحق و غیر ذلک و بحین تخصیص خورندگان چه حکم دارد حوافر
 و طعام که بی شبهه از مستحبات است و تخصیص کفعل مخصوص با اختیار است یا غث
 منع نمی تواند شد این تخصیص از قسم عرن و عادات اند که بمصالح خاصه مناسی
 ابتداء بطور آمده رفته رفته شیوع یافته در حق کچره که صاحب در مختار و صاحب فیه و دیگر
 فقها تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذبح جانور و تقسیم گوشت
 آنرا البصدا یق خدیج رضی الله عنها که بطریق صحیح ثابت است و الله اعلم بالصواب مولانا
 کجراتی که از اعظم علماء و صلحای وقت خود و معاصر شیخ عبدالحق دلمه است در وصیه
 خود نوشته است تعبدات و تحقیقات در اوضاع و ترکیب ماکولات و نهیات و مقورات
 نهاتهای و نیازهای بزرگان از ارتقاات و رسوم صالحی است چرا که معمول می شود

و اولیا عظام است که انیکه کمال ظاهر و باطنی ایشان متصف علی کافه اهل اسلام است
بر آن مقید بوده اند و حکم کرده اند باینکه بعضی از ترک کذب و شهادت و نیاز و غفلت
بزرگ با این طور و بر این خبر باید در سائل و افراد اکابر هم نظر آمده مثل ترک نوش و صیحا
که بعد از غیره گواصل هم معلوم نیست تا ما عمل بدان نیست که داخل تجربات است
در رقی که انقبض خصیصا بطرق صحیح و مروت و فرقی نیست میان آن این و ظهور و کمال
و آثار در این خصیصات از یقینات است مثل سایر تجربات انتهی کلام بقصر می گوید
تفسیر غریبی در خواص نوره لغیر نوشته است که از خواص بحرین نوره نیست که
نگام بر آمدن آنکه اطفال که آنرا حیجک خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بخوانند
و ترسیل بخضور طفلی که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را
در آن سال حیجک نه بر آید و اگر بر آید سبب آن آسان گردد و آسبی یاد نرشد لیکن شرط آن
که وقتش در آن باشد آن دو نیم یا در پنج یا شکر و جغرات بقدر حاجت مستحق را در همان محله
بخورد و دهنده آن مستحق بخضور قاری و طفل بخورده انتهی و همچنان سایر نصیحتات و تخریفات
در اعمال مرویه از آنحضرت صلعم و صحابه و تابعین و تبع تابعین و اکابر لاحقین بدان آن بر
تحریر نقل است رسیدن علم آن ضرورت و به میل است موضوع علی العموم برای آن
از امور شرعی نیست از عادات و تجربات است آری چیزیکه ممنوع است در آن کلام

است بجهتین و بی تخمین در خیال منسوخ بحث در افعال مباح و حرام است که مختص
 قلب بهیه آن نمی کند و آن فعل احرام و کفر نمی سازد که با بر غم الحائنین و ترک دفع غیر
 باید دید که چه طور از تعصبات مذکوره در کتب صحاح مروی مقبول و معمول این اثر در نهان
 نوشته کان مر عادتیم ان الانسان اذا استأبته عین من اجبر جاء الى العاين بقبح فيه ما فيه
 کفر فيه و تشخیص تم محبت فی الصحیح ثم انیل ثم یدخل بیده الیسری فیصیب علی بیده الیمنی یدخل
 الیمنی فیصیب علی بیده الیسری فیصیب علی مرفقه الایمن ثم یدخل الیمنی فیصیب علی قدر
 الیسری ثم یدخل بیده الیسری فیصیب علی رقبته الیمنی ثم یدخل بیده الیمنی فیصیب علی رقبته
 الیسری ثم یغل داخله از راه لا یوضع القدح بالارض ثم یصیب لک المار المستعمل علی
 راس المصاب بالعين من خلفه صبه واحدة فیر باذن الله تعالی در مواب بعد فصل
 این عبارت نوشته و هذا المعنی مما لا یکن تعلیله و معرقه وجهه من جهة العقل فلا یر لک
 لا یعقل معناه و قال ابن العربی ان توقف فی تشیع قلنا قل الله و رسوله اعلم و قد
 عضدته التجربة و صدقة المعانیة و متطرق قال و علیه اظهر لان عند ان الادوية اتفعا
 بقوا اما قد تفعل یعنی لا یدرک دیمونی ایند اسبیلہ الخ اص و هم در و اب سب از شرح
 السنه نقل نموده ان عثمان بن عفان رفا می صیا یلیما فقال و سوا نوتة لیلای صبه
 العین عقیده چهارم اصل در اشارت است یعنی هر چه از شایع مقول

نیست حرام است نسبت می کنند بکشف و اصول فی آنکه بمنزله کلام رسند مختص بحث در
 اصل بسیار است که حسن وقوع نزد معتزله عقلی است و موجب حکم پس اشیا که حسن وقوع
 آن معلوم است منقسم باقسام واجب و مندوب و مخطور و مکروه و مباح قبل شرح
 و بعد الشرح بی بدخلت شارع و چیزی که علیه حسن وقوع آن عقل معلوم نمی گردد معتزله
 قبل شرح مذکور است اول اباحت آن مذکور معتزله بعد از دوم حرمت و آن را
 معتزله بعد از است سیوم توقف و این اباحت را اباحت اصلی و اباحت حقیقه گویند که این
 و ما ترمیده از آن میگردند نشان قبل شرح حکم نیست و بجهت که در این است که اصل در اشیا را
 و آن مختار اکثر شافعی و حنفیه است یا خطر که مذکور است عبارت است نسبت بران قدرت و
 اباحت غیر اباحت معتزله است که حکم نیست نزد اهل سنت و معینش آنکه میبایست کرده میشود بجهت
 افعال معالیه مباح یعنی مأخوذ نمی شود بقض و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانی که پادشاه بعد
 اند از پیش نسبت سابق و جعل حکام پس این جعل عذر است و بر همین اباحت مبنی است مسلم
 نسخ خاطر مریح را در تنقیح نوشته و فی نظر لان الا با حقه الاصلیه نیست حکما شرع عاقله
 لیکن الحزبه بعد و نسخا در شرح آنرا تفصیل بیان نموده در تالیف نوشته و فی المسئله تورد
 فی اصول الشافعیه و الاشارة علی الترتیل الی مذکور معتزله فی این المعقل حکما بالحسن
 و الصح و الا فالفعل قبل التبعة لا یوصف بخدم بشی من الاحکام الی اصل و کتب

اصول پنجم در رعایت دل است. درین خصوص که اصل حرمت است یا اباحت یا توقف
 و انواع اختلاف در اینجا مذکور آنهم نیست بسبب ورود شرح بوده است و نایب از جهت خبر
 مخالفین بسبب عدم عارست آن فن بعضی الفاظ را مانع میدهند و در معرض عارضه می آید و بر
 رفع شبهه و باری تفهیم ایشان را در آورده بر سر اصل سخن میرسیم که اباحت شرعی عبارتست از
 خطاب شارع بالتخیر یعنی بعد ورود شرح در چیزی که شارع خطاب بخیر نمود آن مباح است
 و اگر مدرک شرعی برای حجج در فعل و ترک چیزی معدوم باشد آن اباحت اصلیه شرعی است
 و نیست در این اختلاف کسی از معتمدین اصولیین اهل سنته قال حسب المسلم الا بانه حکم شرعی لازم
 خطاب الشارع بالتخیر و الا بانه اصلیه نوع من لان کمال عدم فیه المذکر الشرعی المخرج فی
 فعله و ترک ذلک مدرک شرعی یکا الشرع بالتخیر فیهی لا یکون الا بعد الشرع خلافا لبعض
 المعنیه و قال لاننا بحر العلوم فی شرحه ای عدم المذکر الشرعی لهما مدرک شرعی حکم شرعی
 بالتخیر و الا بانه اصلیه لا یکون فی وضع عدم المذکر الشرعی المخرج فی الفعل و ترک بل
 حکم بخیر و نه اصلا فان اباحت اصلیه فیه حکم بالتخیر فیهی لا یکون الا بعد الشرع خلافا لباخیه
 فانهم یقولون بالاباحت و نه من الاحکام قبل الشرع و شرح مختصر الاصول نوشته اولاد
 یکا شرعی خلافا لبعض المعنیه و فایده می شود که باریح یا منقذی المخرج فی فعله و ترک ذلک
 ثانیة قبل الشرع و بعد از آن مگر آن ذلک اباحت شرعیة بل اباحت خطا است از این خبر مذکور

فاقترنا من ارجان در جانشین نوشته شود و خلافاً بعضی معتزله هم الذین قالوا لا فعل الا
 التي لا يدرك العقل اشتغالها على المصلحة والمفسدة وخلقوا عنها مساحة قبل الشرع بالاباحة
 الانشائية لانه تعالى خلق العبد ويا متفجع به فالكلية تقتضي الاباحة له دفعا للعتب وجاهل من
 يرجع الى ان الاباحة في ان الشرع بل بوجوه عدم الخرج في فعله وتركه او حكم الشارع بذلك
 ان ما لا يدرك العقل اشتغالها على المصلحة والمفسدة وظلوه عنها ما لم يتعلق به الخطا كما كشف
 عن حجاب صريح اصباح بالاتفاق الا ان عند هؤلاء البعض من جهة ان الاباحة في عرف الشرع
 بمعنى عدم الخرج في فعله وتركه وانه كذلك وبعده الجواب ان كل ما عدم المذكر الشرعي للخروج في فعله
 وتركه فذلك مذكر شرعي بحكم الشارع بالتخيير بينهما الغرض بعد ورود شرع وعدم مذكر شرعي
 خرج در فعل وترك براهمة اتفاق اهل القول است واما حديث نبويه بمصراحة بران شارع
 ابن عباس رضي قال كان اهل الحالمية ياكلون اشياء وينسكون اشياء وتقدر انفسهم اليه من انزل
 كتابه واصل حلال وحرم حرامه فما اصل فهو حلال ويا حرم فهو حرام وما سكت فهو عفو شيخ عبد الحق
 عليه الرحمه در ترجمه كوة در ذيل اين حديث نوشته از حقا معلوم مي شود كه اصل در اشياء امارت
 است و در آخري گويد به تحقيق ثابت شده است تحريم بعضي اشياء و بغيره بغيرت زبانه بركتاب
 و لكن اين عبايحي خواننده كتاب را و نخواهد بسته را از جهت كثره آن يا غرض مي باشد از عمادت اين
 آيه آن بود كه بدانند كه تحريم نكته كرمي و جاي نكته بهوا در مشكوة از اني تعاليسي در

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله فرض فرائض فلا تصعبوها وحرمت حرمات فلا
 تهتكوها وحد حدودا فلا تعتدوها وسكت عن شيئا فلا تبحثوا عنها لا على قاري في شرح نوشته
 دل على ان الاصل في الاشياء الاباحة ودر تفسير مدارك مستأيد آية قل لا احلها الا وحى الى الاية
 في نوید و فیه بنیه علی ان التحريم انما ثبت لوجوب الله و شرعه لا بهوى النفس و كتب فقہ کازرین
 حکم مالا مال اند در شرح و قایده در شرح قول ما تن بالیس بحدث لیس نجس می نوید ملا حکم
 بحرہ المسفوح بقی غیر المسفوح علی اصله و هی الحلی و یزیم منه الطهارة و در بایه در فصل
 حداد نوشته ان الاباحة اصل در باب التعمیم بقی اصل الاباحة للحاجة صاحب تآیه سائل
 در جواب سوال چهل و هشتم نوشته امریکه منقول از ان حضرت صلعم و صحابه و فاضلات
 غیر مشروع است چنانچه صاحب بایه چند جا عدم نقل از ان حضرت صلعم و صحابه و دلیل
 گرفته است منها فی کتاب الصلوة فی فصل الاوقات التي تکره فیها الصلوة قال کفره
 ان ينفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزید علیها مع حصة علی الله
 و منها ما قال فی باب العید لا یمنع فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع
 حصة علی الصلوة و مد صاحب مائة مسائل ازین روایات علاقه ندارد چه عدم
 نقل چیزی دیگر و نقل عدم چیزی دیگر یعنی در جاسته بایه می نوید باینکه علی
 معرقة الحديث الذي فيه عدم زيادة النبي عليه السلام على ركعتي الفجر ولذا قال الاكمل

ان التارك مع حربه عليه السلام على احرار فضيلة النفل دليل الكراهية وان بحث في
 باب المايل بتفصيل ذكر کرده ایم مشافیر جمع الیطایر اما خد این عقیده کلام ظاهر
 است مصری در شرح مستدرک بحث تلفظ بیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره
 در حقیقه و شافیه نوشته اما انکار اللاحده الطایریه و استدلالهم بان التایر کما یک
 فی الفعل مطلقا یجب فی التکرار فیما فیهم و علی فعل لم یفعل رسول الله صلی الله علیه و آله
 فهو مبتدع لان عدم للفعل کفعله فی الحجه من غیر تفاوت باتفاق الامة فمن جعله باصول
 الدین فان علمار الاصول باسیرهم ضرخوا بخلافه فی فصول ابدائع الشمس ان التکرار یستلزم عدم
 لا یصح طلب الامانه غیر مقهور و اما لانه لو کان مطلوبا لترتب علیه الثواب فیکون کل مکلف
 مشابها باعتبار عدم فعل النهایات التي لا تحصى و لا قائل به و المطلوب الفعل کما کان او غیره
 انتمی و صرح الاصولیین بان التکرار فی ترک النهی عنه انما لیس معنی عدم الفعل لانه نفس
 و اجلا تحت القدره للعبد کما فی التحریر و غیره بل المراد بالکلف و هو ان یتعوا النفس
 قادر علی فعله فیکف نفسه خوفا من ربه انتمی کلام المصنف و تحت تلفظ بنیه را واجب
 متعلق ایمان است در رد استحیات مضافا ذکر کرده ایم و انچه مصر دانست ترک ذکر نمود
 از خودی شرح اشباه و نظایر هم ظاهر است و مخالفین که وجوب متابعت و ترک را متفرع
 بر وجوب متابعت و فعل مطلقا حال آنکه وجوب متابعت در فعل مطلق بهم تأیید

در توضیح و تلویح نوشته است که افعال غیر خالی از حضرت مثل قیام و قعود و اکل و شرب
و قسم اند مقصدی به غیر مقصدی بد فعل مطلق خالی از قرینه فرضیه و وجوب استحباب
و اباحه مخلف فيه است حسب توضیح می نویسد الحار عنده الا باحة و حسب تلویح هم در این
بحث می نویسد الاصل فی الاشیاء الاباحه و اضحی که متابعت در امر هم تفصیلاً دارد مثلاً
در حجت بالغه نوشته ماری عن النبی صلی الله علیه و سلم علی قسین احدیهما سید سبیل تبلیغ
الرسالة منه قوله تعالی ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا و ثانیها یائس من باب
تبلیغ الرسالة و منه قوله صلی الله علیه و سلم انما انا بشر انکم بشری من دیکم فخذوا به اذا
امرکم بشی من اشی فاما انا بشرو قوله صلعم فی قصه تبایر النخل انی انما طست ظنا و
لا تواخذوا نی بالظن و لکن اذا حدیثکم عن الله شیئاً فخذوا به فانی لم الکذب علی الله منه
و منه باری قوله صلی الله علیه و سلم علیکم بالادوم الا فرج و مستنده التجویه و منه ما فعله النبی صلی
الله علیه و سلم علی سبیل العاده دون العبادة و حسب الاتفاق دون القصد و منه ما ذکر
کما کان یذکر قوله کثیرت ام ذرع و منه ما قصد یصلی تجزیة یومئذ و لیس من الامور اللذاز
الحرج الاله و منه حکم و قضاء خاص انیت لمخص عبادة حجة بالغه و هم در آن کتاب نوشته
من اسباب التحریف التعق و تحقیق ان یامر الشارع بامر دینی عن شیئی و حسب من است
یفهم حسب ما یلیق بدنه فیسری الحکم الی ما یشکل کل شیء بحسب بعض الوجوه و بعض

اجزاء العللہ کو الی اجزاء البقی و در واقعہ و کما استنبط علیہ الامراض الرواس
الترمذی است و یجعله واحداً یحمل کل ما فعله النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی العبادۃ و الخیر انہ فعل
علی العبادۃ فیطن ان الامر والنہی استلزامہ الامور فبحر ان اللہ تعالی امر کذا و نہی عن کذا الی
ما قال و کشف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن قناتہ المکارم و من انہ تحریف بمعنی
یحم تشد طلقاً مستلزم سواہ است و من عقیدہ فروغ کثیرہ و بارہ کثیرہ تخرج بحود
و مستند ان عقیدہ حدیث کثرت بقوم فہو شہم کہ لوداود ازین حدیث باسناد ضعیف روایت
کرده است اگر مجموع حدیث ایشان وارد کرده می شود و چه زبان دراز ہا کہ نمی کنند ہر حال معنی
حدیث دریافت آیند مساوی در شرح ضعیف جامع ضعیف نوشتہ من تشبہ بقوم ای ترس
الطائفہ فی رتبہم فہو شہم ای من تشبہ بالصلی او من اتباعہم یکرم کما یکرمون و من تشبہ
بہم ان و یخذرون وضع علیہ علامۃ الشرف اکرم ان لم تحقیق شرف و ذل بشری ہیلیلہ کمون
تشبہ بابل اللہ فالتشبیہ من امور القوم یوجب ذلک و القرب بہم مقصد کل خیر جاہ
بعض اباء الدنیا الی العز الی سیر الخرقۃ فقال اذیب الی السیر و ردی یکلمک فی سعادۃ
افترابک الی اما فاذکر حقوقہا و ما علیہ من رعایا ہا ہا و ترک فکر علیہ العز الی قال
لک لریغ فقرۃ لان الراد اذا سمع ذلک یفر فیحسن سیر الخرقۃ حتی یشبہ بالقوم و یشتری بہم
فیما اظہر و یبطل احوالہم و یشیرہم فیکلمک تسلمک فیصل الی شیء من احوالہم انہی و ہا کلا

فی التشبه بهم فی السيرة واما التشبه بهم فی الزیاد الی الله فليس مع ذلك لم العوم لا تشفی بهم
 جلیسهم و عن ابن عمر باننا وضعیف طلس نحن خذلیقة باننا حسن انتهی لما علی قاری در شرح
 فقه اکر نوشته انا ممنوعون من التشبه بالكفرة و اهل البدعة النکرة فی شعارهم لانهم یؤمنون عن
 کل بدعة و لو كانت مباحة سوا رکاب من افعال اهل السنة او من افعال الکفرة و اهل البدعة
 فالله علی الشعار حسنکلی در خزاین الاسرار نوشته ان التشبه بهم لا یکره فی کل شیء بل فی کل
 دنیا بقصد التشبه کما فی البحر و تفسیر عزیزه در ذیل آیه کریمه ان الصفاد الروة من شعار الله
 مسطور است صفاء و مروه را از شعار الله بودن محض برکت بعبادت باجر حاصل گشته که میت
 خاصه حضرت جل و علا در میان همین دو کوه باشکوه در حق ایشان جلوه گر شد و حل مشکل
 ایشان فرمود و این دو کوه با صفایب آنکه جلالان که اساف و نالکه را از آنها نهاده پیش
 می کردند از شعار الله بودن معزول و ساقط نگشته و اگر بود و نصاری بر شاطیج نمایند و گویند
 که شما مکانات تبان را تعظیم می کنید و طواف آن مکانات می نمایند و مشابیه با کفار
 و بت پرستان بر خود گوارا می کنید و این مخالف جمیع ملتها و ادیانست پس ازین طعن ایشان
 پروا نکنید و تنگدل تشبیه زیرا که معامله با خدا است و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است
 و تعظیم تبان حج و عمره بلا تشبه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت فخرین بطوع و خیر
 یعنی در هر که بقصد طاعت بجا آرد کاری تنگد را فان الله شاکر عظیم یعنی تحقیق خدا تعالی

قد زنت عمل او را زیاده ای نمی کند که نظایر شایسته با کفایت داشته باشد و در
روز عاشورا اگر او تعالی عمل یعنی ذنباست به ثبات عقل کند گمان پس بر که درین
مکانات به نیت تعظیم بنیان می رود عمل او را ردی فرماید و بر کفایت آداب مناسک می رود
عمل او را قبول می کند الی آخر اما فلان اگر مطلقا شایسته کفار که در افعال مرضیه الهی باشد
موجب حرمت می شد لازم نمی آمد که حج و عمره و ختنه و عقیقه و صوم عاشورا و قربانی
و تعظیم شهر حرام و تعظیم بی و قلاب و دیگر تعایای ملت ابراهیمی در کنار آن وقت راجح بود
یا تماز کسوف و خسوف و صدقه دادن در آن وقت و از آن کردن برده و ضیافت بهمان
و میادین آبی سرسبز راه ابرامی می افرازد که معمول می شود است نیز حرام می گشت اینست
در تحفه اشاعره نوشته است که در استغفار مساوات باشد با مشیت به غیر کمال است
است در اشعار قدیج شهرت که خاک سخن از شاهان را بشک و سنگ ریزه های انجی
را بر دارند و با قوت تشبیه می کنند مساوات نمی افکند و در احادیث صحیحین نیست تشبیه
با ابراهیم و تشبیه با نوح و موسی و تشبیه او در تعظیم می شود و بر مساوات این اشخاص
اینجا حمل نمود و اندک آن پنج عقیده اصول موجب تحذیر است که عابد عقاید فاسدان
بسیوی آن عابد و آنچه ذکر کردم از رد اصول بی توان برود بان مرد فریاد و اگر شی از
که صراحت می بینان آن مرد و حال باقی هم در آنچه مذکور است بسبیل الحصول اما متنبه

بر بعض امور ضروری و واضح باد که از عمده معتقدات فاسده و مبتدعات کاسده گویا
 مایه الامتياز این طایفه از اهل سنت و جماعت است مسئله استعانت است از ارواح انبیا
 و اولیا که شرک دانند و دلیل شان آنکه یا با کسی تعین کسب تقدیم مقول فایده حصر می
 و احادیث باب صبر و توکل و مافضله تعالی این بحث را در رد استحقاق تجویز و صبر
 تحقیق نموده ایم در اینجا بر نقل بعض کلمات تفسیر عزری که کتفا می رود و واضح باد که فصل
 مقوم این طایفه توکل و تحقیق مقررین حضرت ارحم الراحمین است درین مقام توجیه کلام
 عامه مکارم آن کرام علیهم التحیه و السلام نقل می کنم گو با مسئله استعانت خصوصیت نه شده
 که مؤید و معین مدعا و مبدا فی موضع ضلال و غوایت آن اشقیات مقوله اول در تفسیر عزری
 در ریاضه تمهید تصنیف تفسیر نوشته برابر ایضاح معانی سوره فاتحه الکتاب و وسیله
 آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوته ختم و جمعه و جماعات و محاضر ارواح
 مقدسه انبیا و اولیا و زیارات قبول صلی او عرفات و مناسک این سوره را تشریف می نمایند
 انتهی لفظ محاضر ارواح انبیا و اولیا را باید دید و معنی آن از قرن شیطان باید پرسید
 مقوله دوم در تفسیر ایاک نعبد و ایاک نستعین را منقح نموده می نویسد و آنچه متعلق بحشم
 بدین مشابهه مثل کعبه شریفه و قرآن مجید و دین بزرگمان مثل انبیا و اولیا و زیارت
 قبول شده و صالحین که جان خود را در راه او باخته اند و اوقات عزیز خود را در راه او

او که زاننده انتی زیارت نورسید و او صاحبین عبادت خداست بقوله سوم اما عبادت
 پس محبت است بخیر بان او و تقصیر داشتن به غرضان او مقوله چهارم اما یک استعین یعنی
 و اگر تو بدو میخوانی این خط را برای آن آورده شده تا از نسبت عبادت بخود می در دل پیدا
 نشود پس گویای گوید که عبادت تو بدو طلب بدو از تو صورت نمی نهد و نیز در عالم طایفه
 اند چنان می گویند که هیچ اختیار نداریم و مانند سنگ و حوت بی اختیار از حرکت
 سر بر می آورند و قدری آن می گویند که اختیار تمام داریم و حرکات و افعال بسجاده از ما
 می گردد و این مرد و طایفه مرد و در هر طریقه نامحسوس اند و طایفه اول ابطال شرع و کلیت
 می کنند و طایفه دوم در شرکت در کارخانه خالقیت می نمایند پس این دو خط را
 بر عقیده آن مرد و طایفه آورده اند اما یک بعد بر عقیده حیرت و اما یک استعین
 قدرت و راه رات نصیب طایفه سوم که سنیان باشند می گویند که بنده کی سبک
 و توفیق از تو میجویم بعضی اهل معرفت گفته اند که استعانت در محال است بلکه
 طاعت و معاینه است یعنی عبادت از ما است و مرتبه معاینه دادن و بعین البصیرت
 و کار است شیخ صفیان ثوری رحمه الله علیه روز در نماز شام امامت می کرد و چون اما یک
 و اما یک استعین گفت پیش از آنکه درین خود آید گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون
 اما یک استعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو چرا از طاعت و از سجده می و از این

روزی و از بادشاه یاری میجویی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که سرم کند از آن که مرد
 و شب پنج نوشت در دو جهت پروردگار خود ستاده دروغ گفته باشد لیکن در اینجا باید فهمید که این
 از غیر توبه است که اعتماد بران غیر باشد و او را منظر عیون الهی ندانند حرام است و اگر التفات محض کمال
 حق است و او را یکی از منظر عیون دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی در آن نموده بغیر
 استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود در شرح نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا آن
 نوع استعانت تعبیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت ببحث
 حق است لا غیر انتهی مقوله پنجم تقدیم ایماک بر تتبعین مفید حضرت یعنی از غیر تو استعانت
 نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر
 خاص است پس بهتر است که عبادت بر چند کس بنده است مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است
 و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت می کند منتهی کار او آنست که
 در دل او داعیه اعانت آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده می گوید غیر ترا
 اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند باز در دل
 او داعیه اعانت من انداز می پس من از وسط قطع نظری کنم و غیر از اعانت ترا نمی
 بینم انتهی ملخصاً مقوله ششم در بیان افراط و تفریط استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا
 و اولیا در پرده صورت و تائیل و قبور و تقو بها معبود سازد و رزق و فرزند و خدایت

در منصب ایشان بالاسطلال در حواست کند و شفاعت و عرض ایشان در خباب و تعالی و
 گویند که آن خباب باشد بر انداختی مقوله بمقام خیر اهل الذین النعمت علیهم یعنی راه گشایه العالم که
 بر ایشان و این لفظ را در جای دیگر از قرآن مجید تفسیر فرموده اند چهار روزه که انبیاء صدیقان
 و شهیدان صالحان باشند پس معلوم شد که راه راست راه این چهار روزه است و در وقت
 مساجد یا نور و گارنده رای باید که این چهار روزه را ملحوظ نظر احوالی سازد و راه آنها طریقه
 الی آخر تا قال باید دانست که عوام مومنین را رفاقت صالحین طلب باید کرد و صالحی این رفاقت
 شهیدان و شهیدان را رفاقت صدیقان و صدیقان را رفاقت انبیاء و اگر کسی عوام را
 خواهد که رفاقت انبیاء نماید او را از رفاقت این سه گروه در حد درجه نایب است چنانچه اگر
 رفاقت با و شاه خواهد بود و رفاقت جماعت را که او در رفاقت ساله او را و او در رفاقت
 امیری از امرای کبار باشد ممکن نیست و لهذا دخول در طریقه اهل الله و توسل بآنها حسن محمود
 اهل اسلام شده است و هم در حالات ایشان می نویسد و حرکت در کلام و در انظار و در افعال
 و در مکانات ایشان در صحنه ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان
 ایشان فی دینی ظاهر می گرداند و نزد خود ایشان را جای مرتبه می بخشد که دعای ایشان
 مستجاب نمی شود بلکه در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او را می گرد و در خصوصیات
 و علایق که در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت میزند از آن فصل نیست

که خواهم مومن بآن استدلالت قوتند کرد الا بعد از تاسع و آن عوالم الهی دهم و در اینجا نوشته
 شد حیدر است که قلب او بشاید متحقق باشد و آنچه اینها علی السلام باور نمایند و از نهجی
 قلب و قبول کند که گریامی بینداند او دن جان نوزاد و سهیل باشد که بجهت مقبول است و
 مقبول شده در اقسام فرشتهها نوشته اول فرشتههای متعلق با جسم اند خواه علوی مثل
 حاملان غرش و خازنان کرسی و داروغهای بهشت و دوزخ و ساکنان سدره المنتهی و
 مجاوران بیت المعمور و کشندگان ستارهای و محرکان کماوات و دربانان آنها خواه با جسم
 سفلی متعلق داشته باشند یا نه فرشتههای که بایر و بادی و بوطاند و همراه هر قطره نزول میکنند
 در برید یا موی که در درختان موکل و به حفظ نبی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
 تالیان اسرار الله و غیره و اینها از تباط دارند سیوم مقبرین که امور عظام در عالم پذیر ایشان
 و توسط ایشان صورت می گیرد مثل انزال وحی و شریعت و ایصال رزق و دولت و امداد
 و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح نبی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان بر
 تمییز امر غذا در بدن آدمی نیز موکل اند زیرا که قاعده غذا آنست که جزوی از طعام قائم
 مقام جزوی از بدن که بسبب حرکات متخلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا را
 سوی گوشت و استخوان کشیده بر دوزیر که غذا جسم ثقیل است بالطبع حرکت به پایین دارد
 بچوناب دیگر و فرشته دیگر می باید که آن غذا را در عضو نگاه دارد و فرشته سیوم تا صیقل

خون را از آن غذا خلق کند چهارم تا صورت گوشت و استخوان پویشاندیم تا دفع فساد نماید
 ششم تا جنس بخشن چنانچه یکسان نماید مقیم تا مراعات مقدار نماید و پستی و بلندی را در
 عضو پیدا نشود پس این هفت فرشته برای غذای هر عضو در کار دارند و بعضی اجزای بدن
 مثل چشم و دل زیاده از صد فرشته را محتاج اند و بعضی این فرشتههای ارضی را مبدء از ملائکه است
 است و آن هر را از جمله انوش انجی مقوله نم در تفسیر نامه قافیه نوشته و دفن کردن جوی
 اجزای بدن تمام یکجای نباشد بلکه روح با بدن از راه نظرها و عیانت بحال می ماند و قوه بزرگ
 و ستاین و مستفیدین بهولیت می شود که بسبب تعیین مکان بدن گویا مکان روح متعین
 و آثار این عالم از صدقات و قاتحه و تلاوت قرآن مجید چون در آن بقعه که در بدن او است
 واقع شود بهولیت نافع می شود پس موصوف گویا روح را فی مکان کردنست و دفن کردن گویا
 مسکنی برای روح ساختن است بنابراین است که از اولیای مذکور و غیره موافقین اتفاق و
 استاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز مقصود و در تفسیر سوره الشق نوشته
 اول حالتی که مجرد شدن روح از بدن و تولد شدنی الحما اثر عبادت سابقه و الفت بدن
 و دیگر معروفان از ابای جنس خود باقی است و آن وقت گویا بزرگ است در میان زندهگان
 نیا و استغراق عالم قبر که خبری ازین طرف و خبری از آن طرف ندارد و این حالت حالت نیست
 جزای برخی از نیک و ابرار است و بعد از نیکان در حالت زودتر می رسند و مردگان مستط

خلق سدا بر طریقت میباشند و چنان گمان بر بند که هنوز زنده ایم و لهذا در صحبت شریعت در احوال
 قیام و ابدیت که مرد مسلمان در اینجا میگوید و معنی اصلی یعنی بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز در ابدیت
 که مرد در این حالت بماند غریبی است که انتظار فریاد درسی میرسد و صدقات و ادعیه و فاتحه دین
 وقت بسیار بکار آرد میآید و اینجا است که طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک ماه بعد موت
 در بین نوع آمده اند کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خوارات عالم مثل
 ملاقات زندگان میکند و مالی الفیر خود را اظهار میکند و در حالتی است که بعد از انقطاع اتصاف
 زندگانی دنیا با کلیه رویدادها استغراق عظیم در مشاهد کیفیات یک سو به خود از نیکی و بدی
 او را حاصل می شود و قوی مدبر که در تصرف این عالم گسترده شده با نظر توجهی گردند
 و حرکت معنوی او از ایشان مطلق بیکاری می شود و این حالت غوام مردگانست و بعض از خواص اولیای
 را که جاذبه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند در این حالت تصرف در دنیا داده و استغراق
 آنها بحسب کمال دست مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمی گردد و او بسیار تحصیل کمالات
 باطن از آنها می نمایند و از باب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند
 و زبان حال آنها در الوقت بهم مترجم باین مقالات است **ع** مر آنیم بجان گزنوائی برین
 انتهی ملتقطاناید از اینجا که مسئله نگار استعداد و نگار ادراک ارواح با هم توانان و از یک
 منبع روان گردیده است بخدییه قائل شده اند باین که ارواح را در عالم برزخ ادراک و علم و

سماع نیست مگر وی عبد الحق نوشته است و از آن کس که مطلع بطلک طالب مگر در پس میوه است
و حال الی قور مجبین است قال الله تعالی الذی توفی النفس حسنین موتها و اتی لم تمت فی
سماها فینک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اهل نسبی پس مرده و خوابیده در
نخ موت یکسان اند فرق همین است که مرده را حکم بازگردیدن در دنیا نیست و خوابیده را
حکم بازگردیدن است و در مرده بودن یکسان و قال الله تعالی لا یندو توفی فیها الموت الا لمرة
الا ولی یعنی در موت دنیا و حیات آخرت حیات و موتی نیست و قال الله تعالی انک لا تسع
الموتی و ما انت یسمع من فی القبر و لیکن آنکه نفس صریح است در عدم ادراک و سماع موتی قال
رسول الله صلعم نم کنوثة العروس یعنی فرشتگان در قبر ب سوال جواب از مومن می گویند بخواب
بمخوابیدن عروس انتهی ملخصه در سحیات بیان کرده ایم که این آیات و احادیث همین
شک معتررا اند و درین باب و جواب آن باتینیه بر مناسنی غلط و تقیه قات بجا ذکر نمودیم
تکید لازم چیزی از کلام شاه عبد الغزیز صاحب نه گوری گردد سوال چه میفرمایند غلام در این
کوائف ان را بعد موت ادراک و شعور باقی می ماند که از زمان قبر خود را شناسد و سلام نشان
شود جواب انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند و بر معنی شرح شریف و قوا
فلسفی اجماع دارند اما شرح شریف پس عذاب القبر و تعظیم القبر و اثر ثابست تفصیل آن
و قری طویل می خواهد در کتاب شرح الصدور تعریف شرح جلال الدین سینوی و دیگر گفت

حدیث ابیدیه اثبات عذاب القبر در کتاب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضی از
 اهل کلام سکران را تکفیر کرده اند و عذاب تنعیم بغیر ادراک شعور نمی تواند شد و نیز ادراک
 صحیح مشهوره در باب باریت القبر و سلام بر موتی و هم کلامی بانه که انتم ساعد و نحن بالاشهر
 و اما انذار الیکم لا حقون ثبات است و در بخاری و مسلم موجود است که آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم با کفار که در بارگشته شده بودند خطاب فرمودند بل و حد تم ما و عذرم حکم خدا
 نرس کرده یا رسول الله ما نکلم من اجساد پس فیما ارواح فرمودند که ما انتم باسمع انهم میگویند
 ای کجیون و در قرآن مجید ثبات است لا تقولوا الموت یقتل فی سبیل الله امواتا بل احیاء عذره بهم میفرماید
 و حین بما اتیم الله من نفسه بلکه از احوال پس مانند گان هم خوش وقت و متباین ثبات
 است و بیشترین بالذین لم یحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لام یحزنون بالجمل انکار
 شعور و ادراک اموات اگر کفر باشد در الحاد بودن او شبه نیست و اما قواعد فلسفی پس بقای
 روح بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک اولدت روحا و آلام روحانی را مجمع علیه
 فلا سغه است الا جالینوس و لهذا او را در فلاسفه شمرده اند و ظاهر است که بدن و ایا
 در تحلیل است و روح در شعور و ادراک دائم در ترقی پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور
 او چه قسم تا ستر تواند کرد و در تغییر غیری در ذیل آید و لا تقولوا المن یقل فی سبیل الله
 نوشته میون آدمی میرود روح او از بدن او جدا می شود پس موت بمعنی عدم حس حرکت

دارد آن شعور حید را بحدای روح رو میدهد و روح را اصل تغییر نمی شود چنانچه حال
 قوی بود حال لام است و شعور است و ادراکی که داشت حال لام دارد بلکه صاف تر و روشن
 الی آخر ما قال پس امدلح را مطلق خواهد روح شهید باشد یا روح عابد مومنین یا روح کافر
 و فاسق باین معنی مرده توان گفت انتهی و هم در اینجا است حیات شد بعد از معنی تعلقی که در
 است باید آن بر استیغای اندازد که موقوف بر آلات بدن است نه بقای روح با دراک
 شعور خصوصیت شهید ظاهر گشت و در تفسیر آیه و کیون الرسول علیکم شهید نوشته که در
 روایات آمده که مری را بر اعمال امتان خود مطلع می سازند که فلانی امر در چنین میکند و فلان
 چنان تار و قیامت او را شهادت تواند کرد و در تحفه ثانی عشریه آنچه نوشته است این
 اینج بر می کند چه در آن نوشته که مگر بین مجازاة قبر تسک میکنند بآلایه و قون فیها الموت
 الا الموت الاولی پس اگر در قبر حیاتی بود البتة موتی هم عقب او می بود انتهی به بنید که
 مگرین مجازات قبر بآیه کریمه بجهک استدللال کرده اند بعبیه بهمان آیه بار آورده همان معنی موقوف
 عبید الحی هم برده است دلالت نمود بقدر نقل آن کتاب تحفه نوشته جویش اینکه در قبر احیا
 و امامیه حقیقه نیست پس انکس اشعور روح بر بدن تعلقی پیدا می شود که تقدیر و تمیز
 بدن همراه آن نمی باشد تا معنی حیات متحقق باشد بلکه آن تعلقی نسبت به تعلقی حقیقی
 معشوق یا مالک مملوک یا صاحب خانه بچانه که از تعذیب و تنویم می خوانند شده و این

هم در صورتی است که آن بدن قایم باشد و مدقون و الا عذاب نعمت روح است که نفس مجرد
و بدن حقیقی او روح هوایی است و روح هوایی را تعلیق می کنند بدنی دیگر از عالم مثال یا مرکب
از اجزای جمادات بهیمنی و شکلی که بنیده را امتیاز در میان آن بدن و بدن دنیای حاصل شود
آن حال و از آنکه در عرف تعلق روح را بدن مطلقاً ازین نوع باشد از آن نوع حیات می گویند
در بعضی آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را در مدت باین نخستین
موت گفته اند و بعد از آنکه ربنا امتننا اثنتین الایامهم در صورتیست که از موت اولی بکفر و موت مراد
و محتمل است که مراد از موت اولی جنس موت باشد که سابق از زندگی است خواه یکبار باشد خواه دوبار
پس در این صورت تمسک ایشان از اصل باطل باشد باز بعد نقل استدلال منکرین که سوال و جواب تکلم
و لذت و علم و ادراک همه موقوف بر حیات است و حیات با فادین و بطلان مزاج ممکن نیست پس
این امور نیست را ممکن نیست نوشته جویش آنست که میت باین معنی بدن است نه روح و فساد
و بطلان مزاج همه بر بدن واقع شده است نه بر روح اری روح را برای تالم و تلمذ جسمانی و اعمال
حواس تعلقی به بدن خودش یا بدن دیگر مثالی ندارد تعلقی تدبیر و تصرف بی تعدیه و تنمیه خواهد
حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای باقی از وجودی می شوند نه قوای حیوانی و نفسانی و اگر
وجود قوای نفسانی و حیوانی فیضاً یا ابتعاً مشروط باشد بوجود قوای باقی و مزاج لازم می آید
که ملائکه را شعور و ادراک حسی و حرکت و غصص و دفع منافز نباشد پس حال ارواح در عالم قبر

مثل حال اول است که بوسط سنگی و بدنی کاری کند و میزند و افعال حیوانی و نفسانی میگرداند
 به آنکه نفس نباتی همراه داشته باشند فرق همین است که اگر کار را موافق اعمال تنگی و تعذیب
 و ارواح را بر حسب اعمال کسوتی و تعذیب خواهد بود انتهی ملخصه در تفسیر غریبه مشایخ ثم اما
 فاقیده نوشته پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفه او باقی و آتش
 آتشش نموده مشابیه تمام باشد یا طین حیوان پیدا کند و ازین است که اکثر ارواح که نگه
 سوخته می شوند بعد از موت حکم شیاطین می گیرند و به آدمیان می چسبند و این میزند انتهی
 و در شرح مقام علین نوشته بالا رفعت آسمانست و پامن آن سدره المنته و بالا از آن متصل
 پایه عرش مجید و ارواح بیکان بعد از قبض در انجای می باشند و مقربان یعنی اینها و اولیاد
 مستقر می باشند و عوام صلی را بعد از نویانیدن در رسیدن نامکمال اعمال بر حسب مراتب آسمان
 دنیا یا در میان آسمان زمین یا در چاه زرم قرار میدهند و تعلق بقبر نیز این ارواح را می باشد که
 زیارت کنند گمان اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع دستا نس می شوند زیرا که روح را قریب
 مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح بصیر است که سار و رفعت
 آسمان را درون چاه می تواند دید انتهی و در تفسیر سوره طارق نوشته جان آدمی هرگز نپذیرد
 و شعور و ادراک و تلمذ و تالم خاصه دست انتهی ملخصه است که اسمعیل در تقوید الایمان آید که در من
 اخصل من یدعو من دون الله من لا یتوب الی الله یوم القیمه و هم عن دعا هم غافلون را در تفسیر

منع استعانة وآية كريمه الم ایدی میطشون بها الم ارجل مشون بها وغيره را بر ارواح کاملین فرود
 سرگرم زبان سرانها گردیده حاش نیست که این آیات در معارضه انگسان دارند که احجار را
 معبودند آنها و معبودات با عیانها میدانستند شاه ولی الله در حجت بالغه نوشته و مشرکون
 واقفوا المسلمین بخیر الامور للعظام و فیما ابرم و جرم و لم تیرک بغیر خیرة و لم یوافقوهم فی سائر
 و ذیبه الی ان الصالحین من قبلهم عبدوا الله و تقربوا الیه فانام الله الالبیة فاستحقوا العبادۃ من
 سائر خلق الله کما ان ملک الملوک یخیر عبده و یخیر خدمته فیعطیه المملک و یفرض الیه بیز
 من بلاده فستحق السمع و الطاعة من اهل ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادۃ الله الا بضموتہ بعبادتهم
 بل الحق فی غایة الشک فلا تعبد عبادۃ تقر بانہ بل لا بد من عبادۃ بولایة یقر بولایة الله و فی قوله
 بولایة یسمعون و یصرون و یشیعون لعبادهم و یدبرون امورهم و یضرونهم فصبوا علی اسمائهم احجارا و
 جعلوا قلوبهم عند توجههم الی بولایة فخلع من بعدهم خلع فلم یبقوا للفرق من الاضام و من
 من هو علی صورته فظنوا بمعبودات با عیانها و لذلك رد الله تعالی علیهم تارة بالنبیة علی ان الحكم
 و المملک له خاصۃ و تارة ببیان انها جمادات الم ارجل مشون بها ام لم ابدی میطشون بها الم
 اعدین یصرون بها ام لم اذان یسمعون بها پس حمل کردن حکم این آیات بر ارواح کامله تحریفی است
 نیست حال ارواح اندکی از آنچه شاه ولی الله در حجت بالغه نوشته باید شنید اعلم انه قد استفاض
 من الشرع ان الله تعالی عبادهم افاضل الملائکة و یقر بولایة الحضرة لایزالون یدعون لکن الله

نفسه ويزيد بها وسعي في اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول المرات عليهم ويعنون
عسى البدوسعي في النفس فيكون لعنهم سببا لوجود حسرتهم ويزيد في نفس العاقل والديانات في
الملاذ السائل ان يخففوا عنه المسمى ويسوا اليه في الدنيا او حين يخفف عنه عذاب بدنه الموت
الطبيعي وانهم يكونون سفرائين البنددين عبادهم وانهم يلمهون في قلوبهم آدم خيرا اي يكونون
اشباا لحدوث خواطر الخير فيهم لوجه من وجه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله وحيث شاء
يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفق الا على الله الذي الا على واليدار الا على ان الارواح افاضل الامم وادخلوا
فيهم ولو تخوفاهم كما قال الله تعالى يا ايها النفعين البطنة ارجعوا الى ربك راضين مرضية فادخلوا في عباد
وادخلوا في جناتي وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت جعفر بن ابیطالب ملكا يطير في الجنة
الملوك نجيا حين انتهى فسمي دران كتابت واذامات الانسان كان لنفسه ثروة اخرى فسمي
فيض الروح الالهية فيها قوة فيما بقي من الخبيثات فكفى كفاية السمع والبصر والكلام بعد من عالم المثال
انتهى وهم دران كتابت فاذا مات انقطع العلاقات ورجع الى مزاجه فحي بالملكوت وصار منهم
كاملهاهم وسعي فيما سوى ربما اشغل به ولا يرا عارا كلمة الله ونصرت الله ويرى ما كان لهم من
باين آدم ودرما انتهى لبعضهم الى صورة جديدة هشتا فاشد اناسيا من اصل جبلية ففرغ
ابا من المثال واخلطت به قوة منه بالنسبة الهوائية وضار كالحج النوراني ودرما اشتاق
الى مطهر ونحوه فابدى فيما انتهى قضاء لشوقها وبعد ان كتابت الملكة والنفس المحررة

ذلک بالجملة تمام فرق است اجابت بر هر دعا آتی و حدیثی می آرند مسلک حق آنست که
 صالح بر رعایت شرایط فهم کتاب و سنت و مراعات طرق تطبیق و درجات تحقیق و احاطه با طراز
 و جوانب و نظر بر احوال و فروع با اتفاق اهل حل و عقد بر امری اجماع نموده و در تلاحق افکار
 و تطابق اعصار مذہب جماعت قرار یافته و سواد اعظم آنرا در حرم عبارت از آنست با تشاع
 آن باید بدوخت علیکم السواد الاعظم من شد شد فی النار و من تبع غیر سبیل المومنین فانه توط
 معلوم است امام احمد و غیره از عایشه رضی الله عنہا ان حدیث روایت کرده اند از انجا صاف ظاهر
 می شود که چون حضرت صدیقہ در آن قصد موجود نبود در اول اجتماع استبعادی که بنظر سر
 بر الفاظ قرآن بخاطر عاشرش خطور کرد بر زبان آورد و من بعد از اعیان صحابه حاضرین ثابت شد
 آنرا خود روایت فرمود و به تامل استبعاد مخالفت قرآن برخاست چه خوانند گفت منی الفین از آنکه متع
 و غیره منکرین روایتی ثبت می کنند بقول حضرت عایشه رضی الله عنہا و استدلال او باینکه کریم لا یدرک الا بصار
 و هو یدرک الا بصار هیچ فرق نیست درین هر دو ماجر اعلی است در هر دو مقام جواب داده اند
 که بحال خود نه کور است منکرین معراج جسمانی هم استدلال نموده اند بقول حضرت عایشه رضی الله عنہا
 الحاصل در کتب اخبار هر گونه روایات موجود فاما مستند و معتمد همان قول است که بعد تحقیق و تطبیق و
 تنقیح مقبول سواد اعظم گردیده و از ائمہ مهمات دین جدید بحث شفاعت است و منی الفین با
 سنت و جماعت درآمیده و کیفیت آن مذہب اهل سنت است که شفاعت روز قیامت حق است

این آیت استدلال فرموده و زود کرده حدیث و ما انتم با سماع را جواب تعصباتی ازین برادران
 در رد اسحفات بیان نموده ایم شایسته برفع و اجماع کفایت کند تعلیم می آید شایسته دل آنکه
 انفسا لا تقروا الصلوة مناسب نیست تمام آیه را بخواند و قصد نمیدن تا امید اشتباه باقی
 نمی ماند تعالی می فرماید انکم تسمع المونی و ما انت تسمع من فی القبر ان تسمع الامین یومس با آیت
 اینها عیبه آنرا نفی فرموده از مونی حاضر نمودن اسماع را در مومنین یعنی کافری و مونی از اسماع عیبه
 در بهره اند ان اسماع مخصوص است بمومنین پس از اینجا خیال عدم سماع مونی بستن و در کار است نفی
 سماع خیری دیگر و نفی اسماع خیری دیگر با انکار کلام آن حضرت نمی شنیده حال شنیده دوم اگر چه
 عایشه رضی الله عنها در ان تمام حاضر نبود صرف استبعاد عطا آن صدق را در حبس می فرماید
 که حاضر واقعه و گوش خود از رسول الله شنیده رد قرار دادن از او واقعی است رجوع با حصول
 تمام ان اسما استدلال می کنند بقرآن و حدیث مگر از شرایب فهم بر مونی بهره اند از جای یک کلام
 گرفته بر کل غیر از مونی و الکلام است نموده از اطراف و جواب چشم پوشیده از خطیبت
 و غایت عیبک اشیار خوارج و تکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روای خود را سیاه سازند
 مستدل نشان آید که این الحکم الله و حدیث القائل و المقول کلاما فی النار معتزله و در حق
 که موجب طعنه بر خدا قائل است مستدل نشان می گردید که الله علی احد الرحمة بحکم جسم
 بر خدا متعالی ثابت می کنند آیات قرآنی را دلیلی می آرند بر الله فوق اید و در مثال

در تقویة الایمان این مضمون را بعبارتی ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارانیکند و مولوی فضل
خیرمادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بشافه اش بر فرموده سبکت
عاجز نمودند حتی اظهار حق محض از فضل حق نبوی گردیده که هر که بهره از نعم و دیا دارد در محض
شکی و بری مردل باقی نمی ماند و مریم بحبل الله لورا فاما له من بعد و مادر بخاکتفای کنیم بر نقل و جمله
کلام شاه عبدالعزیز صاحب که در تغیر غزنی نوشته و اتقوا بالآخری نفس یعنی تبر سید از آن روز که
ادا نخواهد کرد هیچ نفس که مرتبه اعلای شکر رسیده باشد و تقرب تمام در جناب الهی پیدا کرده عن نفس یعنی
از جانب هیچ نفس که در نزد صلیبی او باشد یا تمام عمر نام او گرفته و خود را منسوب یا ساخته چون ترک شکر کرده
و کفر و زریه شتیا یعنی چیز را از حقوق شکر که بر ذمه او واجب است الا دایره که در الوقت دادن شکر خود
دیگر امکان نیست و یقبل منها شفا یعنی قبول کرده نخواهد شد از آن نفس قریبه که شکر گذار شفا نمی
حق آن نفس قصیر کننده که ترک شکر کرده و کفر و زریه دلا یوخذ منها عدل یعنی و گرفته نخواهد شد
از آن نفس شکر گذارند یا بر عیالی که در عوض نفس کا زه بدهد اگر با فرض او یا بهر سبب و لایم نصرت
یعنی و نه این قصیر کنندگان را در شکر و دگاری خواهد بود که برود و غالبه از ایشان عذاب دفع کند و طریقی
دفع عذاب در دنیا منحصر در همین چهار چیز است یا لله و علیست و از انصرت گویند و یایدون قهر و غلبه
است و آن دو قسم است یا مفت بدون دادن چیزی خلاص کند و آن شفاعت است یا بدادن چیزی
نیز دو قسم است یا بدادن چیزی است که سر ذمه او واجب بود مثل ادای قرض و تاوان و مفاد داده

باین عرض دوست الخ از حاطه اتمی حسب تقوئه الایمان ثابت شد که صورت غلظ و قوت
 شفاعت است و قسم آن که اگر نفس آید مستغاد و اصل می آید و تصحیح فرموده فرج
 اصل ثابت است مگر ایضا لفظ را که نفهم نیست در میان آنکه که میسر که در ذیل آن در تقوئه الایمان
 این معنیان سرایها نموده است یعنی که و ما له منهم من ظهیر من لا تنفع الشفاعه موجود بلکه
 ترجمه نموده که خود بار و سببی او را و این سی و کلمات مان یعنی که مقابل او قسم شفاعت است که او را
 و این در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت نموده و اولین طبقه قسم الهی است و در آنکه میسر که غلظ
 شفاعت چه نسبت انقضی معنی شفاعت در هر قسم یافته نمی شود و اولین غلظ و در آنکه
 و سوم تلبیس و غلط نمائیت لمخص تعلیله اینکه شفاعت در میان شروط است باذن پیش اگر
 اول خواهد شد شفاعت خواهد بود و الله و نوع شفاعت یقینی است یعنی بطریق قضیه شرطیه صحیح
 نه بطریق حمایتیه و همین است خروج شان از مذمت اهل سنت و جماعت که در عقایدشان اصل الشفاعة
 حق شافع و غلط و غلط لفظ اذن است که معنی آن بر شیعیه و مخصوص در آنکه و حکمائی فهمیده
 حال آنکه این معنی بجا ندارد یعنی آید بخویم من الطلمات الی التورادنه کم من فتنه قلله علی
 کثیره باذن الله و هر موم باذن الله تا کان نفس ان توت الا باذن الله ما کان النفس ان تومن
 الا باذن الله و نام نصار من به احد الا باذن الله و در قطع ماده نزاع و سکت و انکساکات
 بجا این فعل می گویم عبارت تفسیر غرض از وی بوده و اگر حقیقت شفاعت را بگویم

مذمت است مانند آفتاب روشن می شود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال
 کاملان است این است که نفس ناقصه اتباع خود را خود گیرد و نقصان آنها در حق
 کمال او جز شود پس در این شفاعت بر دو چیز است اول بساط کمال نفس کامل که روز قیامت
 محض بخت بی غایت حق خل و علایم خود است نه توسط عمل و کوشش و سعی و تلاش زیرا که
 منتهای عمل و کوشش تحصیل کمال خود است نه احاطه آن کمال با اتباع خود بویستی که نقصان
 آنها را پوشد و در رنگ کمال ظاهر کند و این بساط و احاطه و بی راد و شریعت تعبیر باذن و حکم
 فرموده اند دوم در این نفس ناقصه از اتباع اهل کمال که بدون ایمان و صحت عقاید محال است و این
 آخر از شریعت باین عبارت تعبیر فرموده اند که کافر و منافق را شفاعت نیست اینتی فلیده از
 جمله درجات شان انکار ترک با تا رضای حق و تعظیم و تکریم آن علو این طایفه درین باب کمال
 است شیاطین تجدیه که هنگام غفلت از تعهدی ربانی تجاوز نموده بدست درازیم گریبان جان
 خود را را چاک کردند حتی که ساحه شکر واقع حرمین و ماسین حرمین تحریم را با این سبب که از پیکار
 نوی بودند حکم خانه داده نهدم کرده کمال توین با زمین برابر ساخته و اصل بنای بعضی از
 ساحه که از عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی از عهد صحابه و در عباد نگاه و زیارتگاه
 تمام است مرجمه بوده اند شیاطین تجدیه که قوت نموده اند از زبان کارسنان میگیرند
 آنکه در راه بان بر آن شان حارثت قابل اعاده نشکل این منفرد در تقویت الامان

موجود و بطلان آن بر طبق این بیان است و مقروض ازین باب در کتب صحیح و
 ثبوت و مادر بخاکری کنیم استغفار شاه عبدالعزیز و نه صورت چه میفرماید علما می بین
 تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک بانایان بنشر عاقلانه است یا نه مثلا بنجیری یا پیر
 در جایی نماز گذارد یا انگشت نموده آن مکان را تبرک دانستن و عبادت را در آن بهتر دانستن
 محل قبولیت و عبادت و عبادت نمیدن چه حکم دارد و یا چه کفشتن و عصا و امثال آن اشیاء
 مستعمل بزرگان را تبرک دانستن و یا اعتقاد داشتن و بنجیان توی و ناخن و غیره را چه حکم
 و آب تفتیه و وضو و تسبیح خورده و دم کرده بزرگان را تبرک دانستن از جایی بجایی بردن چه
 حکم دارد میباید توجه را به آب تبرک بانا صالحین بنظر آید قدیم و جدید و از کتاب است
 ثبات انکار آن و کلام در آن غیر از الحاد و زندقه چه توان گفت در قرآن مجید وارد است یا یک لفظ
 نیست که من رکن و بقعه مما ترک آل موسی آل بیرون تحمله الا که در تفاسیر معتبره مرده
 که بود در آن صندوق پاره های الواح و عصا موسی عماره را درون غیره و کوه دخیل اسرار
 و در وقت قتال پیش می کردند آنرا و بسبب آن نجات میشدند بر اعدا و وقت جنگ آنرا
 بر میداشتند یا اسرا بنی اسرائیل و بنی اسرائیل قتال می کردند همین که از آن تابوت آوازی آمد
 نصرت می یافتند بر گاه بنی اسرائیل عصیان و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر ایشان
 اعماله را که آن تابوت از ایشان سلب کردند بر گاه بنی اودی کردند اما تابوت الله تعالی

بر آن کفار بلا تسلط نمود هر که قریب آن بول و بر از می کرده بود اسیر مبتلا می گردید پس کفار
 دانستند که این بلا بسبب اوستی تا بوقت است برگردان نهاده از نزد خود روانه شدند
 بمنزل طاووس رسانند و در صحیح مسلم از ابن مالک مرویست قال اصحابی فی بصر بعض النبی رفعت
 الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احب ان یتصلی فی منزلی فانتخذه مصلی قال فاتی
 النبی صلی الله علیه وسلم و من شاء الله من اصحابه فدخل و هو یصلی فی منزلی و اصحابه یحیون
 ینهم الخ و در روایت دیگر مسلم آمد فقال تعالی فخطب الی مسجد اتجا رسول الله صلی الله علیه وسلم
 الخ نووی در شرح مسلم نوشته که قوله فخطب الی مسجد ای اعلم الی علی موضع لاتخذ مسجد ای ضحا
 اجل صلواتی فیه تبرکاً باتاک و فی هذا الحدیث الخراع من العلم تقدم کثیر منها ففیة التبرک
 الصالحین در صحیح بخاری در باب النضاب مرویست که بود نزد ام سلمه رضی الله عنها موسی بن مبارک
 حضرت صلی الله علیه وسلم در خطبه از قهره برگاه میرید بصحابه رنجی میرفتند نزد ام سلمه رضی الله عنها
 و عرض می کردند پس بر می آورد آنرا و حرکت می داد در آب و استشفاع می کردند صحابه بان
 طلق بن علی درباره تبرک کرده بدون اب بقیه وضوء آن حضرت صلی الله علیه وسلم بلاد خود
 در شکوة از ناسی منقول است علی قاری در شرح نوشته وفیه التبرک بفصله صلی الله علیه
 وسلم و نقله الی البلاد نظیر ما و زعم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیرکة لیسیر
 به اهل المدينة و لو خذ من ذلک ان فضله دارته من العلماء و الصالحین ارکک و سبحان شیخ عبدالحق

در ترجمه و شرح و دیگر شرح نوشته الغرض کتب حدیث و سیر این موریر اند شفا قاضی عیاض
 و شرح آن و تصانیف سمیه را باید دید در جذب القلوب غیره کتب شیخ عبدالحی محمد بن
 نجیب وجهه اگر دیده است نزد فقیر این امر قابل استفا و اجازت نیست محبت با کسی که او را تعظیم
 است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتهیات او می کند و تهاون و عدم اعتنا با او دلیل است
 بر عدم محبت با او و منشا آثار و کواکب و کواوی که در تنقید روایت و منتهیات اصلیت آثار
 خالی از سوسه نیست اصل اهتمام این امور در علمیات است پس تر در علمیات و در فضایل اعمال
 و غیره وسعت است که کفایت آن سمع اگر شنیده باشند در امثال همین امر است بآبانی نسبتی
 مشابهتی تعظیم بجا باید آورد کالین این ربیع بر گاه داخل شد بر معاویه این بی سفیان معاویه
 بلحاظ آن گونه مشابهت تصور که با آن حضرت صلی الله علیه و سلم است از تحت خود بی تابانی
 تعظیم بر خاسته کالین را بر تخت نشاند خود در باد نشسته بتوقیر تمام رخصت نمود
 مرغاب را بکالین گذاشت در مواضع لایه و غیره مذکور است و شیخ عبدالحی در مدارج نقل
 نموده یکی از اهل بیت کرام را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن
 بن علی کرم الله وجهه که ملقب بود بشیبه در موضع خاتم نبوت شام بود بمقدار بیضه الحام
 مشابه خاتم النبوت و بود چون می آمد در حمام و میدیدند او را مردم در دو میفرستادند
 بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم وارد می نمودند برو می بوسیدند پشت او را تبرکات و

بعضی امور خواهد بود والا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تمام حسن شریک ندارد و سحر منزله
 عن شریک فی محاسنه و فخره و فخره غیر منقسم و قرطبی ابن امام و غیره از اکابر معتبرین
 و ثقاه مستندین روایت کرده اند که در اطراف قبا آنحضرت بر سنگی نشسته بودند که زین عقیق
 است و عاقلان آنحضرت دعا فرمود که عقیق او را بیل گردید زان بعد این خاصه فیض جبار گردید
 که زین عقیق با طهارت با خلوص نیت بر آن سنگ نشسته درود بخواند عقیق او را بیل می گردد و در
 معامله تجربه صحیح رسیده و مشهور است و الله اعلم بالصواب انتهى و موسی مبارک که بخانه شایسته
 بود زیارت آن بامقام تمام شد و موسی اسمعیل صندوق حامل آنرا بر سر خود می آوردند سلسله
 رسیدنش منتهی است بخواب که ما هم مسطور فی محله در تفسیر عزیز متعلق صراط الدین النعمانی علیه السلام
 نوشته و در کلام و در انفاست در افعال و در مکانات ایشان و در جم صحبته و اولاد و اول
 ایشان و زیارت کنندگان ایشان بی دریغ ظاهر میگردد در تفسیر سوره قدر نوشته بالجملة از
 مضمون این سوره معلوم می شود که عبارات و طعائر السبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
 و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و الوارثه بی عظیم حاصل می شود
 و در تفسیر طبرسی نیز نوشته در حدیث شریف دارد است که چون حضرت صفیه رضی الله عندها
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را زیارت بیت المقدس شریف بردند و از نماز در مسجد اقصی
 فارغ شدند از آن مسجد برآمده بر کوه طور زیارت نمودند و در آنجا نیز نماز گذارند

در کنگره آن کوه استاده ارشاد کردند که از همین جا بروز قیامت مردم متفرق شوند بپاره
 روند و پاره بدو رخ و این همان کوه است که حضرت عیسی از اینجا آسمان برود و آنجا که
 نفسا تعظیم بسیار میگردوی کنند و بر سر آن کوه بیلانه نام فرنگی زنی کشته کرده بود
 و در میان آن کتیه قبر ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه السلام می گفتند رفته رفته آن کتیه منقسم
 شد لیکن بالفعل در آن کوه درخت خروب بنطی است که متصل آن مسجد ساخته و با آن
 آن مسجد غار است مصطفی مردم بسیار زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خروب العظمی
 می گویند و در تفسیر واذ قلنا اذ خلوانه القرية نوشته باب حطه در ابواب بیت المقدس
 دروازه ایت معروف و مشهور و الان معموره زیارت گاه است و بر که برای استخار
 گناهان خود در آن مسجد در آید از همان دروازه می در آید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل
 این دروازه موجب یکی از گناهان است الی آخر ما قال آری این دروازه را حضرت سلیمان
 و انبیاء پس ایشان بناروحی یا کشف شبیهت بزرگوار آن قریه داده باب حطه لقب کرده اند
 که در خاصیت تناسب بیاب حطه قریه مذکوره داشته بود و انتهی در همان مقام نوشته فایده
 سیوم اینکه بعض مواضع متبرکه که مورد نعمت و رحمت الهی گشته اند یا بعضی خاندانهای قدیم
 اهل صلاح و تقوی خاصیتی میداد می کنند که در آنها احداث توبه نمودن و طاعت سبحا و در آن
 موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد و از همین جا است که از مردم و دیه از الوعی

حکایت کرده که ما روزی همراه انتخاب علیه السلام شب بنگام در غزه یا سفر میرفتیم چون
 آخر شب شد در پشته کوچکی که ششم که آنرا دار الحقل میگفتند آنحضرت علیه السلام فرمودند ما مثل
 النبی الا کمثل الباب الذی قال البدر بنی اسرائیل ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطه یعفرکم خطایکم
 و البکر ابن شعیبه بروایت صحیح آنحضرت مرتضی کرم الله وجهه آورده که انما مثلنا فی هذه الامة
 کسفینه نوح و کباب حطه فی بنی اسرائیل یعنی مثال باب ایل بیت نبوی که قیم خانه آن نبوت و حامل
 اسرار ولایت و معرفت اندر دین است مثال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان
 نفس و شیطان و تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا و دین است و البته و منتهی این
 بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه خدا و بیعت و توبه و انابت بهمین
 خانه ان علیهم الرحمة میرسد انتهی و آنچه دامن مقام ابراهیم صلی یعنی دیگر سبب استادن ابراهیم علیه السلام
 را مصلی سنگی است بعضی در آن سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داد و هر دو قدم
 مبارک حضرت ابراهیم در آن سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از طواف خانه کعبه دو
 رکعت تحیت الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقر است تا امانت حضرت ابراهیم
 تا قیام قیامت جاگرباشد و نیز چون حضرت ابراهیم بر بان سنگ استاده اذان حج داده بودند
 پس بعد از رجعت حضرت ابراهیم نزد آن سنگ استاده شدن عبادت خدا بجا آوردن گویا
 نزد آن حاضر شدنست و بحضور آن عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم در آن مقام

است چون حضرت ابراهیم بر سنگ مستاده بنامی عمارت می کردند آن سنگ بقدر بلندی
 عمارت بلند می شد تا زمانیکه عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر هر دو انگشتان
 و بر دو قدم حضرت ابراهیم در آن سنگ منقوش گشت الخ با قالی و از قزاقه مردیت که قبل از
 اسلام عادت نمود که مقام ابراهیم را کسی دست رساند و مسح کند درین است این امر رایج شد
 و گمانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده بودند نقل می کردند که اثر هر دو باشد حضرت
 ابراهیم و انگشتان ایشان درین سنگ ظاهراً نمودار بود و حالا دست رسانیدن آن اثر
 بخوبی ظاهر نیست و این ابی شعیبه از عبد الله بن ابی بکر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند که مقام
 ابراهیم را مسح می کنند گفتند شما خدا را تعالی مسح کردن این سنگ نفی نموده بلکه او همین است
 که متصل او نماز گذارند انتهی دوم در آنست مراد آنست که نماز طواف را بطریق استحباب هر که
 متصل آن سنگ بوجهی که آن سنگ بجای امام باشد و نماز گذارنده بنزد بقیعتی بایستد که
 و قریب مکان را آن مکان گفتن مجاز است تعارف قریب بحقیقت پس برابر آن معمول
 است هر چند اصل این نماز واجب است بر مذرب امام اعظم و عیضات افعی و قول بایست
 دوم فرض لیکن گذاردن این نماز باین وضع که عقب آن سنگ باشد بالا جماع مستحب است
 استحباب هر که حتی المقدور از دست نباید داد انتهی دوم در آن تفسیر است بالحکم معفا و مرود
 از شعائر ابد بودن محض برکت حضرت باجر حاصل گشت که سعت خانه حضرت حرم

جبل و علا در بیان همین دو کوه باشد که در حق ایشان جلوه گرفته و حل مشکل ایشان
 و از آن بانه معنی شعار ابد بودن درین بر دو کوه بمنزله جوی بر ذاتی آنها گشته انتهی می گویند
 حقیر که از آثار شریفه و تبرکات طیفه آنچه از مطمان انعام و اکرام در او نام این لایم بغایت مستقیم
 باشد آنرا در مسکن و نقل می نام حال و قال ابل کمال و مکرم و تجل شان مثال یعنی مثال فعل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بر کاغذ یا پارچه نقش کشیده طیار می سازند قسطانی در او
 نوشته و قد ذکر ابو الیمان ابن کساکر مثال فعله المکرمة علی افضل الصلوة و التسليم فی جز
 مفروقه قراة و سماعا و کذا افزوده یا تألیف ابو اسحق ابراهیم بن محمد خلف المشهور باب الحجاج من
 ابل المرتبة بالاندریس و کذا غیر ما و لم اشتهها سها انکالا علی شهرتها و صعوبه ضبطها طیارا
 حاذق و من بعض ما ذکر من فصلها و جرب من فقهها و برکتها ما ذکره ابو جعفر بن عبد المجید و کان
 صاحبها و بما قال خدوت هذا المثال لبعض الطلبة فحاز فی یوم فقال لی رایت البارحة من
 صاحب هذا النعل ثوبا اصاب رومی و جرح شدید کاد بهلکها فجلعت النعل علی موضع الجرح و قلت
 اللهم ارني برکه صاحب هذا النعل كما اصاب رومی من الجرح انشد به شفاء الله تعالى للخبیر
 قال ابو اسحق قال ابو الفاسم ابن محمد و ما جرب من برکتها ان من امریکه غنم و تبرکها کما
 امان من لغی البغاة و غلبة الحداة و حرز من کل شیطان مارد و عین کل حاسد و ان مسکه
 المرأة الحامل یسمیها و قد اشد علیها الطلاق تسیر ما یحول الله و قوته و الله در ابی الیمان

بر عکس الحیث قال ودر بجا قصیده در مدح و توفیق مثال نقل نموده یک شعر از آن
 شعر باشد فعل المصطفی روحی الغدا لعلک الاسمی الشریف العالی و باز نوشته
 و ما احسن قول الی الحکم ابن المرسل فی قصیده لذكر البواکمی ابن الحاج و قصیده در بجا
 نوشته بعد از آن نوشته ولای بکر احمد بن امام ابی محمد عبد الله بن حسن القریطی و در بجا قصیده
 نقل نموده اویش اینست **س** شفا رندی سقم جارا لیا سقم امان لزی خوف کن
 یحیی الفضل حافظ علامه احمد المقرئ البستانی درین خصوص کتابی دارد و مشهور است
 فتح السعال فی مدح السعال مرتب بر فائحه و چهار باب و خاتمه فائحه در تحقیق معنی لغوی لغوی
 و قال شمس فوائده و موارد و بنا سندان باب اول در بیان بعض احادیث نبویه که در حق فعال
 شریفه وارد استانی در صفت مثال عظیم البرکات حبیب المنافع باب سوم در ذکر قصاید و عطف
 از اعلام متقدمین و متأخرین که در باب مثال معظم و شیه کرم بلکه نظم آمده و درین باب صد و
 سی منظومه بر ترتیب حروف تهجی ذکر نموده است باب چهارم در خواص و منافع بحر مثال
 منقول از ثقات مستندین و اثبات عقیدین که شک را در صدق اخبارشان گذری نیست
 و نه سومی شان کسی را بحر کرم و عظیم نظری قائمه در خلاصه آنچه متعلق است بفعل و مثال
 و در این باب است

ذکر می کنم امام ابو بکر بن العربی حافظ ابو الریح بن سالم الکلاعی و حافظ ابو عبد الله بن
 و ابو عبد الله بن رشید فهری و ابو عبد الله بن محمد بن جابر و خطیب الخطباء ابو عبد الله بن المزرقی
 التلمی و ابن البراء التومسی و ابو اسحق ابراهیم بن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل و
 مراکشی و حافظ ابن عساکر و مدبر فارقی و حافظ عراقی و پسر او و سراج بلقینی و شیخ یوسف
 تائی و سخاوی و سیوطی و غیر هم در سندی نوید حدیث کرده اند از شیخ ابو الفضل ابن
 بر التومسی از شیخ خود ابن الحیة از فقیه ابی زید بن العربی از والده خود حافظ ابو بکر ابن العربی
 و شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کرده ام از شیخ حافظ ابو القاسم علی بن عبد الله
 لفظا گفت حدیث کرده ام از شیخ ابو ذریا بخاری حافظ در مصر لفظا گفت که حدیث مرا محمد بن
 حسین فارسی ساخته شد این مثال بر مقدار نقلی که بود نزد ابو سعید خدری از حماد و گفته که حدیث
 کرده ام از ابراهیم شبیبی گفت حدیث کرده ام این ابی مره گفت که حدیث کرده ام این ابی اویس
 بن عبد الله از پدر خود عبد الله ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبغی گفت بود آن نقل
 ساکن که کشیده شد این مثال بران نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت اسماعیل ابن
 اویس بن حکم کردید من نقاش را پس کشیدند آنرا بر مثال فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و بعدین طور سلاسل متعدده نسبت بسند و اجازت ذکر کرده است و تحمیل و تکریم جماعه عظیمه
 توسل مان در مشکلات و حکایات قضای حاجات و دفع بلیات سیر که آن

ما کرم بکثره نقل نموده است بحرف طو ل از تفصیل آن در گذشته هر یک که خواهد بان رجوع
 و جزوی مختصری در فارسی فقیرم نوشته است من شاء الله تعالی فایده از جمله عقاید
 و عمده مضامین بعد از این که اگر جانور زنده گفته شود که برای غیر است بشمار ذبح کرده شود
 بنام خدا و حی حرام است و ذبح مرتبه که ذبح غیر نام نهیده باشد در تقویة ایمان نوشته قال
 الله تعالی او فتاب الله بغیر الله ترجمه فرمایا الله صافی سوره انعام من یا گناه کی چیز که
 مشهور است گوی می تواند کی سوا کسی اور کی کر که فایده یعنی حیوان و لو سوا و مرد و زن و پاک
 ای و حرام من و یا ای و ده جانور منی ناپاک ای و حرام ای که خود گناه کی صورت برین
 که الله کی سوا و کسی کا تکرار یا ای ای سی معلوم هر که جانور کسی مخلوق کی نام کا تکرار یا ای
 برای او و ده جانور حرام ای و از ناپاک ای است من کچھ اسباب کا ذکر نہیں کر سکا
 جانور که ذبح کرنکی وقت کسی مخلوق کا نام لیجی حرام ہو لیکن اتنی بات کا ذکر
 کہ کسی مخلوق کے نام پر جانور مشہور کیا گیا کہ یہ کجای سید احمد کبیر کی ہی بہ کرا
 شیخ سید کاہی و ده حرام ہر جانمای پر کوی جانور مورخ ہونا اوت ہو کہ کجای
 کی نیام کا کہ کسی ولی کا یا نبی کا یا پادادی کا یا پر لونا و ده سب حرام ای و از ناپاک
 ای اور کر نوالی پر شرک ثابت ہونای در قرآن
 بخالفین جو ان را بدل نموده است بدلائل و تفسیر دین محمدان بر حق و س

بر ذکر آن کتفا میرود سوال بر جانور زنده آواز بر آورده شد که برای پیغمبر است
 صلی الله علیه و سلم و من بعد ذبح کرده شد نام خدا و جل و گوشت آن بخته خواهد
 بجای مسکین حکم آن ذبیحه چیست مینوآورد و جواب الحرام است به دلیل آیه شریفه
 و ما ابل به غیر الله یعنی و دیگران جانور که آواز بر آورده شد و بشهره داده شد
 در حق آن جانور که برای غیر خداست خواه آن غیریت باشد یا روحی ضیعت خواهد
 جن خواه پیر یا پیغمبر این همه حرام است زیرا که چون شهید داده شد که این جانور را
 فغانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نگردد چه آن جانور منسوب بان غیر گشت
 و جنبی در و پید گشت که زیاده از خشت مردار است اندک نام خدا اطلاق نمی شود مانند
 سگ و خوک که اگر نام خدا نذبح شود اطلاق نمی گردند و ابل را بر ذبح حمل کردن خلاف
 لغه و عرف است هرگز اطلاق در لغت عرب عرف آن دیار و آنوقت بمعنی ذبح نیاید
 در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اطلاق در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس در
 عبارت اطلاق را بمعنی ذبح گرفتن باز غیر الله را بجای با اسم غیر الله ساختن
 قریب تحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر الغزیری و همین است منصوص جمہور
 متقدمین مثل رحمانی و نیشابوری و لغوی و غیرهم در تفسیر نیشابوری می گوید اجمع العلماء
 لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد نحرها التقرب الى غیر الله صار مرتکبا وذبحته مرتکبا

در تفسیر رحمانی نوشته و ما اهل به غیر الله فانه ان ذکر مع اسم الله تعالی فقد عاشر
 فی المظهر المنجس مع نجاسته بالرب و ان لم يذكر فقد زید فی نجاسته انتهى الحاصل
 در تمام تفاسیر قدیمه معتبره مطابق تفسیر عزیزی نوشته بخیر تفسیر مضایق و تفسیر
 احمدی و آن بر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث صحیح لعن الله من ذبح غیر الله
 نووی در شرح صحیح مسلم نوشته و ذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان یذبح عنده
 استقبال السلطان تفری بال غیر الله اقلی اهل بخارا بخیریه لانه اهل به غیر الله تعالی
 و نیز در حدیث نبوی از ذبایح الحن و ارد است و در کتب قدیم مثل اشباه و نظایر و غیر
 موجود و این فیه هم در حکم ذبایح حن است و نیز در حدیث صحیح مرویست لانه ذکر و فی
 عند تسمیة الطعام وعند الذبح وعند العطاس و بدلیل اقوال فقها فی الذبح و التذکیر
 لقدوم الا نیر و نحوه که واحد من العظام یحرّم لانه اهل به غیر الله و لو ذکر اسم الله تعالی
 و لو ذبح للضیف یا یحرّم لانه تسمیة الخلیل عاتینا و علی الصلوة و السلام و اکرام الضیف اگر
 الله تعالی و العارقی از آن قد لیا کل منها کان الذبح لله تعالی المنفعة للضیف و لا للذبح
 او الذبح و ان لم یقصد بها لیا کل بل به فیها غیره کان تعظیم غیر الله تعالی محرم و بل یکفر فی
 قولان بزرگ و شرح و بیانی و در اشباه و غیره هم این مسئله مذکور است فقط اینست
 از اهل طبرستان قول و بالله التوفیق قوله انتهى لمخص التفسیر العزیزی یک محبت اینج نوشته

تفسیر غزیری است این قدر خود راست است اما آنچه بعد از آن نوشته که همین است نظری
 جمهور مفسرین متقدمین محض فی اهل بیگام شیوع تفسیر غزیری گنیده گان بر غلطی این مناک
 مشاع کرده است تفسیر را بتقریر و تحریر تکلیف دادند تا در بار این مکانه و مکالمه درین
 خصوصیات جاری نموده هم صاحب تفسیر خدایت خیر بر داخه از آنچه در تفسیر اتفاق تفسیر افتاده
 رجوع نمود این امر را منتقص آن بزرگوار تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقص است
 عصمت از خطا خاصه انبیاست و مذموم اصرار بر خطا است و توفیق رفیع الدین حبیب محمد حرم
 مولو عبدالحی و مولوی اسماعیل هم تحریر رسایل جدا گانه بر خسته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته
 در زمان قهار کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکی از معبودان باطل نذر مقرر سازند و مولو
 رسم نام الله تعالی برد گرفته و سجده سازند و آن نذر بوجه را برای جمعی که معتقد او نذر صرف سازند نذر
 در تفسیر آیات کلام مجید بر مانچه در عهد کفار جا بلیت معمول بود و ذکر کردند و در آیات کریمه
 اتفاق واقع شده است قدما می نویسین در هر جالفت تسمیه عند الذبح مراد داشته اند اکنون که
 زمان باو پیش ازین زمان اندر تکی این رسم فاسد ظهور کرد میگوئیم که حکم شرعی او بدانییم پس کلام
 روایات قهار که باحت انداز حلت و حرمت اشیای آخر مقاله مولو اسماعیل نوشته
 درین استفساره مضمون است اول حلت گاو سید احمد کسر دوم اعتراض و تعلیل تفسیر اهل
 بغیر الله که در تفسیر تفسیر غزیری واقع شده سیوم طومین تشیع بر فتوی نوشته شاه عبدالحی

بحکم آن دین بر طلب طلب سیوم قایل آنست که اهل علم عرض بان نمایند بلکه گفته
 اربع الحیة السبعة خواص از آن فرایند و مطلب دوم اگر چه در باب تحقیق است لیکن فهم
 محض بر آنست که طلب اول را الطریقی بفرمایند کرد که عام و خاص دریافت نمایند
 فیه جای استیفاء درین زمانه و بدین بارید صورت است که برای مردگان می کنند پس باید است که
 مقصود در صورت گوشتی بود و حایجه دریافت استوار است که جانور را گوشت درج می کند
 و طعام آن چغنه می خوانند و بواسطه آن طعام بروج است میرساند و در صورت حیوان مذبح
 است بر کشته شدن است و گوشت مقرر کند پس عدم اگر گوشت واقع است آن گوشت حلال
 یا نه پس آنکه مثلا اگر شخصی نذر کند که اگر فلان حاجت من بر آید مقدری از حضرت سید احمد
 و آنکه طعام نیاز آن مردم را بخورم اگر چه درین نذر گفتگو است لیکن طعام حلال است و همچنین
 گوشت مثلا اگر شخصی گوید که دهن گوشت نذر حضرت سید احمد بدهم بر این حاجت خود
 خواهم خورانه گوشت حلال است و اگر کسی گوید که گوشت گا و خوام خورانه نذر است و اگر
 قصد گا و نذر کند نیز و است چرا که مقصدش گوشت است و پس همچنین اگر گا و نذر بام
 کسی را بدهد بطوریکه قصد نذر است گوشت آن حلال است عرض از گا و ماست است و اگر
 مقصود درج بر ماست بود پس یا ایضا یا در فیه است و درج سوئی است بود و
 فیه نذر را و لیا...

لفظ نکره خللی در آن است یا نه نظر بر آنکه این لفظ در تسبیح مستعمل است که مختص
 بنجد است باید که شاید از منوعات بشری در آن باشد و ادنی آن ترک اولی است اما حرام
 نتوان گفت تصدیق مسلمانان که کجا اسلمن صیانا گفته شاید آنست و چون که آن مسلمانان
 حر و جالیست بودند معذور شدند و اگر از الفاظ مشترکه که گویب تمام عرف ایندیار است که
 پیدا کرده گفته آید باکی نیست و ایضا نیست اگر شخصی نری را خانه پرور کند تا گوشت او حرام
 لم رافع کرده و بخت فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خللی نیست در آن
 آنست که برای زنده معظّم انجین عمل نماید و اگر کند که کشته بر آمدن حاجت خود گاو و دوساله و
 غیره را نیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است اگر نیز بطریق حسن است پس خللی
 اگر چه است فعلش حرام است و حیوان حلال و شاید بصورت مراد مولانا محمد حسین است که در
 سند است و همین صورت با صورت محرّم شده و در تفسیر احمد حلت آن واقع شده است
 و ایضا فی دوم بیکه کردن جانوران الهی چنانچه بجا رهند و آن حکم این قسم است که حلال است
 چه اگر فاعلان این فعل تقرب در نما کردن آن منظور دارند با جانش و در بخش سر و کاری
 انهم حصص تفسیر عزیز خود در جواب اول نوشته و اما ما وقع فی البیضاء و غیره من
 انهم قالوا ما اهل به بغیر الله ای رفع الصوت عند ذبحه للقصم فبغنی علی جری عادة المشکر
 فی ذلک الزمان و لا اهل لغیر قوافی التفسیر القدیم من ذکر اسم غیر الله تعالی علیه و بین

بیدیه التقرب غیر الله تعالی از حق و در جواب شای نوشتن لا شک فی وقوع الاحتمال
 فی حال عدمه الذی و تعارض الادلّه و منی کان کذلک کان محالاً لثبوت انتہی بالجملة برگاه
 خود صاحب تفسیر عزیزی و احصای آن بر گزار از اعتراف باشد بحیثی گفت قد ما یفسر
 پس دیگر از دعوی مطالب و موافقت تفسیر عزیزی با تفسیر قدیمه مارشل است
 است و کوا حجت و چونکه بحکم تفسیر رحمانی ویتا لورس ویتا لورس می باشد که در عبارت
 آن کتب نقل می نماید تا شبهه بالکلیه مرتفع گردد ظاهر که بحکم خود بطریق این کتب می باشد
 به تعلیل دیگران در معالطه افاده است از رحمانی ویتا لورس که یک فقره هم نقل نموده
 قطع نظر از آنکه مقیده عا باشد یا نه از دعوی که آن بسم دست ندارد عبارت تفسیر
 که نقل نموده است ظاهر که حرام ذکر اسم غیر الله اعم از یک اسم الله با و ذکر کرده شود
 پس تا تفسیر عزیزی یا تا تفسیر جواب بحکم از کلام نقل آن عبارت همیشه و دعوی
 ما اهل به غیر الله ای ما ذبح الاضام و الطوائف و اصل الادلّه الرفع الصوت و کما هو
 و بحواله الله هم یہ فعون اصواتهم یذکر ما فی ذلک من مرم حی قبل کل اداج و ان لم یحکم
 سهل قال الربیع بن الزویری و ما اهل به غیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله متنی و عبارت تفسیر
 ویتا لورس که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده بر چند از نفس عبارت مذکوره هم بحکم
 تا تفسیر دعوی صاحب عزیزی ظاهر نیست و علی هذا القیاس آوردن بحکم آن عبارت

در جواب قائلان چونکه از مطالبه اول و آخر عبارت مذکوره ارتفاع شبهه بالکلیه متصور نقل
 ضروری نمودیم که در ثانی پوری نقل عبارت مذکوره نوشته و اما ما اهل بغیر الله ندیمه رفع
 للصم و ذلک قول اهل الجابلیه باسم اللات و العزى و اهل المعمره اذ رفع صوته باللیلیه و بعد
 عبارت مذکوره نوشته و یستی مما اهل بغیر الله و اما اهل الکتاب و اسمی علیها باسم
 سلا الاطلاق قوله تعالى و طعام الذين اوتوا الكتاب حل لکم و لان النصارى اذا سمی الله تعالی
 فانما یرید به المسیح و یسمونه عطا و کجول و الحسن و الشعی و سعید بن السیب و قال الکذا و ان
 و الوصفه و اصحابه اذا ذکر بحوالی اسم المسیح فقد ایلوا بغیر الله فوجب ان یحرم و اذا ذکر بحوالی
 علی اسم الله فظاهر اللفظ تقيضی الحلال و لا غیره لغير اللفظ و علی ما السلام اذا سمعتم الله
 و النصارى یهلون بغیر الله فلا تا کلو و اذا لم تسموهم فکلوا فان الله قد اهل بانهم و هو
 بالیقولون انتهى حقی که در نقل عبارت ثانی پوری بکار آمده اگر چه مستحکم است
 که بجا قال لفظ اجمع گردیده تغییر چند نسخ ثانی پوری دیده در نه لفظ قال العلماء ریافته
 والله اعلم بحقیقه الحال قوله و ان یزد و قال اعتبار نسبتة اقوال اعتبار و فی اعتبار
 صرف و البته حکم بحسب نیست و وجه بکار آمد و تصریحات قضاة و عدول می باید متضمن
 بود آنکه در ادعیه شهادتی مقبول را مردود و مردود را مقبول نوشتن رضیه در میان
 انداختن است قوله و دی در شرح صحیح مسلم نوشته الخ بحسب ظاهر این نقل هم از

صاحب تفسیر بر داشته است که لیس الکفار یک فقره بخلاف اول آخر مخالفه رونق با
 تمام عبارت نووی است اما الذبح غیر استقامه را در آن نیز صحیح بسم غیر از تعالی کن
 ذبح للضم او للصلیب او لوسی و عیسی او لکعبه او نحو ذلک فکل من احرام و لا تحل من ذلک
 سوار کان الذبح مسلما ولو نصرانیا و یهودیا نص علیہ ان لا یجوز اتفق علیه اصحابنا ان فی قصه
 مع ذلک تعظیم الذبح که غیر الله تعالی و العبادہ کان ذلک کفر افاق کان الذبح فی ذلک
 مسلما استوار مرتب الذبح و ذکر الشیخ ابراهیم المروری من اصحابنا ان ما ذبح عند استقبال
 السلطان تقرایا یعنی اهل بیجا را تحریم لانه لما اهل یغیر الله قال الراجعی بذا انما ذبحه
 مقدسه فو کذبح الحقیقه لا لاداة المولود و مثل بذلایه حسب التحريم یعنی نووی اول در معنی ذبح
 صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا ذبح حرام می شود و اگر عبارت آن غیر مقصود باشد کفر است
 و مقوله ابراهیم نقل نموده بقول رافعی رو کرد بر نقل مبان فقره مروده و گفتارست قوله و نیز در
 نهی از ذبح الی الخ از اشباد نظائر صاف خطاب که مراد از ذبح ذبح حیوان است یعنی جانور است
 که جن آنرا ذبح کرده باشد در فصل احکام جن نوشته و منها ان ذبحه لا تحل قال فی المسقط
 و عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه نهی عن ذبح الخ یعنی نهی قوله و نیز در حدیث صحیح مرده است
 لانه کوفی عنده تسمیه الطعام الخ کمال اجز است که غیر صحیح را صحیح فراراده در منتهات
 حصص صاف و صحیح نوشته است اما الحدیث الذی روی مرفوعا لانه کوفی عنده تسمیه الطعام

وعند الذبح وعند الطحاس فلا يصح فانه من بدت سلمان بن عيسى التميمي عن ابي بصير الكندي في
 ايضا عبد الرحيم العمري وروينا في ضعيف قوله في الدر المختار في الرد على آراء اهل الباطن روايات في رجل يحض
 اصلا سبتي بما نحن فيه نذارد دعوى محبب انك جافور از تشهير بر غير خدا لازم می شود و نه بول
 این همه روایات آنکه از ذبح بر غیر خدا حرام می شود فاین نذر آنکه اهل الباطن را تقیر نمودند تشهیر
 نیکو دارند از حمل اهل بدو ذبح پس نذر اید دعوی مباحثی است تا ما علی طریقتهم و کلام در روایت
 در المختار و بحث در متنی آن طول نیست بسبب هم ضرورت در مقام از تعرض بدان اعراض
 نموده شد باید دانست که جافور صلا از آواز برآورده شدن شعله داده شدن در حق او که بر
 است اصل حرام نمی گردد اول که زاید از نجار و سواب و صلی و غیره درین باب چه خواهد بود
 در شرح تحریم آن نکر وارد گردیده نووی در شرح حدیث مسلم کل مال بحکمة عند اهل الباطن
 المراد الکفار ما خرجوا علی أنفسهم من بائیه و الوصیلة و الحیرة و الحام و انهم اتم تصحر ما تجزئهم کل
 ملک العبد فهو حلال حتی يتعلق به حق ثانیاً در باب بیجا یعنی گاوان نبود که بنام بیان مقرر کرده
 میگردانند و مطلق العنان میازند و دست از تملک باز میدارند ما بین فقها بحثها جاری گردیده
 درین خصوص که آنرا مخفی گرفته ذبح نمودن مغرور در جایز است یا نه اکثری باین وجه که مالک است
 از تملک باز داشته و از خزید بر ساخته در حکم جانور صحای است و اسماء او الهی و علامه شرک
 و ذبح او افشای علامه شرک است و خصوصیت شرکین بر ذوق اطلاق نه از قسم عا

ذکر نام غیر خدا حصول است بوجه عطف و شرکت آن هم حرام و داخل ما اهل بی غیر الله و همین دو صورت
 است مرا از ما اهل بی غیر الله نزد ائمه مجتهدین عامه مفسرین و بسر حال اولی قیود صورت ثانیه باین
 اگر نام غیر خدا را بعد از نام خدا فکر کرد یعنی قبل تسبیح و قبل غلطانیدن یا بعد از سجده نیست حرام
 و نه داخل ما اهل بی غیر الله و نه مکروه و اگر ذکر کرد نام غیر را حصول بی عطف هم داخل ما اهل بی غیر
 نیست و نه ذبیحه حرام مگر آن فعل مکروه و اگر ذکر کرد معطوف لا اعلی و البشیر که مثل گفت بسم الله و
 سله الله تعالی علی محمد فقیه تفضل عینی در حاشیه های نوشته و لو قال بسم الله و صلی الله تعالی علی محمد
 یحیی و الا و ان لا یقول و لو قال بسم الله و صلی الله علی محمد مع الواو یحیی و لو قال بسم الله و صلی الله علی محمد
 لا یحیی و الحار و هم در آن مذکور و فی النوازل سئل ابو نصر عن رجل ذبح و قال بسم الله و باسم فلان
 قال سمعت محمد بن سلیمان قال سمعت ابراهیم بن یوسف یقول یصیر مبتدئ و قال محمد بن سلیمان لا یصیر مبتدئ لان
 لو صار مبتدئ صار الرجل کافر و فی مبسوط شیخ الاسلام و لو قال بسم الله و صلی الله و صلی الله علی محمد
 و ان اراد بکرم محمد لا یحیی و ان اراد التبرک دون لا یحیی و ان اراد کفایه زانما
 تبرکاتش نقل نموده و ان ذکر اسم الرسول مع الواو ان حفظه لا یحیی و لا یصیر ذبیحه ایها و ان
 یحیی لانه کلام مبتدئ و ان یصیر مبتدئ و ان یحیی لانه کلام مبتدئ و ان یحیی لانه کلام مبتدئ و ان یحیی لانه کلام مبتدئ
 نوشته و حرم مذبح و عطف علی اسم الله غیره نحو بسم الله و اسم فلان و بسم الله و محمد
 رسول الله یا محمد و انما یحرم لانه اهل بی غیر الله کذا فی الهدایه و فی الروضة ان قال بسم الله و محمد

رسول الله بالرفع كانت آخيه واما اذا قال محمد بالانصب فهي ميتة وفي الظاهرية بناء الفرق
من الجرد الرقية اذا كان له عند علم الخو علم قياسي من روي عن محمد بن ابي النعمان في الرقية

الله

كقوله ميتة وقال محمد بن مسلم لا يصير ميتة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل اذا قال بسم الله وسبح
الله ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم تعظيمة جاز ولا بأس به وان اراد بالشركة مع اسم الله
لا تحل الذبح في رواية اخرى قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم لا يشرك في التسمية بل كل
وان اراد للشرك بذكر محمد صلى الله عليه وسلم محل الذبح ويكره ذلك كذا في المحيط ورواها في قاضي
نوشته رجل ضعیف ورجح فقال بسم الله عام خدا ونام محمد عليه السلام قال الشيخ الامام ابو بكر محمد
رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم تعظيمة جاز وان اراد بالشركة مع اسم الله تعالى لا
الذبح وازعم البهات است بتفصيل آنچه ذكر کردیم تحریر کرده در باب نبوح المقصودم قال قضا
انقدر متخالف که در تحریری اندازد کسی صیاح می گوید کسی کرده کسی کفر و کدام قول دلیل دارد و
است به اصلی معتد به انتهی بلطف چه قول تحریر راجع است باینکه ذکر کرده نام خدا المکذوب صح کرد نام
قادم یا نام خدا نام قائم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهل غیر الله می آرند نیست لکن لغیر
سواء آنچه ذکر کردیم از اینم مروری گفته افتی اهل بخارا تحریر لازم اهل بغیر الله و در المکارم
نوشته لانه اهل بغیر الله و بدون معنی اهل بغیر الله آنکه ذکر کرده شود نام غیر آنها یا با نام خدا

نزد صاحب در المختار از میان کتاب همان باب ظاهر است چه در شرح قول ما تن و ان ذکر سحر و
غیره فان وصل کرده و ان عطف حرمت نحو باسم الله و اسم فلان و فلان نوشته لازم اهل
لغير الله پس هرگاه معنی اهل به غیر الله در کلام در المختار تسعین و متحقق شد تا همان لفظ را در همان
همان کتاب حمل بر آن ضرورت است لال مخالفین با کتاب خلاف صواب است که لایحقی علی او
در و م کفر بتقدیر قصد تقرب و عبادۀ قادم خود ظاهر است و حرمت ذبیح برین تقدیر از آن است که ذبح
مرتد است نه آنکه جانور زنده قبل از ذبح صرف بیاعت تشبیه را قادم حرام گردیده که اگر غیر
تقرب عبادۀ با مراد یا بلا مراد ذبح کند حرام باشد و ذکر نام خدا فایده نکند و حکم کرامت منی است
بر اینکه ذکر ذبح نام قادم را محمول کردن بر نیکه اراده کرده است اشتراک فی التسمیه و رطن است بدین
و آن ممنوع است و هرگاه اشتراک فی التسمیه مراد شد حرمت برخاست فایده الکفر اما کرامت باقی است
و قول بابا حقه قیاس است بحقیقه که نام مولود در ذبح آن ذکر کرده می شود و موجب حرمت نیست
مراد از حقیقه برای فلان نیست که این ذبح برای بشارت و اکرام و ولادۀ مولود است همین طور مراد از ذکر
نام که این ذبیح برای قدوم فلان نیست که ذبح برای بشارت قدوم قادم است و سئل ایما فی
عن الخوازارات التي تجزئ الجبال للقادم فقال كل ذلك لهو و لعب و حرام و من ذبح شاة فی وجه
فی وقت الحلقه او القدوم و ما شبه ذلك من الخوازارات و فی المحيط از اتحاد خوازارات کفر است
بسم الله تعالی فی ذبیح او شرک القادم فی التسمیه و ما بدون ذلک فلا یظهر وجه الکفر فی

هذه القضية كانت حيارت ملا علی قاری از شرح قصه اکبر و اکثری را از نایره قیصر و هم دیگر
 است تنبیه بر آن هم ضرورت دیدن ان ابو اللیث مذکور است قال الفقیر و بعد از آن حضرت
 کان النشتر فی العرس اذ فی ولیمه اذ فی رجل یخرج ذرا و اباح النبیة للباس و قدم رجل من
 سفره فتنشتر علیه شیء فلا یس بان یحب منه و اذا کان النشتر علی الامر اقل یخرج ان یحب للالنشتر
 عظیم بمنزلة الرشوة الاثری بدیهه الا ذکره و قد جاء عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال هذا الامر و علی
 فکذلک النشتر عظیم و کذلک اذا ذبح البقر لاجل الدین فانه یکره ذکاب الحیض الحاصل من حیض حرام و حرام
 ذبح کرده شود بنام غیر خدا سعید بن نبی و شعبی و حسن و کمال و عطاء و غیره از اکابر بر آن قسم اند که
 با اهل بیت غیر الله خاص ذابح است پرستانست که ذبح می کردند برای ایشان خود و نصرتی اگر ذبح کنند
 بنام مسیح و یاد دیگر گناهی بنام کبر نام غیر حلال آن ذبح و عذر دلیل ایشان آنکه نصرتی و قبیله بنام خدا
 ذبح می کنند هم از خدا هیچ اراده می کنند که ذب است ان الله یوحی الی من یرید من امره ان یراه
 او منع نکرد حل و چه اش با وجودیکه اهل کربلا غیر خدا پس سزاوارست که همین حکم باشد برگاه که
 ظاهر کنند آن چیز را که در نیست و بود وقت ذکر خدا از اراده هیچ و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی
 و اصحاب ابو حنیفه گفتند که حلال نمی شود دلیل ایشان آنکه هر گاهی که نصرتی ذبح کردند بنام مسیح
 اهل کربلا غیر خدا پس حرام شد و از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه مرویست اذا سمعتم البهائم و النمل
 یهلون لخیبر الله فلا تأکلوا و اذا لم تسموا فکلوا فان الله تعالی قد احل فیما یحرم و هو اعلم بما تقررون

و جواب داده اند از دل حال نفس با نیکه اما کلفه ظاهر الباطن فاذا ذبح علی اسم حب
 تحمل علیه و لا یسئل الا الباطن نیست محض تفکیک و عبارت نیست با لوری متعلق این بحث
 بالا قلمی گردیده و حدیثی نوشته و لا فرق فی الکتابی من ان یکون دسیا او حریا و شتر طراوی
 نه که فی غیر الله حتی لو ذکر الکتابی المسیح او العزیز لاکل لقوله تعالی و ما اهل غیر الله و هو کامل فی
 ذلک فانه لو اهل غیر الله لاکل حد کفایه نوشته شد اما بحال ذبیح الکتابی فیما اذا لم یذکر وقت الذبح اسم
 عزیز او المسیح و اما اذا ذکر ذلک فلا یحل کمالا یحل ذبیح المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی
 لقوله تعالی و ما اهل یغیر الله حال الکتابی لایکون فی ذلک اعلی من حال المسلم و علی المیکری نوشته شد اما
 توکل ذبیح الکتابی اذا لم یشهد ذبیح و لم یسمع منه شیء او شهد و سماع منه ستم الله تعالی
 و حده لانه اذا لم یسمع منه شیء یحل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن به کما یسلم و لو سماع منه
 ذکر اسم الله تعالی لکن غنی باسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا انقض فقال بسم الله الذی یؤمن
 ثلثه فلا یحل الا اصل در مذبح امام مالک و امام شافعی و امام ابو حنیفه و اصحاب او هر چه ذبح کنند با
 غیر خدا حرام بر اوست که ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی و اگر ذابح را عبادت آن غیرم
 است کفر است اگر ذابح قبل از آن مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف از ذبح نام غیر ذبیح حرام
 گردید و ذابح کافر نمی شود و اگر نام غیر ذبح کرد و قصد نمود تقرب بآن غیر و عبادت او کفر لازم
 می آید و این تفصیل صحیح است در آنچه ذکر کردیم از کلام نوی که بالا ذکر کردیم و بحسب در جواب یاره

از آن مقام نقل نموده است بر این مآخذ مفصلاً موجود است بحسب تفسیر غریبی هم در استقامت
 آخرین بابت راه رفتن که با سنجی پس از مدتی بیان کردیم طایفه که در اصل در حرمت برادر و حفظ
 ذایع است عند الذبح صحت از ساداراده و نیز ذایع با مالک در حقیقت از زبان ابراهیم
 و خلقت بلکه اصلیت درین کار شرطیت در عالمگیریه نوشته و لوقال بسم الله
 تحفه البینه اکل عند العاده و به السجده که فی فتاوی قاضی خان و در المختار نوشته و در
 و لم تحفه البینه در سراجیه نوشته ملکائی از اذبح بسم الله لا یحل و اذبح بسم الله
 و از ادب السجده علیه السلام کل را پس دیگر روایات این هم که گردیده است حالا بختی که در
 بیان آمده بیان نموده می آید عبارت تفسیر غریبی است و اما این یعنی دیگران جانور که آزاد
 شهیده داده شد در حق آن جانور که بغیر الله یعنی برای غیر خدا است خواه آن غیرت باشد
 یا روحی چیست که بطریق هوگو که نام اویده خواهد خشی مسلط بر خانه یا سیرا که بدون
 دادن جانور از این است که آنجا دست بردار نشود و اقوت از دادن کردن نه در و خواه
 بر این بار و وضع جانوری زنده مقرر کرده دید که این هم حرام است و در حدیث صحیح وارد است
 که ملعون من ذبح بغیر الله یعنی هر که ذبح جانور را بغیر خدا نماید ملعون است خواهد در وقت
 نام خدا یکدیگر دین از آن چون شهیدت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت
 ذبح فایده نکرد چه آن جانور منسوب بان غیر گشت و خشی در و سید گشت که زاده از خشت

مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان دارد و هست و جان این جانور را از آن غیر خدا قرار
 داده اند و آن عین شرک است و هرگاه این خبیث در دست سیرت کرد دیگرند که نام خدا حلال نمی شود
 مانند سنگ و خاک که اگر نام خداوند لوح شوند حلال نمی گردند و گفته این سمانیت که جان را بر آب
 غیر جان آفرین بنا کردن دست نیست و ماکولات و مشروبات و دیگر اموال را نیز اگر چه از راه
 تقرب بغیر الله دادن حرام و شرک است اما ثواب آن چیز را که عاید بنده می شود از آن غیر
 ساختن جایز است زیرا که آن را در مسکنه ثواب عمل خود را بخیر خود بخشید چنانچه میرسد که مال خدا
 بغیر خود میدهد و جان جانور ملک آدمی نیست تا او را کسی تواند بخشید و نیز دادن مال از جهت مستحب
 ثواب است از آدمیان بومی منتفع می شوند و چون مرده را بعد از مفارقت این جهان قابل انتفاع
 بعین مال نموده اند طریق نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که به
 مستحقان میرسانند بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در نزد
 پس از مردگی بزرگ قابل انتفاع نباشد آری اضحی از طرف مرده بردن در حدیث صحیح آمده است
 لیکن معنیش همین است که دادن جان بر خداست تا ثوابی که دارد بان مرده بخشیده شود و آنکه
 ذبح بر آب مرده کرده آید بعضی جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند که گوشت
 آنچه نام مرده دادن ملائحت جایز است باز از ذبح کردن جانور نام آن مرده همین قدر
 قصد می یابیم برای همانندن ایشان یک نکته کافیست که با آن باید گفت که هرگاه شما

منقول نبود و لهذا حکم شده که فلا تقربوا المسجد الحرام بعد ما هم غایب پس بجا نیز چون آواز برآوردند و
 شبهت اذن که این جانور از غلانی است و نام دست و برای او می گویم و وقت ذبح نام خدا
 ذبح کنایه از اصلا موجب تب طلیت نکشت و سه شش آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه
 که تدریست معین است برای رسانیدن جان جانور برای هر که منطوب باشد چنانچه فاتحه و تعلق در درود خواند
 طریق معین است برای رسانیدن ککولات و شربیات با روح خواه بقصد رسانیدن ثواب آن روح
 نماید یا بقصد تقرب و دفع شر و چالوس می فتاحی اری ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فایده میدهد که
 قصد تقرب غیر خدا ردل و کرده و خلاف آنی شهرت و آواز شهرت و آواز دیگرند که ما از این کلام
 برکتیم امتهی اینست عبارت تفسیر غیری و این کلام که دهشت در این عبارت مخصوصا ذکر میکنم
 آواز برآورده شد و شهرت داده شد الخ این تفسیر برای اینست که جمیع مفسرین اهل سنت است کاف
 مفسرین برخلاف آن تفسیر کرده اند بنوعی نوشته ما اهل بی غیر الله ذابح لعلنا نصلی آفرمان
 قال الیریح بن النسر و فیہ و ما اهل بی غیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله در در سنن و دیگر از خرج بن النسر
 عباس بن قریب و ما اهل ماذیح و اخرج ابن حاتم عن مجاهد و ما اهل بی غیر الله قال ماذیح لعلنا نصلی
 ابی حاتم عن ابی العالی و ما اهل بی غیر الله بقول ما ذکر علیه اسم غیر الله در جلال الیریح سنن و ما اهل بی غیر
 ماذیح علی اسم غیر الله در مدارک ابی رفع السنن علی ذبح بسم غیر الله و تفسیر احمدی اهل بی غیر
 معناه ذبح لا بسم غیر الله تعالی مثل اللات و العزیز و حمراء الانبیاء و غیر ذلک بان افراد

بِسْمِ غَيْرِ اسْمِهِ دُرُوحِ اسْمِ الْعَدُوِّ عَطْفًا وَلَعْدُ ذِكْرُ عِمَارَتِ بَرَايَةِ نُوْشْتِهٖ وَمِنْ اَمَانَا عَلَمِ اَنْ
 النِّقْرَةُ الْمَنْذُورَةُ لِلَاوِيَا كَمَا سَوَّاهُ اسْمُ زَمَانَا حَلَالُ طَلِبِ لَانَّهُ لَمْ يَذْكُرْ اسْمَ غَيْرِ الْعَدُوِّ
 اَلْبَحْثُ وَانْ كَانُوا يَنْزِرُوْنَهَا لَمْ يَلْحَاقُوا بِهَا اسْمُ كِتَابِ تَفْسِيرِ بَعْضِ تَدَاوُلِ اَنْدَاخِزِي اَزْ مَعْنَى تَحْرِيمِ
 اِنْ بَعْضُ نَفَاقَةِ اَتَقَدَّرُ اَلْتَّاسِيعُ كَرْدِيْدَهٗ كِهْ اِنْ مَسْئَلَةِ اِتِّدَاعِ بَعْضِ نَوَاصِبِ طَارِبِ اِلَعْلَامِ
 عِدَّةِ اَنْدُوْكَ اِنْ هَرَامِ اِسْتَحْلَالِ اِسْتَحْلَامِ كَرْدِيْدَنِ جَانُوْرِيْدَهٗ حَلَالِ اِسْمِ مَقْرَرِ كَرْدِهٖ دَاوُلِ
 بَرَايَتَانِ دَرِ اَعْتِمَادِ شَبَهِ كَيْفِيَّةِ اَلْمَوْجُوْدَةِ كِهْ اَرْطَوْتُ شَارِعِ بَرَانِ نَاوِرِ وِلْدِ كَرْدِيْدَهٗ مَا حَصَلَ اَلْعَدُوِّ
 وَلَا اَلْاَسْمَ وَلَا اَلْوَسْلَةَ وَلَا اَلْعَامِ اِنْ اَلَّذِيْنَ يَقْرَءُوْنَ عَلٰى اَسْمِ الْكُذْبِ يَقُوْلُوْنَ اِنْ اَحْلَالَ فَاِنْ اَحْلَالَ
 اِذْنِ لَكَ اَمْ عَلٰى اَسْمِ لَقَدْ اِنْ اِسْتَحْلَالَ بِطَرِيقِ اَلْحَقِّ جَانُوْرِيْدَهٗ حَلَالِ كِهْ بَرَايِ طَارِبِ
 حَرْمَتِ حَلَالِ كَرْدِهٖ خُذْ اَكْرَدِ دِيْنِ حُمْدِيْ مَا تَوَارِبِ كَمَا يَسْتَحْيِيْ قَوْلُهُ حَصْرَتِ صَحِيْحِ وَاِدْعِ اَلْبَحْثُ
 حَصْرَتِ حَبِ اِتْرَحْمِ خُودِشْ مَنَابِ مَنَابِ قِيَمَتِ نِيْمِيْ نُوْبِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ
 بَعِيْرُ خُذْ اَمَّا اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ
 بَرَاوِرِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ اِلَعْلَامِ
 جَانُوْرِيْدَهٗ بَرَايِ غَيْرِ خُذْ اِخِيْرِيْ دِيْكَرِ وَاِنْ يَحْدِثُ اِتْرَحْمِ نَعْمِ نَعْمِ كِهْ خَوَاهِ دُرُوحِ اِسْمِ خُذْ اِكْرَدِ
 اِيْنِ اِسْمِ اِكْرَدِ اِسْمِ اِكْرَدِ اِسْمِ اِكْرَدِ اِسْمِ اِكْرَدِ اِسْمِ اِكْرَدِ اِسْمِ اِكْرَدِ اِسْمِ اِكْرَدِ
 دِيْكَرِ دَرِ اِيْنِ مَعْنَى حَصْرَتِ نُوْشْتِهٖ اَنْكَ اَلْعَدُوِّ اِبْرَكِ دُرُوحِ كِهْ اِسْمِ غَيْرِ خُذْ اَوِيْدِ اِكْرَدِ اِسْمِ

مسلم باشد و اگر با ذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب عبادت آن غیر هم قصد کند کفر است تقرب را
 در ذبح بغیر الله احتمالی است اصل معنی حدیث قرار داده و ذکر نام غیر خدا را که اصل معنی حدیث است
 بر زبان نیاورد به تعمیم ذکر نام خدا پشت و با این همه ربط باولی کلام مفقود قوله زیرا که چون شهرت
 الحسنت بی ربط واقع گردیده مدعی فائده نکردن نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و
 در علت فائده نکردن نام خدا بسبب شهرت دادن قولی این جانور منسوب بغیرت و خشتی در
 پیداکشت که زیاده از خشت مردار است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور
 را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرکست و هرگاه این خشت در سرت کرد دیگر ذکر نام
 خدا حلال نمی شود انتهی کلامیت محض و ناموجه چه خود خشت جانور منسوب بغیر یا نموده که جان
 این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و یا زنی گوید که هرگاه این خشت در سرت کرد دیگر ذکر نام
 خدا حلال نمی شود محض مائل است که جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد از مسئله بحث غناچه
 علاقه کلام در جانور زنده منسوب بغیر نزد که بوقت ذبح از ذکر نام خدا حلال نمی باشد و این سخن
 مدعی است و آنهم باطل که امر لطف نیست که تسبیح خدا باندک تقدسی از وقت ذبح بقدر تغییر مجلس
 موثر در حل ذبیحه نه شود که ما بر مقرر فی الفقه تسبیح کافری و یا تسبیح جانور زنده برای غیر قبل از
 ذبح گوشت در بار باشد انچه در حرمت آن جانور زنده موثر گردد که اگر چه مسلم صحیح العقیده خالیا
 عن قصد التقرب بالغیر خالصا یا بذكر نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد و شلگ و خوک گرد

قوا مانند گداز و خاک از بیجا استفاده می شود که حرمت آن جانور حرمت بعینه است و شکست
 که حرمت با اهل بی غیر الله حرمت بعینه است و اتفاق مغسول بر آن گردیده در بحث استنباط
 ما ذکریم تا نویسنده که این استنباط از حرمت منتهی به دم خنزیر و با اهل بی غیر الله جایز نیست
 که این اشیا حرام لذتها هستند و تدکیم هم در آن غیر متصور میقتضی است که مردی ذبح و در غلظت
 و خنزیر که لحم او حرام مطلق است و معنی با اهل ذبح تکلیف متصور فی الزکوة بلکه استنباط از
 ما تقدم علی النسخة فاما کلام ابن مغسول که تفسیر کرد با اهل بی غیر الله را با آن که شهرت داده است که
 بر آن غیر استنباط تکرار می شود و مثل سنگ و خاک قرار داده است سرخی است که تذکر می شود
 و خود باطل می کند و از آنکه کلامش که گفته آری ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فایده میدهد
 قصد اقرب بغیر خدا از دل دور کند از حیض از آن صاف ظاهر که حرام بعینه و مثل خود نیست
 قود جان جانور مملوک آدمی نیست اما العجب که جانور زنده عبارت از مجموع جسم و جان و نفس
 از جسم پس مملوک کی جانور مستلزم مملوک کی جسم و بیان بر دوش و مع و به و سایر خود
 بر جسم و جان هر دو واقع اند و اگر شایع حیوان متعلق بجاست پس تجاشی از بودن جان
 جانور تا آنکه ای سنی بدار جان آفرین جسم آفرین مال آفرین و اعمال آفرین و تعالی شانه
 نیست و بلکه از تعالی شانه هم جسم و هم جان هم در اشیا مملوک آدمی می شوند از بی بعد

آن کلامش که جان جانوری ملکوت نمی نیست چه اگر ملکوت نمی نیست از او نشنیده
 ثواب چه معنی دارد ثواب در دادن ملکوت خودی باشد که در غیر ملکوت هم باطل نمیکند آن
 را که جان جانور اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی چه انتفاع از جان جانور از او نشنیده
 از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردید که جان و مال و ماکولات و مشروبات
 همه برابر اند در اینکه دادن آن برای خدا تو اسبیه دارد و برگری بخشیدن جایز است و همین است
 مراد بانچه می گویند که این خبر برای فلان مرده است یعنی ثوابی که از آن خواهد شد بان مرده
 نمره لام حاصل جمع صلوات که صومعه و اگر کسی برای چه ذکر کردیم تسلی شود در میان
 عزیز در سوره که در متعلق کلام و انحراف خطه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را
 یا به خود را با اعلام خود را فسخ کردن در شریعت جایز نیست زیرا که جانها و شری ملکوتی
 جز خدا نیست و لذت اکتسب غلام و کنیز روان داشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است ملک
 و منافع و مکتوبات پس چون از آدمی طلب جان ملکوت نماید در امتثال آن غیر از دادن جان
 جانور است که پرورده و مختص او باشد یا پرورده بی نوع او چاره نیست انتهی هر گاه ملکوت
 جان جانور ثابت و از کلامش ظاهر گردید پس فرقی که در جان جانور و ماکولات و مشروبات
 و سایر اموال نموده است باطل گردیده و جان جانور و ماکولات و غیره یکسان گشت قوله
 بعضی جمال الایضه اما قال مشرک صریح لازم می آید درین مقال انواع اختلاف است

اول که از آن صاف بخار کردن کج کردن جانور نام غریزه اگر درین نادین آن نواز خورد
الله گوشت ادا می شود درست و در حلال پس مطلق آواز برداشتن و تشنه در حق جان
که بر اغریزه است بوجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بآنکه مقصود از درج خوردن
گوشت برای ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بطایفه ای فیهی می خورد از اطاعت
حرمت تشنه نام غریزه دوم آنکه سوای خوراندن گوشت بملکمان رسانیدن ثواب آن
جان بر اخذ مرده و کتب اعتراف صاحب تفسیر صحیح و ثبات است مقصود بهاد و طار کردن
مقصود از خوراندن گوشت عوض آن جانور همان قدر خریده ادا می شود بلامرورم التقرب
والشرک سیویم آنکه جواز دادن عوض مندور و مسکه اجتهادی و محتاط فیهی است پس بلامرورم
و بصورت تیره کوره اگر نادر عوض را اختیار نموده نظر الی التعمین بکلمه میگوید که جایز نیست
لما یؤخذ من النقص شرک اگر کمال لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب
رضیت عوض کسی حکم نموده است در صورت جواز اصل در صرف و بیع است و نذر از عوض
در دین نادر حکم لزوم شرک صریح حکمی است پس قبح غایت الامر بیکانروزه و جهالت
باشد مثل دیگر قیود و کیفیات و این وظایف که این امور خارج از الزوم تشنه در حرمت
داخل نیست و نه بیکانروزه علاقه با شرک چه شرک موقوف بر تصدیق و حکم موقوف بر اقرار و خبر
احتمالات و ادعا بجهالت اجزاء حکام کفریات باشد ای پیش از ثبات افعال مسلم که از آثار

لغوی در آن افعال نباشد خواهی نخواهی بزور خود بر ما شروع حمل کردن بی آنکه زبان را اقرار کند
 در شروع ممنوع است چه حال که اظهار و معذرت او دارد ساختن و محض بر گمان بد خویش
 حکم تحريم و تکفیر دادن که یحیی است و بر قیاس زنی اگر از تجویزات شمرده آید دوریت و حسن
 است بخار اکثری از اخبار قوله و لفظ این آیه الی قوله قریب تحریف کلام الهی میرسد انتهى معاذ الله
 تفسیر ثور از صحابه تابعین و تبع تابعین و جمیع مفسرین متقدمین و متأخرین مقبول و معول علیها
 محمد بن راصرت بر اختراع و هم خود نگویدن از شان حسب تفسیر بغایت بعید و از وضع
 و روش او نهایت مستبعد که بر کمال نادانی تهذیب متانت و دیانت واقع است و تمیقا
 مخالف دین از دین کتاب شامی شود و هر حال عصمت خاصه انبیاست و سهو خطا لازم
 بشر است تلقط یا نگویند الفاظ که ملاصده ظاهر البتة عادت دارند چه عجیب که وقت این تحریف
 کسی از مردم پیش نگاه افتاده غوی دیگر نرفته اتفاق ترجمه افتاده باشد حالا از آن
 باریکات اولیة الله تعالی امید نازده حق متیقن است قوله در تفسیر شاپوری می گویند المقصود
 از این نقل حدیث یا تأیید آنچه متصل است از تحریف کلام الهی و ظاهر که هیچ علقه ندارد بلکه از
 ملاحظه سیاق و سباق آن بیچاره هم در زمره محرفین داخل است یا بطریق طفره متعلق است
 باصل مدعا تا هم شایسته الطیبه در پندها آنگاه از شربت دادن که این جانور برای فلانی است
 حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرده این مدعا را باطل است شاپوری مناسبتی

که در مت متوسط بار برادر او قصد تقرب بفرج الهی غیر خداست و تقاضای که
 این است ظاهر قوله و کافران در جابلیت الخ این قیاس محض فایده الانسان است پس
 مقبول شدن طواف کعبه بودن طواف کنندگان کافرانست بچنان سبب حرمت و بی حرمت
 مشرکان است نه اگر از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد و ظاهر که خایه
 اگر قفس نام تبار در راه معاذ الله قیاس قیاس از مرتبه عظمت خود نه برآمده و در
 که درین بیان بطور رسیده و آنکه صفات نوشته است که نام خدا درج گمانند اصلا موجب
 تریب ملت نکات که خلایق تصریح فقهاست قوله سبب آتش الخ ذکرنا خدا را بر وقت
 درج و خواندن فاتحه و قل و در در عام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بار و در
 تقرب تو دانی است پس لیکن ممنوع بلکه در باب بی محو سوختن بکار کتاب بی هم ممنوع
 مصرح فی کتب الفقه قوله از ذکر نام خدا الخ مخالف است باول دعوی یعنی مشرک است
 بخدی که ذکر نام خدا احوال نمی شود و تمام از این ظاهر گرفت قصد تقرب بغير خداست پس
 نخواهد شد مگر قصد که قصد تقرب صفت او است نه جانور زنده که قصد تقرب صفت او است
 انما صفت من قام بالقصد الخیت من قام بالبحث نیست آنچه کلام کرده شد بر تفسیر غیر
 لمقطعاً که تخریر آن برداشته و چون این برهه قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسیده
 تسلیم بعضی مقدمات و تفصیل بعضی محلات یا سخا داد و از آن در تفسیر اتفاق

مسطر افتاده بود رجوع فرموده استفتائی ترب فرمود عبارت که از چه میفرمایند علماء دین
 منقباتی شرح متین در بصورت کسی نادر کرد که اگر کار من بر آید گاه سید احمد کبیر کو سفته
 شیخ بود و غیره نماید هم بعد انجاء حاجت گاه و ارجح بنام خدا کرده حال آنکه در تبت
 گاه و بسید احمد کبیر و شیخ سید وی کند و در حدیث وارد است انما الاعمال بالنیات و ان الله
 لا یطیر الی صورکم و لکن یتطیر الی قلوبکم و یا ایها الذین امنوا صلی علیکم و سلم و کتب الله
 فی الذلیل بر اینکه نیت را در فعل ضرورت در بصورت اکل گاه و غیره درست است یا نه عینو
 توجروا الی جواب در اصل و در مرتبه و بجهت بر قصد و نیت ذایع است اگر نیت تقرب باشد
 یا برای اکل خود یا برای تجارت در دیگر امور یا به وجهی کند حلال است و الاحرام فی النسیه
 النیت یوزی تحت قوله تعالی و ما اهل به غیر الله قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحه و قصد بها
 التقرب الی غیر الله تعالی صار مرتد او ذبیحه ذبیحه مرتد انتهی و فی الدرر التجاری ذبح لقصد و المهر
 سجود که احد من العطار یحرم لانه اهل به غیر الله تعالی و لو ذکر اسم الله تعالی علیه ولو ذبح
 لا یحرم لانه مستند الخلیل علیه السلام و اکرام الضیف اکرام الله تعالی و الفارق انه ان قصد بها
 لیاکل منها کان الذبح لله تعالی و المنفعة للضيف او للولیمه او للذبح و ان لم یقصد بها لیاکل
 بل یقصد بها لغيره کان تعظیم غیر الله تعالی فیحرم و بل یکفر فیه قولان برابریه و شریعه و بنابرین قلت
 و فی صید المبین انه یکفر و لا یتکفر لانه لا یسئ الظن بالاسماء یتقرب الی الاممی بهذا الخبر و غیره

في شرح الوصاية عن الخيرة ونظر فقال رده وقاعله بهورم قال كافر وفضل من استعمل
 انتهى وكذا في مطالب المؤمنين والاشهاد والظهار في الحديث لعن الله من ذبح لغير الله
 رداه احمد وايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواه ابو داود وفي غريب ابى عبد الله
 الفقيه وكثر العبادات لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند التقويم لقوله عليه السلام لا يحقر في الاسلام
 يكذب في سنن ابى داود وكذا لا يجوز الذبح على النار الحبيبة وعند شرا الدار لان النبي صلى
 عليه وسلم نهى عن ذباح الجن لانهم كرمون مخافة انهم اسلم يذبحوا اليهم كرم فابطل النبي
 صلعم ونهى عنه وكذا في كتب ابن ابي عمير كما قال النووي في شرح السلم وذكر الشيخ ابراهيم
 المذكور من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا لغير الله تعالى اثم في كل من
 تجرئ على ان يذبح لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه
 وقد فضل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالى وكلوا مما ذكر اسم الله عليه
 انتم آياته مومنين عام يتناول ما قصد به التقرب الى الله تعالى او غيره فيكون الكل حلالا
 هذه الآيات مخصصة بالنص الآخر وبوقوله تعالى في صورة المذبح حرمت عليكم الميتة
 ولحم الخنزير وما اهل غير الدين من النجاسة والمفوضة والمرتدية واليطبخ وما اكل السبع الا ما ذبحتم
 وما ذبح على النصب فلو ان ما ذبح على النصب لا يحل مع انه ذكر اسم
 الله عليها وكذا اذا ذبح على خشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها وكذا اذا اتى بها

من اجل عان وذكر اسم الله عليها وكذا اذا فرج شاة على النصب على قبر من القبور قصد
 الثواب الى صاحب القبر وصاحب النصب وذكر اسم الله تعالى عليها لا يحل لهذا الغرض
 وهذا كل ذلك على قصد التقرب الى غير الله تعالى او بغير الطريق المشهور في الذبح من
 استعمال الآلة المحرمة ونحو ذلك فعلمنا انها اسي قوله تعالى فكلوا مما ذكر اسم الله عليه
 منخصص لهذه النص بل لو تأملنا في هذه الآية لعلمنا انها مخصوصة بما ذكرنا وذلك ان
 تعالى قال وما لكم ان لا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فضل ما حرم عليكم الا ما اضطررتم
 اليه فعلمنا ان قوله تعالى وقد فضل لكم حلاله على ما ذكر في الايات الاخر كآية المائدة وغيره
 وكان سبب نزول هذه الآية شبهة المشركين حيث كانوا يقولون للمسلمين بطريق الالزام
 انتم لا تأكلون الميتة وقد قلها الله تعالى وتأكلون ما تقتلون بايديكم فقد حتم مقتولكم على
 مقتول الله تعالى فاجاب الله تعالى عن ذلك بان الميتة لم يذكر معها اسم الله تعالى
 فلذلك حرمت فكذا الموقوفة والمردية لم يقبل على الوجه المأذون فيه من الله تعالى فحرمت
 وما قلناه بايدينا انما صار حلالا لان قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه الشرعي ومن
 ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك عين التعظيم لامر الله تعالى واما حديث القتل فمما
 وبهية لان الكل مقتول الله تعالى سواء كان بايدينا او بايدي غيره او ماتت خنفا او
 عندها الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس من موتها وكذا في

والجائز على ان المتقول ميتة لاجله هذا اذا علم ان ما وقع في البياض امني وغيره من
التفسير انهم قالوا يا ايها الذي لا يعلم الله تعالى اسي ما وقع الضوت عند ذبحه للحنم فمضى على حرج
حادة فليست كسرين في ذلك الزمان ولله الم يقروا في التفسير القديمة لمن ذكر اسم الله
عليه ومن ما قصد به التقرب الى غير الله لان شر كفي ذلك الزمان كانوا اخلصين في الكفر
كانوا اذا قصدوا التقرب بدينهم الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك
بجوان المشركين المسلمين فانهم يتخلطون بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح
الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني
كفر صوري والاسلام فكانهم يعتقدون ان طريق الذبح ليس الا بهذا سواء كان الذبح بعد الذبح
وقد جرى هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشبهون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد كذا
مثلا سواء ذكر او اسم الله عليه عند اذراك الكيس ام لا وما وقع في البدلية ويكره ان يذكر مع
اسم الله تعالى شي اخر غيره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان فذبه ثلث ايام
احد ان يذكر موصولا لا يعطوفا فيكره ولا يحرم الذي يجوز المراد بما قال ونظيره ان يقال
باسم الله محمد الله لان الشكر له ثم توجب فلم يكن الذبح واقبالا لكنه نكرة لوجود القرآن صورة
فتصور لصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف وشكره بان يقول باسم الله
وبسم فلان او يقول باسم الله وفلان واسم الله ومحمد رسول الله بكسر الهمزة فتح الذميمة

لأنه اهل بغير الله تعالى والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى بان يقول قبل التسمية
وقبل ان يضحك للذبح أو بعد الذبح وهذا لا بأس به لما روى ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
بعد الذبح اللهم تقبله عن أمته محمد صلى الله عليه وسلم ومن شبهه لك بالوضوء والى بالبلاغ
والشرط هو الذكر الخاص المجرى على ما قال ابن سبويه والثمة انتهى في الهداية صريح في ما
ذكرنا من ان قصد التقرب الى غير الله سواء كان بطريق الاستقلال أو بطريق الشراكة
نعم لو ذكرنا من غير قصد التقرب الى غير الله تعالى ففيه تفصيل فان ذكر موصولا لا معطوفا
يكفه مثلا ان يقول بسم الله محمد رسول الله والله تقبل من فلان ولا يحرم الذبح لعدم قصد التقرب
الى غير الله وانما ذكره لاجل الشبهة في ذلك يذكر اسم غير الله لقصد التقرب لو ذكره
معطوفا يحرم ايضا وان لم يكن فيه معنى التقرب لكنه صريح في الشراكة لصريح الاحتياج الى التسمية
واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره ولا يحرم لاستفاد الشبهة
ومعنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف ثم قال محمد رسول الله من غير قصد التقرب الى غير
اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت ان جواب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقرونا
بقصد التقرب الى الغير بل ذكر مجرد فهو بمنزلة عن مسئلة الموضوعه فيما قصد به التقرب الى
غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدى من افرع قوله
ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا هو قوله ومن ما علم ان البقرة المسند

للملاذیاری که با برسم فی زمانه طیب لانه لم یذكر اسم غیر الله علیه وقت الذبح و
 انکافوا یتذکر بها لم یمنی علی العقله عن قول صاحب الهدایه و هو قوله الثالث ان
 یقول مفسر لانه صورة ومعنی فان الانفصال المعنوی کیف یتصور اذا کان التذکر للملاذیاری
 فانه عین التقرب الیه و یتهم و ایدیه فی وقت الذبح فلا انفصال معنی اصلاً لما تقر فی قوله
 الفقه من استقامه الیه الی آخر العمل و ایضاً منی علی عدم الفرق من ان ذکر الحمد لله
 وضع حسب الهدایه المسئله فیه و من یقصد بالتقرب الی غیر الله الذی وضع المسئله فیه
 و ان یمکن من ذلك والله الموفق للصواب تمام شد استفتاء شیخ عبد العزیز حسب یلفظ
 و کلام کرد در مردمان برین استفتاء بطرق متعدده که ملخصی از ان در اینجا ذکر می کنم قوله ما حل
 و حرمت بر قصد و نیت ذایح آیه اول که این دعوی مخالف است باینکه در تفسیر اقامه نیت
 در حرمت در ان جایز آید از بر آورده شدن بود حالاً نیت دایر گردیده دوم آنکه مراد از
 حدیث انما الاعمال بالنیات نزد خفیه قاطبه ثواب است نه حل و حرمت و صحت و فساد
 کما هو موضح فی کتب الاصول و الفروع و غایت شهرت آن معنی است از بیان نقل سواد
 به تصحیح کافی فقها ذکر شرط صحیح چنانچه خودم درین استفتاء از باری نقل نموده که اکثر
 هو الذکر الحاصل الحمد و شرایط نیت در ذبح منقول نیست بلکه اصل نیت درین کار یکبار
 نیست در عالم کبریه نوشته و لو قال نسیم الله و لم تجزئه الیه اکل عند العامة و در

در المختار نوشته نو سمي لم يحضره النية اكل عند الحاجة وهكذا في اكثر الكتب جهات حيث يحمل
 نميكنه بغير موقوفه و اين قاعدة مقررده فقه است در شبهه نوشته و النية انما العمل بالمعنى
 و حموى نوشته اى بالانفي غيره و ذلك لان النية يقصد به التميز و انما يتاقي في لفظ يحمل
 كعام يحمل التخصيص او يحمل يحتاج الى البيان او مشترك يعين افراده اما اذا لم يكن اللفظ
 تحتلا يبقى مجرد النية كما تاثيرها في احكام الدنيا و لهذا لا يقع الطلاق و العتاق بحجر النية
 ثم اللفظ الذي يحمل شقين او شيان احتملا على سواء فتوى اجدلها فانه لصدق ديانة
 و قضاء لان الظاهر لا يكتفي به وان احتمل اجدلها احتملا مرجوحا فتوى ذلك المرجوح غير ان كان
 فيه تعليل على نفسه يصدق ايضا ديانة و قضاء لانه غير متم في ذلك لكنه لا يصدق في نفسه
 عن الظاهر حتى يثبت بايهما و جدوان كان فيه تحقيقا على نفسه لا يصدق قضاء لان القضاء
 مبني على الظاهر و هو مخالف لما نوى و ان نوى ما لا يحتمل لفظه لا يصدق ديانة و لا قضاء
 لا يخلو عن اللفظ و قد تقدم ان النية لاحكامها على الافراد و حسب شبهه در حاشية
 قول خود و انما اشترط في العبادات بالاجماع او بآية نوشته و اعلم ان الاقوال تحتاج الى
 في ثلثة مواطن احدهما التقرب الى الله تعالى و ادر من الربا الثاني التمييز بين الالفاظ المحملة لغز
 و الثالث قصد الانشراح سبق اللسان بالجملة كلام دريكه ذبح كردن بگرام غير خدا و ادر
 تقرب نمود يا نمود بحشي ديگر که منابعه فيه نيست و اينکه ذبح كردن بگرام خدا و سابق

از آن در نیت مالک جانور اگر چه غیر ذابح باشد نسبت آن جانور بغیر خدا بود بجهت دیگر که
 متنازع فیہ است بودن بجهت مداخل عادت نسبت ثابت کردن لازم بود آنچه صاحب
 و مولو عبد الحی و غیر اتباع ضایع تفسیر بعضی روایات محل را از شاه و در مختار و غیر
 درین باب نقل کرده اند منی است بر غفلت ازین قاعده مقصود آنها اینست که وقتیکه
 کرد غیر را اگر چه نام خدا ذکر کرد چرا که اکثرشان در دلیل آیت که بر مائل به بغیر الیه زای آرند
 و خود معنی آن آیت را بدین نام غیر خدا وقت ذبح بیان می کنند و نیز بیان آن اجمال بالتصریح
 در کلام دیگران که در تحقیق و اعتبار برایشان غالب موجود هیچک بدایتی بتصریح خصوص
 صورت متنازع فیہا نقل نموده اند زیاده ازین چه خواهد بود که نقیض نوشته اند نصراقی ذبح
 کرد بنام الیه و اراده کرد میح حلال است اگر آنکه میگوید نسیم الیه الذی هو ثالث ثلثه الی اصل
 نیت صرف بی لفظ مداخل حکام نیت و نیت مداخل هم گریز الفاظ تخم از من استفا ظایر که محل
 بحث نیت نسبت گاوی است که نیت ذبح است و ظاهر که نسبت کردن گاو و مملوک خود بهر که خواهد
 امور مباحه و با اختیار مالک گاد است شاه صاحب راجه حکومت ممانعه است بشتم معنی
 نیت هم از جهال شنیده اند که مقصود از نیت رسانیدن ثواب بنسب الیه است چنانچه
 در تفسیر ذکر کرده اند و در تصحیح آن ما هم خبری ذکر کرده ایم پس صورت متنازع داخل است
 در قول او و دیگر امور مباحه چه دادن ثواب جان دادن جانور و خوردن گوشت آن

بسلامان برای خدا برده باعتراف حسب تفسیر و شهادت اصول فروع دین داخل امور
 مباحه است و ظاهر که نسبت به غیر تقرب نه لازم آن نه منحصر در آن میفهم اعتراف است در
 مقام حکم بریت و ارجح پس ناوی نسبت اگر غیر فراج باشد تانیت او تاثیری ندارد
 قول فی التفسیر النبی پورس الخ آوردن این عبارت بخلاف اول و آخر هم در تفسیر و هم درین
 استقفا تعلیف می باشد نسبت چه در آن مذکور نیست که از او از بر آوردن غیر نیست نسبت کردن فی
 خدا جانو حرام می گردد که اگر بعد از آن بام خدا ذبح کرده شود هم مفید نباشد بلکه مطلب نشاید
 بلحاظ سیاق و سباق موافق تصریحات قضا همین است که ذبح کند بام غیر و قصد تقرب نماید
 بذبح او بسوی غیر قوله و فی در التمار الخ آوردن روایت در مختار محض محل چه حسب در مختار
 نگفته که حرمت نسبت است بلکه در دلیل اهل به غیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شده
 نزد حسب تفسیر است نه نزد حسب در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان
 ظاهر است علاوه بر آن حسب در مختار در فارق تصریح نموده که در اصل و حرمت بر تقدیم الاکل و
 عدم تقدیم است در صورت که حل ذبیحه متنازع فیها از آن حسب ظاهر و مضر دعوی حسب استقفا
 نه مفید واضح باد که حسب در التمار و شبهه و نظائر و امثال آن از محققین و از مرده انجمن مستند
 نیستند که در صورت مخالفت با فقهاء کبار کلامشان قابل استناد باشد اگر معنی کلام به غیر
 مطابق فهم حسب تفسیر باشد تا هم نسبت مخالف کلام آن تران قابل التفات نیست در التمار

برینید که درین باب چه لازم برآیند که نوشته داد و لایحلی فی حیرت لکوه سنیا و لکوه
 حیرت است. شاه لایحلی صارت که قدس بنده است که صاحب معتزلی است و از این علی که راس
 معتزلی است بر مذمت معتزلی نقل کرده و عن ابی علی انه یحل فی حیرت الحیرة ان کان یابوم من الحیرة
 کما بل الذمة و ان کان یابوم من بل الفضل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین این بر دو بر گواران نه لفظی
 نه در حیرة و نه بل فضل را فیمید و بجا و آن حیرت و سی را قایم با خند قوله فی الحدیث الخ
 ان قریب می آید قوله فی غریب ابی عبید و لسان النقیه و کثر العباد الخ این روایت بی محل است
 از سلسله محوتمنها هیچ نقلی ندارد و کما قال النوذی فی شرح المسلم الخ یا کردن مقوله نو
 راد شرح مسلم کو با فقه که علی است بیان با وجه تفسیر قول نووی در شرح مسلم است
 از همان قول نووی رد دعاء و علی و فیصل عارضا طهرت تصرف که کار رفت و باعث بر کردن
 گردیده صرف کتاب یک فقره است تمام عبارت این است اما الذبح لغير الله فالمراد بان یخرج
 غیر الله کن ذبح للضم او للصل او لموسی و العیسی او للکعبه او نحو ذک و کلمه احرام و لا یحل منه الذبح
 سوار کان الذبح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علی ان شافعی و اتفق علی اصحابا فان قصد
 ذک تعظیم الذبح له غیر الله تعالی و العباد له کان ذک کفر فان کان الذبح فی ذک مسلما
 بالذبح مرتبه او ذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان یخرج عند استقبال السلطان یقر بالیه
 ان فی الی بخاری تجرید لانه بما اهل غیر الله قال الراغبی بذا انما دعوه استیذان القدر و به فهو

الذبح الحقیقه مولاده المولود و مثل هذا لا یوجب التحريم انتهى قوله فان قيل الخ این سوال جواب
 خطی او خلطی است که با بحث علاقه دارد تنبیه بر آن این حاجت نمودن قول و اما وقع فی تفسیر
 البیضاء و غیره الخ اعتراف است صریح بر غلطی خود در تفسیر و نحو الطیب قدما می مفسرین عذر
 است بدتر از گناه چه از تفاوت عادات و از منتهی الفاظ متبدل نمی شود قوله ذکر و اعلم
 عند الذبح اسم ذلک الغیر عن است مقصود التحريم از آیت و سوق له الکلام قوله سجدت
 المشرکین المصلین بر گاه با عترافش آیه کریمه موافق تفسیر قدیمه افاده حکمی درین خصوص نمی کند
 پس آنچه درین باب حکم نمود یا بوجی جدید است یا تفسیه بالسرا و واضح باد که در ذابح ایمان اسلام
 شرط نیست ذبیح کتابی ذمی و حربی هم درست است شرط ذابح آفت که حسب لایحه توحید باشد
 خواه با اعتقاد مثل مسلم خواه بدعوی مثل کتابی که دعوی توحید میکند کما یفهم من البدایه و حواشیه قوله
 سواء ذکر و اسم الله تعالی علیه عند امر السکین ام لا این اقترای است صریح و ادعا است قبیح ذکر
 اسم خدا لازم می دانند علاوه بر آن در صورت معروضه منوره داخل است که نام خدا فیم
 کرد قوله و اما ما وقع فی البدایه نیز این مقال از انواع اضلال الامال است اولی که عبارت بدایه نقل
 نموده می گوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر الله یحرم الذبیحه سوار کان بطریق الاستقلال
 او بطریق الشریکه به بنیه که چه آفت است جایگزینا به هم نباشد دعوی کفر است نمودن بر فرض است
 است از آن قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود که در این شش عبارت می آید صریح نمود در آنچه ذکر

و هم آنچه گفته نمود که ذکر آن مجزای غیر قصد التقرب می غیر از قصد تقصیر مغایر به ذکر نمود
 است بر آنست این است که گفته صاحب الهایه در وضع مسئله قیما اذالم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی
 الغیر بل ذکر آن مجزای و یومعنی عن مسئلت الرضوخه فیما قصد التقرب الی غیر الله چه خود گفته که
 فیما ذکرنا و باز خود می گوید بمعزل عن مسئلتا با این جا طایری شود که آنچه اول نوشته نمود که ذکر
 مجزای الخ بیان مطلب بدایه است و این امر خلاف سق کلام آن مقام است و با عبادت برای عبادت ندارد
 صاحب بدایه در دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشرکه لم توجد فامکن الذبح و افعل کذا لکنه لوجود العزائم
 صورته بقصور الصورة الحرم و در اینجا نوشته لایحکم الذبح لعدم قصد التقرب و اما کرده ام مثل مشابه
 فی ذلک بذکر اسم غیر الله قصد التقرب پس این عبارت را مطلب غنی عبارت بدایه قرار
 کار می عقل نیست همچنان صاحب بدایه در مسئله ثانی نوشته بحرم الذبح لانه اول غیر الله بعد از قیام الذبح
 یحرم انشاء ان لم یکن فیه معنی التقرب لکنه یرج فی الشرکه و البصر لا یحتاج الی التبعه فوفی فی
 بیان است بعد از آن نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمد بن منی علی الفعله عن قول صاحب الهایه
 است چه برگاه با عتراف خودش وضع مسئله بدایه بر ذکر مجزای غیر مقرب و این تقریب است پس
 قول تفسیر احمد بن منی بر غفله از قول بدایه مفصولا عنه صورت و معنی معنی ندارد چه با عتراف خود
 در رد صاحب بدایه تقریب را داخلی نیست اگر می گفت که منی است بر غفله از آنکه صاحب بدایه وضع
 مسئله بر ذکر مجزای تقریب نموده است و در تفسیر تقریب موجود است و بدینداشته است

دلیل غفله از قید بدایه قرار داده فان الانفصال المعنوی کیف تصویر الخ بدتر است از دعوی
 چه صاحب بدایه انفصال صورته و معنی را با نچی بیان کرده است در همان قول از ان غفلت
 و اطلاق بر اختراعات این بزرگوار صاحب تفسیر احمدی را قبل از ظهور آن زبان متمدن امکان نداشت
 و طرفه آنکه صاحب تفسیر احمد در حاشیه بهمان مقام نوشته داده بدوجب قوله و ما اهل بغیر الله اما
 بحسب المنزله فقد تقرر ان المنذر بغیر الله حرام و من ذر لا اولیا و ما دل بان المنذر لله و ثوابه لم یس لغوی
 بیان مورد از ان خود طایفه است قوله و ایضا منی علی عدم الفرق تا زمان صاحب تفسیر احمدی که بهمان
 بدایه موجود و آنچه از الفاظ آن متبادر بران تفریع نموده مسئله موضوعه این بزرگوار که بس متنازع
 زمانا فرق در میان آن و این صاحب احمدی گنجایش نداشت در اینجا امریت و حب التبیه که صاحب
 تفسیر مسئله موضوعه بدایه را هم تسلیم میکند مسئله موضوعه خود را هم تصحیح میکند و قابل است الفرق
 در رد مسئله و صاحب ای استدلال می نماید باینکه ما اهل بغیر الله مسئله خود صاحب تفسیر
 بهمان آیه مطلب خود را مستندی نماید این معنی چگونه صورت بند فایده صاحب تفسیر و اتباع
 او درین مسئله سخت مضطرب و حیران احوال شان بنایت پرانگنده و پریشان اول که ما اهل
 بغیر الله را تفسیر کردند با و از بر آورده شدن و در اینجا غایت تکیه نمودند بر اراده ذبح اهل و غیر
 ذلک و چون در آن واد بار گیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر الله و شایعیه بر جمیع
 وارد می کردند زیاده از ان بر خود گوارا نمودند و چون که در تقرب هم نوبت کلام رسند مسئله را

می آویزند حال آنکه این به غیر الله خیرست دیگر مسئله نیز غیر الله چیزی دیگر اشارتی به
 اجمالاً مناسب نبود باید دانست که لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی و نذر شرعی ایجاب
 غیر واجب تقریباً الی الله و عرفی آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز می گویند و نذر اولیا بزرگوار
 سیاح است یکی آنکه بگوید الهی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بخندم مراد آن صالح رسانم دوم
 آنکه بگوید یا حضرت در جناب الهی برای من مشکل دعا کنید که این مراد حاصل شود از طرف شما
 در جناب الهی یا بنقدر طعام یا بنقدر سائمه تا ثواب عاید شما شود سیوم آنکه آن بزرگ را
 در جناب الهی وسیله و شفیع سازد گویای گوید الهی بیکت روح فلان بزرگ و بختی عیادت
 و مهر با خود برد و اگر مشکل من آسان کنی یا بنقدر مال بر تو بدم و ثواب آن بخواد روح آن بزرگ
 سازم تا از بر جان بان بزرگ خوشنود شوی اینک لفظ تمسقط است از رساله نذر و موقوف
 رفیع الدین که در همین امام با رسیدن و ممانعت مراد صاحب احمد که نذر اولیا را ماول الخ
 المسین ما قال مولانا محمد حسین موافقاً للفقهائ و المحققین فی رساله فی النذور و نذر شیخ بزرگوار
 و امثال آن حرام است و بنزد ما نه آن که بنام شیخ سد بود شیعی کنند اگر وقت ذبح نباشد
 گرفته باشند گوشت مردار شود و خوردنش روا نباشد قال الله و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله
 علیه و انه لفسق و اگر نام خدا بر اسم الله انداکر ذبح کرده باشند اگر چیز دال بر نیت باشد
 و از نظر ظاهر خوردنش حلال باشد لیکن متقی و پرهیزگار را باید که نخورد و الا حلال است

که این نذر حلال است پس گمراه شوند انتهی بخروند میگویم تیمم لازم و تکمیل الاصل الزام نکته
منکته صاحب تفسیر غریزے که منکوت است که اینها فاما در انتقام اعتراف است باینکه نذر نجس
جانور نام غیر خدا بقصد خوردن گوشت برای ثواب آن حرام جایز است و همین است مراد
صاحب تفسیر لجمدی که ما بر مصحح فی کلام پس استغفار بر این سیاره عتاب نموده و چرا نذر اولیا
علی الاطلاق تقرب باولیا قرار داد و از آنچه از کلام موافقین ذکر نمودیم ظاهر که در نذر اولیا ماکول
و نجس جانور بر دو برابر صحیح و در بر صحیح و غیر صحیح در هر دو صحیح و غیر صحیح فالحکم بالاطلاق و الفرق بحکم فاسد
و النذر الحرام کجیل الماذر عاصیا لا تاثیر له فی الذر و یقی علی ملکه که هو فی عامه کتب الفقہ لقیل
حرمة الذر و بطلانہ یقولہم ما لم یقصدوا صرفها للفقہ او قولہما تقر فی الفقہ من استہداتہ النذر
الی آخر العمل این جواب بسبب است حواله کتاب ضرر و ربح و آنچه مامید اینیم است که الذبحی مخالف
لما تقر فی الفقہ در اشباه و نظایر بنید که در مباحث قاعده ثانیه می نویسد الشافعی نے
بیان عدم اشتراط استمرار با واضع باد که منشا وقوع این حضرات در اعلاط عدم
النفات است بتقیهات مادرین جاسخی چند از مقررات فقہ ذکر می کنیم اول نیت در عباد
که شرط است وقت آن اہل عبادات حقیقتہ او حکما و نیت مقدمہ علی الشروع باقی می ماند
تا وقت شروع حکما اگر بعد نیت مشغول نشود بخیز که غیر جنس منسوی است صاحب اشباه
در ذیل الاصل ان وقتها اول العبادات بتفصیل نوشته و از فتح القدیر نقل نموده المراد

مایس من جنبها مایل علی الاعراض قدم در شرطیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یالی بمناق
 بین النیت والنوی پس در نیت نسبت گاو و غیر خدا بلکه در نیت ذبح گاو و غیر خدا و در نوی
 که ذبح است نام خدا ایمان آید آن نیت سابقه باطل گردید سوم در نیت کفایت
 نمی کند بلکه تلفظ شرط است در اشتباه نوشته منها التذکر لایکفی فی احیاء النیت بل
 من التلفظ بمرحله فی کتاب الاعکاف و جموی نوشته و منها ما فی الجامع الصغیر للمصنف
 و ملک شاه بالیه و غیره فتنوی لا ضحیه کیون لا ضحیه و عنده لا مالم تلفظ و ذکر الحاکم الاضطرار
 و بکناره وی الحسن و نوشته تا میوهها لا ضحیه یصیرها ایضا عند ما و الزعفرانی لا یصیر بالشرار
 حتی یوجها لسانه و یفرق بین مذاوین ما لو اشتری عبد للتجارة و لو لم یشتر یابل کات عنده
 فافهم الا ضحیه لا تصیرها انتهى فلترایح این فواید محفوظ باید است که درین بحث بسیار محذور است
 این است ملخص و محر تعریضات مردمان بر استفاد شایسته تجریر جواب ایراد مولوی عبد الحکیم
 نجالی ثم الکهنوی که خیلی سخت نام لوط بود و در خدمت گرجاب از ان هم پریشان نماد است
 از مواخذهات خارج محبت پرست و به تحقیق اصل مدعا استغالی نیت در نقل بر دو قاعده
 نیت حسته حسته چیزی ذکر می کنم قال الکهنوی گاو و غیره در صورت مذکوره حلال است و در
 آن موجب شرع شریف درت خصوص در صورتیکه ذابح غیر ناوی باشد قال الکهنوی
 ذابح نتجوا به بود و او را وکیل ناوی و نایب و پس نیت موکل و نایب در حل و حرمت تاثیر

خواهد کرد کمانی الاضحية انتهى قبل علیه نیات در نیت نزد خفیه جاری نیت و شافعی گفته اند
 که جایز است توکیل در نیت بشرط اقتران نیت با قبل مثل تقسیم ذکات و ذبح اضحیه که
 جایز است آنکه وکیل کند کسی را که ذبح کند و نیت کند و این همه مذکور است در جمعی
 شرح شبهه پس تاثیر کردن نیت موکل و منیب در حل و حرمت اصل ندارد و هم در کتب
 فقه موجود که محوسی گا و را بسلامانی داد که نام ناکر معبود است ذبح کند مسلم یا خدا
 ذبح کرد گوشت او حلال است و قول او کالاضحیه قطع نظر از تصحیح تمثیل قیاس مع الفارق
 است که در اضحیه نیت شرط است بلکه تلفظ هم شرط است علی الاختلاف پس قیاس
 کردن دیگر ذایج بر انصورت جواز ندارد و نیز ذبح جانور دیگر منحصراً در وکالت نیت با
 هم می باشد قال الکهنه ما قصد به التقرب لغيره عبارة عن الذبیحة التي لم يقصد
 بذبحها اكل لحمها بل قصد به الذبح الى الغير كما سياتي قال الدبلوی فی المسائل بدلول لغو
 لقوله ما قصد به التقرب لغيره فایس وجه دلالة للفظ علی هذا المعنى والان هو مردود
 علی قابله قبل علیه المدلول ليس منحصراً فی المدلول اللغوی ولا هو الغير المراد فی کل موضع
 فی الشرع بل هو بدلول شرعی مأخوذ من استقراء حيث استند بذبحها فانظر
 الفارق و اسکت اذیر و علیک ما اورده علی الغير و تفکر فی الجواب فان الایراد مشترک
 بل مأخوذ من کلامک ثم اعترض الدبلوی علی قوله بل قصد به الذبح الى الغير انتهى لقوله

ماذا اراد بالغير فليس يحكم عليه انتهى ولا يخفى ان القوله باسئال هذه النفقات ليس من
 شأن المحصلين قال الكهنوتي قدام السراجية الكفاية اذا دمج باسم المسيح لا يحل ولو دمج
 باسم الله و اراد بالدمج يحل قال الدهلوي هذا عين منسب القائل بالحرمة فانه يقول لو قال
 رجل بجملة الناس التي نذرت ان ادمج بقرة لله و اراد بالله السيد احمد على اعتقاد
 الحلوية تحل فحيث لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لذلكه اخطا في اعتقاد
 حلول الله في السيد احمد كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله
 هو المسيح بن مريم فخطا في النعوت من العنوان فعوانه حق و معنونه باطل بخلاف ما
 قال اني نذرت ان ادمج بقرة السيد احمد فانه اخطا في العنوان و النعوت معا كما لو دمج
 النصراني باسم المسيح عليه لما قال مشير الى مسئلة السراجية هذا عين منسب القائل بالحرمة
 فقد اقر بان المعبر في الدمج و مدار الحل و الحرمة هو اللفظ و لا عبرة للنية فان النية هو الارادة
 و هواد المورد و انما فرع عليه من قوله فانه يقول ان الدمج اخطا في عنوانه فان مسئلة الدمج باسم
 الله و باسم غير الله شيء واحد مسئلة نذر دمج البقرة لله و لغير الله شيء آخر فالعنوان الذي
 على تقدير صدق اقراره و اعتراؤه يكون في السراجية عين منسب ان يقول فانه يقول لو دمج
 رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو دمج باسم الله و اراد به السيد احمد تحل فاني ما قال سوى عدم
 استقامة التفرع فلاح ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلوية تحل

ذبيحة لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية بعد اننا نقول ارادة السيد محمد من النية على
 اعتقاد الجاهلية حتى عتده ام باطل فان كان حق فهو من الجاهلية وان كان باطلاً فالحكم
 بانه لا خلل في نيته بل اخلص النية باطل قطعاً فان ارادة هو النية قال الكهنوي اما
 قول المفسر فنقول العالم العارف المحدث الاصولي المفسر حاجي الخراساني في التفسير الاحمد
 ان البقرة المتذورة كما هو الرسم في زماننا خلل طيب لانه لم يذكر اسم غير البقرة في
 عليه وان كانوا يذرونها لم قال الدكوي هذا القول لغرض اقوال جمع غير من الفقهاء
 كما سيجي فكيف يحج بقول هذا القائل وصرح مخالفة بقوال العلماء الكبار ومع هذا نقول
 خلل طيب محل اشكال اذ لا شك في وقوع الاختلاف في حل هذه الذبيحة وتعارض الادلة
 ومتى كان كذلك كان محلاً للشبهة ومن قاعدة الفقهاء ان اذا اشتبه الحل والحرم غلب
 جانب الحرمه احتياطاً قيل عليه دعوى معارضة الجمع بغير من الفقهاء ومخالفة العلماء الكبار
 نقول صرف وتفهوه محض لم يثبت منه شيئاً وما قال كما سيجي لم يسمي منه شيئاً الى آخره جواب
 وكذا دعوى تعارض الادلة لان الدلائل التي تورد في الدكوي قد اطلت وعجزوا عن ايراد
 المؤيد من تحت ونقل من لا اخر دعواه كون محل النزاع محلاً للشبهة والعلم بالاحتياط و
 في ايضا صرح في الرجوع من بدعات التفسير الغرض والاستفتاء قال الكهنوي والحق
 الشفيع ما قاله مولانا محمد حسين في رسالة في التذوير ان قال الدكوي لفظ طاراد من عبارات

دلالت بر وقوع شک در حال این ذبح میکند لهذا مستقیماً از خوردن آن منع معوده اند و قوا
 بر غیر فقها که فیما بعد منقول است شک دلالت بر حرمت می کنند تا لا خیر بعد اولی از دل
 قول الشاک قبل علی عادت عقلاست که هرگاه در شک معلوب مخالف می شود غلط
 می اندازند که اینک فوج بسیار رسد مخالف با سماع انگونه کلمات مرغوب پریشان می گرد
 از من قیل و فستن کلمات این بزرگوار که اقوال حم غیر فقها فیما بعد منقول است
 قول یک فقیه فقیر و عالمی صغیر هم در جواب بگویند و مفاسد دیگر که ظاهر اند
 قال الکهنه ما تدری من الحار و غیره ان قد میایا کل منها کان الذبح لید و المنفوع للضعیف
 و غیره و ان لم یقه میایا کل بل لید فقها لعمره کان لتعظیم غیر الذبح قال الذبح و اذ کان المراد
 من الاکل اکل الذباح فذبحه القصاب بل اکثر الولايم و الاخر اسن یخرج منها اذ اکل الذ
 بها غیر مقصود لا معمول بقول لکان الذبح لید و المنفوع للضعیف و غیره سهم ظاهر و
 الضیف لیس اکل الذباح صحیح علی هذا ان یكون ذبحه القصاب و الولايم و الاخر اسن کلها
 محرمة نیست تعرض و مکتوب فقره ان قد میایا از تعرض می نماید بر و ان لم یقه میایا المراد
 اما اکل الذباح و غیره فان کان الاول کان ذبحه القصاب و الولايم و الاخر اسن محرمة
 داخله فی القسم لانی القسم الاول فان کان المراد اکل غیر فلیزم ان یکون الذبح
 فی آخره مخطرات الاحرام و الذبذبه معوده لید و کذا فی کفارہ النبیات کلمات

حرکات و ایضا فالرفع الی غیر آن کان حلالا فکیف صارت هذه الذیحة محرمة وان کان حراما کيف
 یصح جعله مدار الحکم الشرعی اذ الحرام ساقط عن درجته الاعتباری قبل علیه الاستغفار فی ظاهرا فی هذه الذیحة
 لا حاصل فی الاضغیص الاوقات و ما فیها لا یخفی علی من لدن فهم و تمیز و کیف یستفید من العباد
 الی یروى و یورد علیها بی الی فی روایت در التبحر استدلال بهانی قنوه فالمراد علی العبارة رد
 سنده اینست مخصوص بآنچه چون قال و قبل تطویل کشید موقوف بر رفع الدین حسب و موقوف بر
 هم تحریر و اخذند و هر چند تنزیلی نمودند فاما صاف صاف بیان کردند و نکلفات را در میان آوردند
 و از انچه مذکور شد بعد از این فی مابین موقوف بر رفع الدین حسب صورت منازعه فیها را باین مطلق
 فرمودند و دوم مانحن فیه که طال الله از روحانیات خبیثه بر سر بعض مردمان تصرف می کند و اخبار
 غیب میدهند و پرستشهای خود می خوانند و در میگیرند و اگر کسی درین تقاضا کند او را ایضا میسر آید
 شیاطین بلا عین و معبودان باطله اند که برای خود عبادت می خوانند تقرب بایشان هر چه است
 اتمی و ظاهر است که این صورت را با صورت متنازعه فیها هیچ علامه نیست بالاخر موقوف بر حصول
 بشوره و اصلاح شاه حسب و موقوف بر رفع الدین صراحتا نوشته اند و در ان تنزیلی نمایان قریب
 بر حد حق تحقیق که چیزی از ان سابق مذکور گردیده است نمودند موقوف بر ان الدین در سائر امور بر طبق
 و تفصیل و تصحیح مطلب تفسیر غزالی تا و ل پر دخته نوشته اند خلاصه سخن آنست که با فو
 مندوره که برای بزرگه مقرر شده است اگر منظور است که مسلمانان خود را بوی شبهه حلال است

و اگر اراقه الدم مراد است پس باید دید که نذرهای فرج یا ایم اضحی است یا نه در صورت اول
 گوشت حلال و تبدیلش با گوشت بازاری جایز و ثواب برود ثمرت در صورت ثانیه
 گوشت حلال و تبدیل جایز اما ثواب نخواهد یافت آنچه بعضی عوام عدم حرام گوشت در غیر
 و نیاز مطلقا عدم میدارند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس اینجی موجب حرم گوشت او نخواهد شد
 و مخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است که امر تقریر بخلاف ذی الجنب که اینجا نذر و نیاز و فایده
 گما است پس قیاس بر وثایده انتی در تخصیص ترتیب ثواب بر اراقه الدم در ایام اضحی غلطی
 رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقه الدم مدح مآذیه شرح ذکر نموده بدایای
 کعبه و اضحی مندرج در عقیده و دفع بلا و نذر جان بپایان و این قسم فرج را عبادت قرار داده حال
 آنکه عقیده و دفع بلا و نذر جان بپایان را ایام اضحی تعلق نیست و در بایه در باب الهی نوشته و بخور
 فرج بقیه الهی یا فی ای وقت شایع در دفع البذر نوشته الحاصل آن دم النذر و الکفارات و بدی
 بخور قبل ایام النذر و لا یجوز دم المسعد و القران و الا ضحیة الا فیها و دم الاحصار بخور فی قول ابی
 و ابی یوسف قبلها و لا یجوز عند محمد و آخره شایع صاحب مفتوی مختصری این چنین اطلاق نمودند
 جزاه الله خیر اندام عورتی سوال کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی فرج نماید یا صرف طلب
 یا شتر مرغ نیست نیاز که نام بزرگ بزد و معلما را بخورند این نذر در ایام حکم است و خوردن
 طعام نیاز و نذر مسکین و فقیر جایز است انبیا و اهل قول را چه حکم است جواب فرج کردن

جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید خواه غیر ایشان حرام است و اگر تقصد
تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبح آن جانور هم حرام و مردار می شود و ذبح کننده مرتد می شود
و توبه ازین فعل شفع لازم است در تفسیر کبر و تفسیر نیشاپوری و دیگر تفاسیر مرقوم است قال
ولان ما الذبح ذبیحه و قصد بذبحه التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحه ذبیحه مرتد انتهی و اگر بگوید
و شیر برنج برای فاتحه بزرگی تقصد ایصال ثواب بروح ایشان بجهت خوراندن بمضائقه نیست
است و طعام نذر الله اغیار خوردن حلال نیست و طعام نذر الله این است که کسی بگوید اگر مرض
ما شفا شود یا مرادمی باید یا کار فلانی من شود بر ذمه من انقدر طعام است برای خدا خاتم خوراک
این نذر الله است و اگر فاتحه بنام بزرگ داده شد اغیار هم خوردن در آن جایز است و الله اعلم

باب دوم در مکاید نحدریه و حلیه های تلبیس و اغوار و مردم را بجهت خود
مائل کردن و انواع این جنس بسیارند و زیر بر نوع افراد بشمار منظور بود که به تفصیل تمام شرح آن
نموده آمد فاما بسبب پیش آمدن بعضی عوائق سردست دست ندادیم در ذکر امهات و اصول آن
کفایت می رود انواع کلیه که جامع جمیع اصناف و افراد جزیه باشند و این یکی مکاید اسمعیلیه
مکاید اسمعیلیه از مکاید اسمعیلیه آنکه آیت و حدیث را در هر جا که نموده که امر است خالی بجز آن
و مقبول فاما مقصود از ذکر تذکر مراد آن آیه و حدیث است بلکه غرض صرف تلبیس و اغوار
و اغوار مردم بر تصرفات در مسکن و الحاق احکام مخترعه دین جدید بنام نهادن و فساد

بداند که این همه احکام از آیه و حدیث ثابت گردیده حال آنکه اصلاً مناسبی نمی باشد و این
 عام بود در تمام تحریر و تفسیر مگر آنکه محیل از این اطلاق بدیهیت و کسی را جای دهن زدن نیست
 بر آیه و حدیث که در تقویة الایمان کور است آنرا در تفاسیر معتبره و شرح حدیث
 مستند باید دید آنچه گفته ام در هر مقام ظاهر گردد و درین اوراق به بعضی جایگاه افشای
 هم زنی و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سیوا و اعظم مومنین میدانست
 استاد بکلام موقوف نموده گاهی کسبی در تفسیر و شرح حدیث نام نهاد بر زبان نیاورده
 و اجتهاد را برده اند و نیز نموده بدین سبب کثری را تردیدی در دخول آن مسلک پیش می آمد که
 طریقه شاذه نیاورده بکسی از مفسرین شرح و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین
 استنادی ندارد و مختص با جمیع مسالک قدیمه دارد و مستبعدی نماید که از مذهب سالت یا
 مکرر عید العزیز و مکرر رفیع الدین بر ما شرک باشند و توحید خاص نصیب مومنین است
 انهم بعد تصنیف صراط المستقیم بعضی امور که در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا
 تصنیف صراط مستقیم از امور محمود و محدود نبوده اند و گمانیکه در ادیان دیگر بود و محال
 ظاهری از اظهار اتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادا عبادت داری و گذرم غایب مخالف خود
 بدین جهت حال توبه آغاز نهاده چون نوبت امامت بمکرر استحقاق رسید که عجب بنیاد
 نهاده آن اینکه ذکر مسلمانی نقل و سه نیز خود حرام نمود هر سخن که از قلم بر آید با مسند و نظر

هم عام تفسیر و شرح و تفهیم و اصول و عقاید و میر و تصوف حتی که ملفوظات مشایخ بنده بین حلیه
رام و حشمت خود نگار اسیر نام نموده عالم از ناواقفان برادر خاستان کشید و چون برده از غریب
ایکبار افکار برداشته شد صورتی باین خجاست ظاهر گردید که بریننده بی اختیار لا حول و لا قوة الا بالله
بر زبان آورد آن تصرف در نقل بانواع و اصناف گاهی کفیره را از میان عبارت منقول حذف کردند
تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقات در مکیه اول می آید گاهی زیادت یک جمله در میان عبارت
از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه شکات بمقدمه آمده گاهی الکشاف بر نقل قول مکیه در آن عقب آن
چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله مکیه با وجود نه بودن آن
در آن کتاب چنانچه در حواله طبعی مکیه و بالجملة انواع کارستانها بکار رفته است محل افسوس است
اگر خوف خدا مانع نیامد از نصیحت و نیایم تزیید که فاسق و فجار بلکه کفار را هم پارس ذلت و ظهور
زدالت در دنیا از این جزایتها در امور دینیه و دنیوی مانع می آید جو انمردی تشیع نموده قریب صد جا
در نقل تصرف و خطا بر آورده از فقیر میگفت که این بایسته مایه فریست فقیر انم قبل از آن
بررسی چند محل مطلع نموده بودند الحین که دم تحریر این اوراق است در دیهه دارم از مواد
کتب هیچ یک نیست ورنه بر همه آن مواضع اطلاع می کردم حالا بسجک مالاید که کلاما تیسر کلاما
عجالتا نموده است بقلم می آید مشتی نمونه از خزانه قیاس کن بر کلمات گم بهار مکه اول
در نایه سائل سحوا سوال سسی ام نوشته قال الملا علی قاری فی شرحه علی مشکوٰۃ انما

اتخاذ المساجد عليها لان الصلوة فيها استنسا بالنسبة اليه وويل عليه قوله صلى الله عليه وسلم
لعن الله اليهود والنصارى الذين اتخذوا قبورا انبياءهم ومساجد وعلانا في عبادت شرع كبر
چنانست قال ابن الملك انما حرم اتخاذ المساجد لان في الصلوة فيها استنسا بالنسبة اليه وويل
وقيد عليها يقيد ان اتخاذ المساجد يحجبها لابس به وويل عليه قوله صلى الله عليه وسلم لعن الله اليهود والنصارى
الذين اتخذوا قبورا انبياءهم ومساجد كيد دوم در بيان خواندن شسته مكان بر قبر مثل قبا
وغيرم ساختن حرام و ممنوع است بموجب حديث وروايت كنه و بعد نقل حديث جابر رضي الله
عنهم مشكوة نوشته و مراد از بنا در حديث عام است كه عمارت نموده شود يا خيمه استاده كننده
چنانچه از ترجمه مشكوة شيخ عبدالحق و شرح مشكوة علا على قارى معلوم مى شود و انتمى حالانكه ملا على
قارى بعد نقل از كتاب توبتي بحمل الوهمين اينديما البنا على القبر بالحجارة و ما يحرقى جريها و الا
ان يضرب عليها اخبار و نحوه و كلاما منهي عنه لعدم الفائدة فيه نوشته است قلت مستفاد
منه انه ان كانت الخيرة لفائدة مثل التقييد تحتها لا فائدة فلا يكون فميتة قال ابن الممام و اختلف
في اجلاس القايين عند القبر و التحار عدم الكرامة باز نوشته قال بعض الشراح عن علما و اولاد
الامال نقدا باج السلف البنا على قبر المشايخ و العلماء المشهورين ليس و ريم الناس ليسه كجواب
فينا كميدة سيوم در جواب اليت و نم نوشته نماز كه اردن در مقبره ممنوع و مكروه است بموجب
در روايات فقهي و چه حديث نقل نموده اول گفتن عمر رضي الله عن ابن الملك و القبر القبر

دید که نماز میگذارد و نزد قبر حال آنکه در نایه مسایل و اربعین حصر استدلال در مرقوع نموده است
دوم حدیث ابی و ثعلب غنوی لا تجلسوا علی القبر ولا تصلوا الیهما که بامدی مناسبی ندارد و سوم
حدیث ابن عمر رضی الله عنهما از ترندی و ابن ماجه حال آنکه ترندی حدیث آن نوشته داده است حدیث ابن
عمر لیس بدک القومی و قد تکلم فی زید بن جبره من قبل حفظه چهارم حدیث ابی سعد حال آنکه ترندی
نوشته در حدیث فیه اضطراب یکباره چهارم در جواب سوال بنفیدیم نوشته و فی شرح المکوة
للما علی قاری ذیل بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحلة لزيارة المشایخ و قومی
و الصالحین انتهى حال آنکه عبارت شرح مذکور این است و فی الاحیاء ذیل بعض العلماء الاستدلال
علی المنع من الرحلة لزيارة القبر و الصالحین و ما تبین لی ان الامر لیس کذا فی الزیارة
ماور بها یحکمت نهیتکم عن زیارة القبور الا فرود ما و الحیث انما و در دنیا عن التذلیع الثلاثة
من المساجد لثما ثلثا بل لابد الا فیها مساجد فلا حاجة للرحلة الی مسجد آخر اما المشایخ فلا تنس
بل بركة زیارة اهل علی قدر در جاتم عند المذم لیت شعری بل یمنع هذا القایل من شد الرحال لزيارة المشایخ
و الاولیاء فی مناهجهم و لا یبعد ان يكون ذلك عن اعراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیات
من المقاصد مکیده نیم در جواب سوال است و دوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است
استمداد است چنانچه از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح می شود پس این مسئله
مختلف فیه است و ان است که استمداد نزد قبر غیر انما منکر شده اند آنرا انفعها می گویند که

نیست زیارت قبر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و آیات این است که در
 از غیر اینها نزد قبر و آویزش به منوع است و مخلوطی که بعضی آنها که قلیل اند بطوریکه در سوال قوم
 حاضر داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الظواهر ترجمه مشکوٰۃ از شیخ عبدالحی و شرح علی
 ایشان مرقوم است و فرشتان را قلیظ فی ترجمه الشیخ و عبارت که مذکور است اما استمداد بابل نبود در غیر
 یا غیر اینها منکر شده اند از بسیاری از تفهیم گویند نیست زیارت قبر برای رسانیدن نفع
 باموات بدعا و استغفار و قایل گشته اند بعضی از ایشان و ظاهرا نیست که از تفهیم آنها که قایل به
 ادراک میت اند قایل بجزا زنده و آنکه منکر اند آنرا این را نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد
 مگر اینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جای آبی بوسیل روحانیت بنده مقرر گاه
 و گوید خداوند بیکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت ما را بیاورد
 زیرا این بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی
 مطلب مرا تا قصا کند حاجت مرا پس نیست بنده مگر وسیله قادر و معطی و رسول پروردگار
 تعالی شانه انتهی حال آنکه شیخ در ترجمه این بحث را اول در زیارة القصور نوشته و دینار
 بحث بر کتاب الیچا آورده در اینجا بتفصیل تمام تردد تحقیق و ادعای مسایل که بمنزل عبادت
 ترجمه شیخ برافخته و نوشته عبارت که مذکور است اما استمداد الی این قال انتهی کاری عجیب نموده
 بر هر کتاب کثیر الوجود جراتی است عجیب این عبارت بعینه که در ای مقام نیست اول و آخر

از عبارت شیخ گرفته جمله و طایفه است که از فقهای آنکه قابل بسامع و ادراک است اند قابل مجاز اند و آنکه منکر اند از این را
 نیز انکار کنند انتهى در میان داخل نموده و آخر نوشته واد انتهى لا حول و لا قوة الا بالله یا جوید که بودن این جمله در کلام
 شیخ و اتباع و حتی بحسب خلی فقه شیخ در کتاب الجهاد قیامت استمداد و فاتحه بحث علم و معالج تبصریح نوشته است که
 انکار کنند از اگر قابل باخبار و مکررین ایشانند مکرر استمداد و هو الحق و برین تقدیر جواب بحسب شخص خود باطل گردند و بحسب
 تقریر مطلب برین نوع نموده که فقهای مکرر اند که بعضی که بطور قلیس اند جایز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ
 و کثیر واقع و مقابل آن قلیل است پس شش تن بحد مکررین قابل از آنکه از کثیر مقابل قلیس برادریست که شیخ در ذیل از
 حواله تمام بحث نموده بر کتاب الجهاد در اینجا نوشته مکرر شده اند آنرا بعضی فقهای فقه اند که بعضی الفقهاء و هم در اینجا
 نوشته کلام در مقام سجد اطاعت و تطویل رسید بر مکررین که در قرب این بیان شده اند مکرر استمداد و
 استعانت را از او بجا خدا که نقل کرده شده اند از این را بار بار از زنده اند نزد و در کار خود و مرزوق اند و خود
 اند مردم را بدان شعوریت و توجهان بجا ایشان با شرک بخدا عهده صنام میداند انتهى به چند فقره مکرر شده
 بسیار فقهای از کلام شیخ نقل نموده حال آن فقهای که در اینجا گفته اند که از این انعام نموده تصرف می و شیخ در
 تفصیل گفته اند زیاده از این بیدار خود بود مکتوبه ششم در این جواب سید جلال بنو شده استعانت و
 از اهل قنبر به هیچ که باشد جائز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ شریف که زبان عربی نوشته می
 اما الاستمداد با اهل القبور غیر النبی و الانبیاء هم فقه اند که کثیر من الفقهاء و قالوا لیس الزیارة الا لله و الله
 و الا استعنا لعم و الاصال النفع الیهم باله عاده و تلاوة القرآن انتهى ازین عبارت شیخ عایه الزم و النفع

چنان مستفاد گردید که قبور اینا علیهم السلام ازین حکم که ممانعت اعانت و امتداد است از اهل قبور مستثنی اند بلحاظ
ایکایک از این مرتجع حیات ابدی ثابت شده که در اثر اسوا شهادی فی سبیل الله ثابت نیست و حال اینکه
حیات آنجا ممالک حیات دنیایت بلکه احکام حیات دنیا و دیگر است و احکام حیات آنجا دیگر بنا بر این است
نمی آید و حق آنست که انکار آنها تمام است از آنکه استمداد از قبور آنها کنند یا از قبور غیر ایشان هم جائز نیست مانتی
در جائز نبودن استعانت و امتداد از اهل قبور هیچ کس باشد به تفصیل قول در واحد آخر خلاص مایه سایل نموده قطعه
نظر از آنکه شیخ عبدالحق بن سبک برین را رد نموده و بر این غایت نگرفته و در کثیر من الفقهاء کثرة ایشان
فی نعوه است که کار عجیب نموده بلکه بعد دعوی نویسد چنانچه شیخ عبدالحق در شرح شکوة می آورد و در نقل
عبارت از آن خود را پیاپی نموده هم انکار کرده باینندگان بدانند که شیخ اختلاف هم نقل نموده و در
مطابق مذمت شیخ است طاعت که از کلام شیخ دعوی محیثات نیست طریقه تراکیه این کلام را با استمداد
خود آمده باز آنرا خود می کند تحول خود و حال که حیات آنجا ممالک حیات دنیایت بنا بر این است
نمی آید بجهان انداخته و فهمیده که شیخ نقل نموده از نقل منع متوجه نمی شود دوم این از کجا که برای استمداد
دنیا شرط است چنانکه در این جهان کفایت می کند و در نزد حیات مرتجع ممالک حیات دنیا که اینها
همان قرار داده از کمال بر دینی است شیخ در شرح مظهر السعاده در باب فصول یوم المعاد نوشته است عدم
اکل ارض احاد انبیا را کفایت است از حیات و اینست بدن خدیز من به اعاده روح جمیع فایده دارد
و این منی است بر مسئله حیات انبیا که بحیات حسی و نبوی موصوف اند بالا تر از حیات شهید که این

حیات مخوی اخرویت و درین مسئله یکس را از علما رایت اختلاف نیت انتهی بالحکامه نیت
 کلام بحسب ظاهر است در رد اسحقیات به تفصیل نوشته ایم نقل عبارت شیخ از رد باب ترجمه
 مناسب نموده و ضرورتی نیت بنقل عبارت شرح عربی که بعینها مطابق ترجمه است
 در باب زیارت القبر نوشته اما استدلال باین قبور در غیر جمعی صلی الله علیه و سلم با غیر انبیاء
 علیه السلام منکر شده اند از بسیاری از فقهای گویند نیت زیارت قبور مگر از برای دعای
 موتی و استغفار برای ایشان در ساندن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن
 و ثبات کرده اند از مشایخ صوفیه قدس الله سرار هم بعضی فقهای حقه الله علیه و سلم
 امر محقق و معتبر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از
 ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است رحمة الله
 قبر موسی کاظم تراق موجب است مراجعات دعا را و محبت الاسلام امام غزالی گفته که
 استمداد کرده می شود بوی در حیات استمداد کرده می شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ
 عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف می کنند در قبور خود مانند تصرفهای
 ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف و عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیای
 شمرده اند مقصود حضرت شیخ آنچه خود دیده و یافته است گفته سید احمد بن مرزوق که
 از اعظم فقهای علماء مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضری

از من پرسید اید حق تعالی یا نه اوست من گفتم قومی میگویند که اید اید حق تعالی تراست من
 میگویم اید اوست حق تعالی تراست پس شیخ گفت نعم زیرا که در باب طاعت است و در حضرت
 اوست و نقل دین معنی ازین طائفه بیشتر از آنست که محصور احصا کرده شود و ایستاده نمی شود
 در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد در دگر کند این را بخوبی
 ثابت شده است بیانات و احادیث که بروج باقی است و او را اعم و شومر از این و احوال
 ایشان ثابت و ارجح کامله را قرب و مکانی در حجاب حق ثابت است چنانچه در حیات
 بود یا پیشتر از آن و او یا اگر کمالات و تعریف در او ان حاصل است و اینست که در اوج ایشان
 را و آن باقی است و تصرف حقیقی نیست مگر خدا می غرضشانه و همه بقدرت اوست و ایشان
 فانی اند در حلال حق و حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود بر احدی را چیزی بواسطه
 یکی از دوستان و عیال و مکانی که نزد خدا دارد و در ایشانست چنانکه در حالت حیات بود
 فعل و تصرف در بر دو حالت مگر حق را اصل حلاله و نعم نواله نیست چیزی که فرق کند میان
 بر دو حالت و یافته نشده است دلیل بر آن در شرح شیخ ابن حجر در شرح حدیث
 لعن الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نماز
 گذارد سبحان تر بحجت تعظیم وی که آن حرام است با اتفاق و اما اتحاد مسجد در حواله سمری
 صلی الله علیه و سلم یا صالحی و نماز گذاردن نزد قبر و نه بقصد تعظیم قبر و ترحمه

بجانب قبر بلکه نسبت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت بمرتبه قرب عبادت قرآن روح پاک را
 جبرجت نیست در آن و در آخر باب پنجمی باین متعلق باین سخن و تمام گردد این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جهاد
 قصه قتلی بدر و الله اعلم عبارات ترجمه نموده در کتاب جهاد این است و اما استدلال باین قبور منکر شده اند
 از بعض فقها اگر انکار جهت آنست که سماع و علمیت ایشان را بر اینان و احوال ایشان بطلان
 او ثابت شد و اگر آنست که قدرت و تصرف نیست مرثیان را در این موطن تا مدد کتب بکام محسوس
 ممنوع اند و مشغول باینچه عارض شده است ایشان را از محنت و شدت آنچه باز داشته است از دیگران
 ممنوع که این کلیه باشد خصوصاً در شان تحقیق که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود و ادراج ایشان
 از قرب در برنج و منزلت و قوه و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مرزائیان را که متوسل
 بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و جهت دلیل بر آن و تفسیر کرده است پیاده ای که مرید و انوار
 غرق الایه را بصفتان نفوس فاصله حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از بدن و نشان می
 بسوی عالم ملکوت و سیاحت می کنند در آن پس بقدرت می کنند بظلمت قدس پس بگردند بشرف
 قوت از مدیریت و لیت شعری چه بخواهند ایشان با شمه او را و او که این فرقه منکر اند از آنچه ما فهمیم
 از آنست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا می کند و طلب حاجات خود را از قرب جناب غزه و غنی و
 و توسل می کند بروحانیت این بنده مقرب بکرم در درگاه عزت و سی می گوید خداوند بمرتبه این بنده
 تو که حرمت کرده برود اگر ارام کرده او را و لطف و مری که بوی دار بر آورده که در آن حاجت بر آنکه توسل

این گفته از سنده مغرب یکی بنده خدا و دوشی شفاعت که از خودخواه از خدا بپرسم و مطلوب و تقصیر کند که از پس
 و اسرار پروردگار تعالی و تقدیر نیست این سنده در بیان مگر سبب نیست قادر و فاعل و متصرف در خود
 مگر حق سبحانه و اولیا خدا فانی و الکنند فعل آتی قدرت و سلطت و می نیستان فاعل و قدرت
 و تصرف نه اکنون که در تصور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در این دو استوار ذکر
 موجب شرک از وجه با سوا حق باشد چنانچه منکر زعم می کنند پس باید که منع کرده شود و توسل طلب
 دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات و این ممنوع است بلکه مستحب است و محسن است با اتفاق و
 شایع است در دین و اگر گویند که ایشان بعد از موت معزول شدند و بیرون آرد و شدند از آن حالت
 و کرامت که بود این از در حالت حیات چیست دلیل بر این یا گویند که مشغول و ممنوع شدند با آنچه
 عارض شد از اوقات بعد از ممات پس این کلیه نیست دوام و استمرار این تار و زیات نهایت اینکه این
 کلیه نباشد و فایده استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی نخبه باشند به عالم قدس و مستهلک باشند
 و لا موت حق چنانکه ایشان را شعوری و توحیدی به عالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در دنیا نداشته باشند
 عالم نیز از تفاوت حال مجذبان و متمسکان ظاهر میگردد و نعم اگر از این اعتقاد کنند که این تصور تصرف
 و مستبد و قادر اند می توجه بحضرت حق و التماس و بی توئی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد
 دارند و چنانکه می کنند آنچه حرام و منہی غنی است در دین از تقصیل قبر و سجده مران را و نماز بوی و
 و چنان که از آن نمی بخیزد و واقع شده این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتقاد

ندارد و خارج بحث است و حاشا از عالم بشریت و عارف با حکام دین که این اعتقاد و بکنه این
 اعتقاد را در این فعل الکنند و آنچه مردیت از مشایخ اهل کف و استمده او را در احکام و استفاده از این
 خارج از حضرت است و مگر در کتب در سایل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر
 کنم و شاید که منکر تبصیر شود و الکنند و الکنات ایشان عافا لاله مدنی فلک سخن در اینجا از وجه علم و معرفت
 است آری مروت و منوج زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان و قزقرت لیکن در اینجا
 نهی از استمده نیست پس زیارت برای اهل موتی و استمده از ایشان بر دو باشد بر تفاوت حال
 زابر و مروت باید نیست که خلاف و غیر اینهاست صلوة اللہ و سلام علیہم کما یشاءون احیاناً
 بحاجات حقیقی دنیاوی یا اتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام در بنیام بحاجات طنائی
 تقوی که کشید بر زعم منکران که در قرب این زبان منفرد پیدا شده منکران استمده او استعانت
 از او یا رخداد که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند پروردگار خود و موزوق و
 اند و مردم از ان شعور نیست و متوجهان بحجاب ایشان را مشرک خدا و عبده اصنام میدانند
 از میگویند و عمره است که تحقیق و تفصیل این مسئله مخطوطه خاطر فاطمه بود الا ان توفیق الهی عده کرد
 مکیده بنظم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدر نوشته فی کتاب الجائز من عند الله
 و هو ان المیت لا یسمع عندہم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان فی باب الایمان بالنضر
 لو حلف لا کلام فتکلم متکلم لا یحیت لانها یعتقد علی ما حیث یفهم و المیت لیس کسک لعدم

السماع وادرك في القلب ما تم بالسمع لما اقول نعم واجابوا مرة بازاء مرود من عاشره رفقاً
 كسفت لقول عم ذلك وابد لقول ومانت بسمع من في القبر وانك لا تسمع الموتى واما
 بان تلك خصوصية له عم ويازه مرة واما بازاء ضرب المش كما قال علي رضي الله عنه في
 الميت يسمع قريح نعالهم اذا تقروا اللهم الا ان تحضروا ذلك باول للوضع في القبر مقدره الرسول
 بينه وبين الايتين فانها نصيدان يتحقق عدم سماعهم فانه لقد شبه الكفار بالموتى احم فادة بعد
 وهو فرع عدم سماع الموتى حاله انك عبادت فتح القديرايت اما التلقين بعد الموت فهي في القبر
 بفعل حقيقة تار ويا نسب الى اهل السنة والجماعة وخلافه الى المعتزلة وقيل لا يومر ولا ينهي
 ويقول يا فلان بن فلان اذكر دينك بالذي كنت عليه في دار الدنيا الشهادة ان لا اله الا الله
 وان محمد الرسول الله ولا شك ان اللفظ لا يجوز اخراجه عن حقيقة الا برب فيجب نفيه واما في الكافر
 من ان كان مات مسلماً لم يحج اليه بعد الموت والالم يقدر يمكن جعله الصادر يعني ان المقصود
 منه التذكير في وقت تعرض الشيطان وهذا لا نصيد بعد الموت وقد نجا الشق الاول والاصح اليه
 في حق المذكيه لتبشيت الجحان عند السؤال فتفي الفائدة مطامع ممنوع نعم الفائدة الاصلية متفق
 عندى ان منى ارتكاب هذه الحجاز منها عند فكرتها يتجها بوان الميت لا يسمع عند علم صرحه في
 كتاب الايمان ولعبه انجب محجب بوان اختتام نقل نموده نوشته الا انه على هذا يتبعه السامع
 لانه يكون حين ارجاع الروح فيكون له لفظ متواتر في حقيقة وهو قول طائفة من المشايخ

او بموجب اعتبار باکان نظراً آنکه الان حتی اولیس معنی الحی الامن فی بدنه الروح و علی کل حال
 الی دلیل آخر فی تلقین حال الاختصار از دلایر المعنی الحقیقی و المجازی معاول المجازیان لیس نظیر
 بمعنی الحقیقی و المجازی معتبر مستملایه لیکون من عموم المجاز و شرط استعمال بهمان لایضاد و المنص کل
 این نام اینکه مرکبین مجازی یعنی تلقین بعد موت همانکند که منکران سوا عنه در سابق دلیل
 مانعین تلقین بعد موت را رد نموده و گفت که نسبت کرده است بسوی معتزله و آنچه متابعان نشان نزد
 این تمام قرار یافته یعنی عدم سماعت میت آنرا در الحی رد نموده پس تشهاد بحسب بفتح القدر بفتح
 اول و آخر و فصل موصول تغلیطی پیش نسبت بمنار ایمان در مذنب خفیه اهل سنت بر عرف است و مسئله
 حث بنی بران و احتمال معتزله در خفیه بحسب است که تمیز آن بجز واقفین بر دیگری مشکل هزاران هزار خفیه
 معتزلی الذنب بوده حتی که تلافیه ابی خفیه و ابی یوسف و در کتب خفیه روایات خاصه مذنب است
 خلاف اهل سنت و بحوث و تجاولات بر طریق نشان پیش از پیش موجود بلکه کتب مصنفه معتزله مثل
 قنیه و غیره در خفیه دایر و سایر شاه دانی المد در حجه بالغه نوشته و بعضی بزرگ آن بنا بر الحث علی زندقه
 السماوات الحیثیه المذکوره فی مسبو الخسنی و الهدایه و التبیین و نحو ذلک و لایعلم ان اول من اظهر
 ذلک بینهم المعتزله و لیس علیه بنا هم شتم استطاب ذلک المتأخرون و توسعوا شیخه از ذلک الطایفه
 او غیر ذلک و الله اعلم در فتح القدر و ذیل من جلف لایا کل کما فلو اکل لحم السمک لایحث نوشته فخر
 نمک ابی خفیه انما هو بالعرف لا بما ذکره المصنف و جده الاستحسان و در باب الیس فی الکلام نوشته لای